Adab. Kabul
Vol.17, No.6, Dalw-Hut 1348
(January-February 1970)

ادب

Ketabton.com

څېړنیزه دوه میاشتنۍ دري پوهنځي ادبیات او علوم بشري

پوهنتون کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

هئیت تحریر

پوهاند میرامان‌الدین انصاری	پوهاندغلام حسن مجددی
پوهاند دکتورعبدالاحمدجاوید	پوهاند میرحسین شاه
پوهنوال علی‌محمد زهما	پوهندوی محمد رحیم‌الهام

مطالب

عنوان	مولف یامترجم	صفحه
یادی از برتراندرسل	پوهنوال غلام صفدر پنجشیری	۱
تنمیهٔ تفکر انتقادی	پوهاند غلام حسن مجددی	۱۰
تحقیقات تازه در افغانستان	مترجم پوهاند انصاری	۲۰
حقوق بشر از نگاه جامعه شناسی	پوهنوال علی‌محمد زهما	۳٤
هنر اسلامی	پوهاند داکتر علمی	٤۰
تحقیق و تتبع در تعلیمات عالی	غلام علی آیین	٤۸
منشأصیغهٔ ماضی در افعال پښتو	مترجم پوهندوی رحیم الهام	٦۰
بحث در پیرامون اصلیت . .	مترجم بناغلی میرمحمد آصف انصاری	۷۰
شوخی اضداد (شعر)	بیدل	
داغ جنون «	استاد بیتاب	
امتحان حیات «	« خلیلی	
مرا بپذیر «	بناغلی فلاح	
ادب عامیانهٔ دری هزارگی	بناغلی شاه علی اکبر شهرستانی	۷۹
بحثی در بارهٔ سندبادنامهٔ منسوب ...	پوهنیار عبدالقیوم قویم	۸۸
انواع ادبی	مترجم پوهنیار قیام‌الدین راعی	۹٦
متن انتقادی غزلیات «تحفه‌الصغر» ... «	عبدالجلیل جمیلی	۱۰۹
ادب دری در سرزمین‌های دیگر...	سخنوران ایران	۱۳٤
نقد درامه	مترجم پوهیالی هاشمیان	۱٤۲
فهرست موضوعات منتشره ...	پوهنیار راعی	۱٤۹
P.1	BY: A.M.ZAHMA A SOCIAL AND ...	
	» : HAFIZULLAH MOGHOL-DOKHTER AND ...	
P.7	BAGHBAN	
P.14	A Lyric of jami	

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی ، انتقادی

سال هفدهم | حوت ۱۳۴۸ | شمارهٔ (ششم)

یادی از برتراندرسل

یادآوری غالباً از گذشته دور ومورد علاقه صورت می گیرد ولیکن شخصی که‌به یاد بودش این چند سطر بسیار موجزو متواضع نگاشته شده، مدت کوتاهی می‌شود که‌ازجهان مارخت بربسته فعالیت شعوری‌اش که بحساب زمان نودوهفت سال‌ادامه‌داشت ،منتهی گردیده است .او اگر چه‌از ما بسیار دور نیست،ولی برای آنانیکه عمل انسان را قوام قضاوت‌وحکم‌براو میدانند ، بسیار موردعلاقه‌است .

برتراندرسل فیلسوفی بود ولـودکـه‌در موضوعات متعدد سخن گفته وآثار زیادی ازخودبجای گذاشته است.اما درحلقه های‌فلسفی بحیث‌یکتن منطقی‌برازنده شهرت فراوان‌دارد وبمناسبت یادبودش از شرح حال وآثار وی به ایجاز سخن گفته وازنظر فلسفی او بالخاصه نظربه منطقی ذری تاخدودی که در یک مقاله میسور است حدیثی مفصل بمیان می آوریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرح حال وزندگانی برتراندرسل (۱)

برتراند آرتر ویلیم فیلسوف انگلیسی است که درسال ۱۸۷۲متولد شد پدر او وایکاونت امبرلی بزرگترین فرزند لارد جون رسل ومادروی دختر لارد ستانلی دوم‌الدرلی‌بودند اوهنوزپا به‌عمر چهارسالگی نگذاشته بود که‌پدرومادرش‌پدرود حیات گفتند بنابرآن پرورش‌او بردوش جده‌اش افتاد وپس ازتربیت خصوصی‌در سال۱۸۹۰ بدریافت سکالرشپ ریاضیات ترنتی کالج پوهنتون کمبرج موفق گردید ودرسال۱۸۹٤ امتحان علوم‌اخلاقی‌راگذراند ودوسال‌بعداثری‌راجع به‌دیموکراسی اشتراکی جرمنی که در سلسلهٔ آثارش او لین اثر وی بود منتشر ساخت واز سال ۱۸۹۵تاسال ۱۹۰۱عضو تدریسی ترنتی کالج بود و از سال۱۹۱۰ تاسال ۱۹۱٦ بتدریس فلسفه درآن پرداخت درخلال این‌مدت بیشتر به اثر خویش‌راجع به‌منطق ریاضیات اشتغال داشت ولی‌علاقه اش به سیاست هم چنان ادامه یافت و در سال ۱۹۱۸ بنابر نوشتن مقاله ای توهین آمیز در بارهٔ حکومت انگلستان و اردوی امریکا موردتعقیب قانونی قرارگرفته‌به شش ماه حبس‌محکوم‌گردید ودر محبس کتاب خود رابعنوان مقدمه‌بر منطق ریاضی نگاشت ونوشتن اثر خویش را بنام تحلیل ذهن آغاز کرد .

برتراند رسل ازروسیه وچین‌دیدن کرد ونتائج‌انقلاب روسی‌را بر خلاف آنچه توقع‌داشت‌یافت ولیکن‌تمدن کهن‌چین اثری‌نیکودروی بجاگذشت ودرسال۱۹۲٤ بمنظور ایراد کنفرانس ها به ایالات متحده امریکا رفت گذشته ازین با همکاری همسر دومش‌مکتب تقدمی ای تأسیس کرد ودر آن نظریات تربیوی خود را در محل تطبیق گذاشت یکبار درانتخابات فرعی بحیث کاندید وملبدن و بار دیگر

1- The Concise Encyclopaedia of Western Philosophy and Philosophers Edited by J.O. Urmson.

درانتخابات عمومی بحیث کاندید چل‌سی شکست خورد او زمانی از بمب اتومی بحیث وسیله تخو یف روسیه طرفداری میکردولی بعد هابرای‌خلع سلاح هستوی قهر ما نانه مبا رزه نمو د .

برتراند رسل درسال ۱۹۳۱ جا نشین بر ادر بزر گ‌خود در منصب ارل شد چهار بارازدواج کرد . در سا ل ۱۹۰۸ عضو انجمن شاهی و در سال ۱۹۴۹ عضو افتخاری اکـادمـی بـر تانوی انتخاب گـردیـد ودرهمیـن سال بـود که بدریافت Order of Merit نایل‌آمد.

آثاربرتراندرسل : (۱)

برتراند رسل درسال ۱۸۹۰ سـکالرشپ کمبرج را برای ریا ضیات دریافت وپس ازفراغت از امتحان ریاضیات یـک سال دیـگر رادرفرا گرفتن علوم اخلاقی بسرآورد ودرهمین وقت بود که سخت زیر تأثیر نظریات کانت و آید لزم هیگل رفت ولی این وضع دیر نپایید چه ازیکطرف تأثیرمور E. G. Moore واز طرف‌دیگر نهاد شکاك وپرو رش علمی وی باعث گردیدند که‌بر ضد آید لزم‌جر منی که‌در نیمهٔ دوم قرن نز دهم فلسفه تجر یبی انگلیسی را تحت‌الشعاع قرار داده بود قیام کند چه طرفدار ان آید لزم در بارهٔ روابط Relations نظری داشتند که اگردرست می‌بود علوم طبیعی وریاضیات ناممکن می گشتند بنا براین برتر اند رسل ناگز یر بود که‌بر آراء خود در اثری که را جع به فلسفه لایبـنیز Leibniz نـگـاشت و در سال۱۹۰۰منتشر ساخت تجدید نظر کند وبقول خودش‌این سال در زند گانی عقلی وی بسیار مهم بوده ودرهمان سال با پیانو Peono در کانـگرس بین‌المللی فلسفه درپاریس ملاقات کرد وبرمفاهیم ور وش هاییکه بنا بود اسا سات ریا ضیات را دگرگون سازند اطلاع یافت وبراثرالهام از کاروی دوازده سال دیـگر درمنطق

1- A Critical History of Western philosophy Edited by D.J.O'connor.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریاضی ومسایل فلسفی متعلق بدان سپری کرده بهمکاری وایتهد کتاب پرنکیپیا متمتیکا Principia Mathematica رانوشت این کتاب اگرچه بیشتر به تاریخ منطق وریاضیات ارتباط دارد تابه‌فلسفه؛ ولی باآنهم ازدوراه اثری درفلسفه برتراند رسل بجای گذاشت :

۱ـ منطق ریاضی را بحیث یک افزار تحلیلی فلسفه، مهم پندارد .

۲ـنمونه‌هایی چند از دکتورین های منطقی که فحوای فلسفی داشتندبه‌شمول نظریه انواع Types وتوصیف Description واین نظر که همه ریاضیات خالص ازمنطق انکشاف یافته اند تهیه دید واین موضوع متنازع فیه‌اگربه اثبات رسد مشکل معرفت قبلی apriori راحل کرده فلسفه کانت راتکذیب میکند . برتراند رسل بعدازین مرحله به‌مسایل عنعنوی فلسفه ازقبیل معرفت بشری مشکل ذهن ومادهعطف‌توجه کردو اثروی بعنوان مشکلات فلسفه The Problems of philosophy که درسال ۱۹۱۲ انتشاریافت نقطه‌آغازاورانشان میداد موقف برتراندرسل دراین کتاب محافظه کارانه‌بوده بوجود کلیات Universals به مفهوم افلاطونی آنها قایل گردیدودربرابرذهن واشیای‌مادی موقف ادراک فطری‌انتقادی رابرگزید وبعدها دراثرخویش‌بعنوان‌معرفت‌ما راجع به‌جهان‌خارجی Our know ledge of External world که درسال ۱۹۱٤ منتشر گردید این موقف را ترک گفته دو مبدأ منوط بروش بحث راکه ازآنزمان به بعد شاخص حیات عقلانی وی بوده است منظور نظر قرار داد :

۱ـپیش ازاظهار نظر راجع به هر یک ازمسایل فلسفی باید ازیافته های تمام علوم‌استمداد جست .

۲ـتیغ اکام Okham رابحیث قاعدهٔ کلی پذیرفت .

این دومبدأ ازیکطرف درعرصهٔ تقریباً نیم قرن رهنمای وی بوده وحدت

فکری‌اش راتأمین کردند وازطرف دیگر تحویل اندیشه اوراشرح میدهند چون انکشاف‌علوم روز افزون است مبدأ نخستین محتویا ت فکری او را معر وض به تغییر میکرد تأثیر علوم در دو اثر دیگرش‌بعنوان تحلیل‌ذهن The Analysis of Mind وتحلیل ماده The Analysis of Matter هو یدا ست.

در کتاب‌دیگرش‌بعنوان‌بحثی راجع‌به‌معنی An Inuqiry into Meaning and Truth که‌در سال ۱۹٤۰انتشار یافت .

وازهمین جاست که قضایای مرکب داله صدق Truth Function قضایای ذری اند بدین معنی که صدق و کذب آنها صرف بوسیله صدق و کذب قضایای ذری ای تعیین می‌شود که از آنها ترکیب یافته‌اند. بنابرآن‌برای معلوم‌نمودن صدق و کذب قضایای ذری نیازمند وقایع ذری بوده امامحتاج وقایع مرکب نیستم تاصدق و کذب قضای مرکب را معلوم نماییم .

خلاصهٔ سخن اینکه‌برتراند رسل‌وسایرطرفداران نظریه منطقی‌ذری می‌خواستند این نکته را تثبیت کنند که درواقعیت تنها وقایع ذری ودرزبان صرف قضایای ذری ومرکب وجود دارند این ذرات زبانی ویاواقعی‌باقیماندهٔ اخیرویانزدیکترین آن درعملیه تحلیل بوده چگونگی ماهوی زبان وجهان را مکشوف می‌سازند (۱).

اکنون باید دید انقلابی که برتراند رسل‌درفلسفه عصرخود واردکرد چگونه بود وموقف وی دربرابرفلسفه تجربیی اسلا فش ازلاك وهیوم وفلسفه آید لزم جرمنی که درنیمهٔ دوم قرن نزدهم براین فلسفه تسلط یافت ازچه قراربوده است .

برا دلی که، ازطرفدا ران آید لزم هیگل درانگلستان بود ازدورهگذر برفلسفهٔ تجربیی خورده‌گیری می کرد یکی ازجهت نتائجی که بآنها واصل شده بود ودیگر ازلحاظ روش بحثی‌که بکارمی‌برد وعبارت بود ازتحلیل سیکلوجی زیرا تجربیون

1- English Philosophy Since 1900 P.36 by G.J Warnock·

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحث را از افکار Ideas شروع میکرند نه از احکام یا قضایا وهمین فرق میان کانت وهیوم نیزوجود داشت چه اولی بحث را از قضیه آغاز کرد (۱) ودومی از افکار (۲) وبرتراند رسل این قسمت از عنعنهٔ فلسفه آیدلزم را پذیرفت ودرخت فلسفه تجریبی به کاربرد یعنی بحث را از قضیه Proposition شروع کرد وتا این حد بابرادلی نماینده آید ازم هیگل درانگلستان موافق بوده ودرگام های بعدی براه اونرفت . آغاز کردن بحث از قضیه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای درفکر فلسفی تجریبی بودزیرا قضیه واحد کامل فکری است درحالیکه افکار مانند حدود والفاظ جدا ازهم، اجزاء ناقص اند. واثری ارجمند است مسایل مربوط به‌زبان حقیقت ومبدأ تحقیق رامورد بررسی قرار داده است. درسال ۱۹٤۸ درکتاب مهم خویش بعنوان دانش بشر Human Knowledge ازمشکل استقرأ indvction واحتمال Probability بحث میکند وقبل ازاین کتاب ، فصلی مختصردر کتاب مشکلات فلسفه راجع به‌این مسایل نوشته بود .

برتراند رسل ونظریه منطقی ذری : Logical Atomism

درآغاز قرن بیستم فلسفه آنقدربه سرعت انکشاف کرد که مورخین فلسفه آنرا انقلاب درفلسفه می‌خوانند این انقلاب درانگلستان خاصه‌در کمبرج بوقوع پیوست ویکی از آنانیکه فلسفه را دگرگون ساختند برتراند رسل بود اوحیات عقلی خود را درمحیطی آغاز کرد که درآن دو جریان فلسفی وجود داشت یکی فلسفه عنعنوی اسلاف اوکه به فلسفه تجریبی یاد می‌شود ودیگری آیدلزم جرمنی که‌درنیمهٔ دوم قرن نزدهم برفلسفه تجریبی تسلط یافت . (۳) ولی نتوانست آنرا بکلی ازبین ببرد.

1- Immanuel Kant Prolegomena to any Future Metaphysics P.16 Eng. Tran. By Peter, G.Lucas

2- A Treatise of Human Nature by David Hume.

3- The Revolution in Philosophy P.41

به‌مقاله D.F.Pears رجوع شود

(c) ketabton.com: The Digital Library

درچنین محیطی برتراند رسل بمیان آمد اول به تحصیل ریاضیات پردا خت سپس درمنطق ید طولی پیدا کرد وتخنیکی تا اندازه ای تازه دراین زمینه اختراع کرد وآثارفلاسفه‌معاصرخود را درمقام مقایسه باآثارخود ودیگران درمنطق پرازابهام وخالی ازدقت یافت‌وامیدوار گردید که‌فلسفه‌ای به‌دقت ریاضیات‌ومنطق‌بوجودآورد این ازیکطرف‌واز طرف‌دیگرمستشعراین‌امرمسلم‌بود که‌یکعده زیادفلاسفهٔ‌ازنظام‌های میتـا فزیکی خود رضـائیت را منظور نـظرداشته اند واین از نظروی علمی نبوده هدف فیلسوف رادرآن می‌دانست که شرحی‌ازجهان علم وحیات روزمره به دست دهد وبرای برآوردن این هدف روش‌های استوارمنطق رابکاربرده به خواهشات یاضروریات شخصی وعقاید متداول وقعی‌نگذارد وروشی که‌دراین‌مورد استخدام می‌شود عبارت ازتحلیل است .

برتراندرسل به تحلیل وا قعه Fact پرداخت نه به تحلیل شی Thing درجهان اشیأ باکیفیات گوناگون وجود داشته وبایکدیگرروابط مختلفی دارند واینکه آنهـا دارای این کیفیات وروابط اندعبارت ازواقعه است . شی، کیفیت ورابطه عناصر ترکیب کننده واقعه می باشند نه خود آن .

وقایـع بو سیله قضایا بیان می شوند واین‌ها بنـوبت خـود معقد Complex اند وازالفاظ ترکیب یافته اند برخی ازالفاظ بسیط اند مثل لفظ سرخ وواضح است که فهم این‌لفظ نیازمندچیزی‌بسیط ترازآن‌نبوده تنهاازطریق‌تماس‌مستقیم بامدلول آن می توان بمعنایش پی برد بنابراین لفظ سرخ قابلیت تحلیل راانداشته یك رمز بسیط ومی توان‌گفت که محمول‌بسیط است ودرپهلوی اینگونه رمز ، اسم خاص وجود دارد که‌محمول‌بسیط بدان‌نسبت‌داده می‌شودو بسیط ترین نوع‌قضیه آن‌است که‌ازاسم خاص ومحمول‌بسیط ترکیب می‌یابد وبرتراندرسل آنرابعنوان قضیه‌ذری یاد میکند ووا قعه ای راکه بوسیله ایـن نوع قیضه بیـان مـی شود وا قعه ذری Atomic Fact

(c) ketabton.com: The Digital Library

می خواند . گذشته ازاین‌می‌توان بوسیله‌لفظ (و) و (یا) ازدوویازیاده‌قضایای ذری‌قضیه ای‌ترکیب کرد که‌برتراندرسل‌آنراقضیه مرکب Molecvlar Proposition می‌نامد ازنظراووقایع مرکب وجود ندارد بطورمثال‌قضیه‌مرکب «این سرخ است وآن قهوه ای است » را مورد ملاحظه قراردهد . اگراین‌قضیه صادق باشدصدق آن ناشی‌از تصوریك واقعه مرکب نبوده‌بلکه زادهٔ واقعه ذری« این‌سرخ است» و«آن قهوه ای است » می باشد .

اصطلاح منطقی ذری‌راخود برتراندرسل بمیان‌آورد وازآن می‌توان به چگونگی نظریه راه‌برد هیوم نیز قایل به یکنوع تحلیل فلسفی‌شد وهرچیزرابوسیله انطباعات وافکارکه ازنظراویگانه محتوای‌ذهن اند تفسیرمیکرد واصطلاح ذری‌Atomism در اینمورد به صورت استعاره بکاربرده شد ه همانگونه که عالمی به تحلیل وتجزیه شی ادامه میدهد تابه اجزاء نهایی تقسیم ناپذیرمی‌رسد وظیفه فیلسوف درتحلیل فکربه عناصرنهایی وبسیط آن انگاشته شد چو ن برتراند رسل به تحلیل منطقی پرداخت نه به تحلیل فزیکی نوعAtomismخودرا منطقی خواند (۱)

روی این می‌توان گفت که برتراندرسل هم چون سلف خوداز فلاسفه تجربیی روش تحلیل را بکاربرده بااین فرق که اوبه تحلیل قضایاپرداخت وآنان‌ازتحلیل افکارآغازمیکردند امابرادلی عملیه تحلیل را تحریف Falsefication قلمدادکرده راه درست برای رسیدن به حقیقت نمی دانست وازنظروی هرگاه یك کل معین تحلیل شود نتائج تحلیل صادق نمی باشد .

برتراندرسل وبرادلی هردوازاین فرض آغازکردندکه به منظورفهم فکر باید بمطالعهٔ زبان پرداخت چه همان زبان است که بوسیلهٔ آن فکربیان می‌شود واین فرض هردوی شان رارهنمون شد به اینکه فلاسفه باید بمطالعهٔ منطق بپردازند

1- Logic and Knowledge Essays 1901-1950 P.179 Edited by Robert Charles Marsh.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابر آن هردو قضیه را نقطهٔ آغاز بحث قرار دادند ولی راجع به تفسیر از هم اختلاف پیدا کردند(۱) قضایا از نظر براتراندرسل واقع را بیان میکنند و قضایا بوسیلهٔ جملات که معمولاً بصورت اظهاریه Statement می باشند تعبیر می شوند ولی چگونه به ذراتی که از آنها ترکیب یافته اند تقسیم می شوند اگر اظهاریه «این شیء سیاه است» منظور قلم خود رنگی که در قبال ما قرار دارد مورد مطالعه قرار داده شود از نظر برادلی هر کس چنین جمله ای را ذکر نماید ضمناً شی را از کیفیت آن جدا میکند و است Copvla نه میتواند این نقیصه را جبران کند در منطق آید لزم شیء و کیفیت آن یکی انگاشته کیفیت را بحیث یک شئ خاص Particular ohject اعتبار میدهد ولی کیفیت از نظر برتراندرسل شئ عام بوده با شئ یکی نیست بلکه بدان نسبت داده می شود .

برتراندرسل اگرچه از فلاسفهٔ تجربیی است و این گروه ظاهراً مخالف متیا فزیک اند ولی با آنهم به نظریهٔ منطقی ذری خود یك نظام میتافزیکی را بمیان آورده است وبوضاحت نظریه وجود Ontology را عرضه میکند چه او این سوال را که چه چیز وجود دارد . (۲) طرح میکند و پاسخ باین سوال انطولوجی را بوجود می آورد گذشته از این نظریهٔ وی تجربیی نبوده(۳) بلکه از طریق استنباط Deduction از تحلیل غیرتجربیی زبان به چگونگی واقعیت که بوسیلهٔ زبان توصیف می شود رسیده است .

نویسنده: پوهنوال غلام صفدر پنجشیری

1- The Revolution in Philosophy

به مقاله D.F.Pears رجوع شود

2- Logic and Knowledge P.269

3- English Philosophy Since 1900 P.40 by G.J.Warnock.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنمیهٔ تفکر انتقادی

یکی ازاهدافی که بالعموم برای مکاتب معاصردربارهٔ آ ن اتفاق نظرحاصل شده است عبارت ازانکشاف دادن لیاقت راجع به تفکرانتقادی میباشد. وازین جهت لازم میآیدکه مابایداولاً بمعنای تفکرانتقادی بطورواضح ملتفت گرد یم وچنین سوالی راطرح نماییم که آیاممکن است تجارب آموزشی راطوری ترتیب دهیم که تفکرانتقادی راپرورش‌دهد؟ دانشمندی بنام پنگر ی (pingry) میگوید : ازمطالعهٔ تفکرانتقادی ای که درمکاتب براه انداخته شده است چنان مستفاد میشود که برای اصطلاح تفکر انتقادی لااقل این معانی پنجگانه مورداستعمال قرارگرفته وازروی اینها تفکرانتقادی تعریف گردیده است :

۱ـ فراهم آوردن معطیات (data) وتنظیم آنهاوترتیب فرضیه ها ازآنها .

۲ـ استعمال پرنسیپ های صحیح منطق وفهم ماهیت برهان ودلیل .

۳ـ انتقاد تفکر.

٤ـ فهم سایکالوجی تبلیغات وصنعت اعلانات.

٥ـ مترادف باحل مسایل.

ممکن است معلمین نیز تصور کنند که مقصود ایشان ازتفکرانتقادی درین طرق مختلفه چه میباشد ؟ زیراضرورنیست که ماتنهایکی ازآنهارا همچویگا نه تعریفی برای تفکرانتقادی تصوروقبول کنیم .

معنای تفکر انتقادی: از بیانات مختصری که در فوق راجع بمفاهیم مختلفه تفکر انتقادی داده شد، میتوان عناصری را که این عملیه مشتمل بر آنهـا است، استنباط کرد. تفکر انتقادی محتوی یك تمایل راجع بمسایل وافکاری است که د رتجارب یك شخص دخیل است. واین تمایـل بعـضاً به (تمایـل تعـویق قضاوت) ویابـه (تمایل شك منظم) تعبیر میگردد. چنین یك تمایلی شخص را وامیدارد که تجارب خویشتن راتحلیل کرده ارزیابی نماید، به‌معانی آنها تعمیق ورزد و باهمیت آنها پی برد.

هکذا تفکر انتقادی مستلزم آنست که شخص قابلیت آنرا داشته باشد کـه بطـور منطقی فکر کند ومعطیات راتدوین واستعمال نماید. هنگامی که یك شخص دارای چنین تمایلات ومهارت هاباشد که متمایل گردد که این مهارتها را در یك عملیهٔ متداوم تحلیل وارزیابی از تجارب خویش بکاربرد، در ینحالت مامیتوانیم بـگوییم کـه او لیاقت تفکر انتقادی راحایز گشته است.

وقتی که ماتفکر انتقادی راچنان تصور کنیم که عبارت باشد ازعملیه یی کـه در آن یك شخص طرق ادراکاتی را مورداستعمال قرار دهد که در ینجاموضوع بحث ماست ازقبیل تصورات وتعمیمات، قابلیت استدلال استقرایی واستنباطی مربوط به تحلیل تجارب خویشتن.

هنگامی مامیتوانیم بگوییم که متعلمی به تنمیهٔ لیـاقت تفکر انتقـادی خویش پرداخته است که وی تعمیمات را محض باالفاظ معلم نپذیرفته بلکه بطور سیستماتیك به تحلیل دلایلی می پردازد که برای تأیید آن تعمیمات بیان شده است. اووقتـی میتواند بطورانتقادی تفکر کند که راغب باشد سوالاتی طرح نماید، جوابـات این سولات راتحت مداقه قراردهد، به نحوی که به ترتیب فرضیه هایی مبادرت ورزد ومعطیاتی رافراهم سازد که به تحقیق این فرضیه بکار رود. اووقتی میتواندبطور انتقادی تفکر کند که به تصورات وتعمیمات خودبراساس معطیات نوین تجدید

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر نماید. یك متعلم درهریکی ازین عملیه هابیك طریقـه مرکبی کـار میکند که در آن تصورات، تعمیمات، انواع تفکرات ، تمایلات وارزشهایی راکه اکتساب نموده است بکارمی برد.

باید ملتفت بود که درینجامقصود این نیست متعلمی که میتواند بطورانتـقادی تفکر کند اوباید درمقابل معلمین ودیگراشخاص رشیدی کـه ممکن است راجـع به بعضی ازمضامین نسبت بوی معلومات بیشتری داشته باشند، یك وضع متعرضانه یی بخودبگیرد. و نیزمطلوب این نیست که یك شخصی که بطورانتقـادی تفکرمیکند بهیچگونه افکارودلایلی قانع نمیگردد، بلکه درینجابایضاح عملیه یی می پردازیم که امیداست درمتعلم لیاقتی راپرورش دهدکه وی بتواند برای قنـاعت خویش باساسات عقلی استنادکند. وبالاخره بتواند ازروی تجارب خویش بدون هدایت ونظارت پیهم بزرگان به نتایجی واصل گردد .

چون تفکرانتقادی عملیهٔ یگانه یی نبوده وبلکه عبارت ازیك توحیدمرکبی ازچندین عملیه هاست ، پس باید سیرانکشاف این قابلیت ازعوامـل متنوعه یی متأثر گردد. چنانکه لیاقت انتقادی ممکن است متدرجاً درطول یك مدتی اکتساب گردد. ونیزطوری که درآینده بیان خواهیم کرد، ممکن است بعضی ازانواع تجارب برای انکشاف این لیاقت مساعدت بیشتری بنمایـد . بایـد بخاطر داشت که تفکر انتقادی دریك خلایی صورت نمیگیرد، بلکه یك شخص دربارهٔ تجارب خویش به طورانتقادی تفکرمیکند. ماتعجب نداریم ازینکه یك سلسله فرقهایی درلیاقت مردم راجع به تفکرانتقادی درساحه های مختلف تجارب انسان درمی یابیم. ممکن است هریکی ازمابامتخصصی شناسایی داشته باشیم که اومیتواند راجع به نظریات ومعطیات متعلق به ساحهٔ تخصص خویش به تحلیل انتقادی بپـردازد، لیکن وی راجع به مضامین دیگربطورغیرذکیانه وغیرمنتقدانه تفکر کند .

در ینجا یك سوال مهم سایکالوجیك اینست که چه عواملی در تجارب آموزش انکشاف لیاقت تفکر انتقادی را تحریك و بآن مساعدت میکند ؟

محتویات و عملیه در تفکر انتقادی : یك تصور عمومی چنین است که بعضی ازانواع موادو یامضامین برای انکشاف دادن قابلیت تفکر بیشتر مساعد است . بعضی از اشخاص چنین ادعامینمایند که مثلاً هندسهٔ مسطحه بااعتنای خاص خود درمورد تعریف اصطلاحات، تعیین فرضیه هاواستعمال دقیق منطق استنباطی، قابلیت تفکر انتقادی رابوجه احسن انکشاف میدهد. درسابق این ادعابه (نظریه انضباط صوری: The theory of formal disciplinl)معروف بود. این نظریه چنین ادعاداشت که ذهن مرکب ازملکه‌های جداگانه یی است که هریکی میتواند توسط ممارسه وتمرین تقویت یابد . وهرقدرموادی که بالای آن یك شخص مشق و تمرین میکند، مشکل تر باشد تقویت ملکه یی که درمشق و تمرین بکار برده میشود بیشتر تأمین میگردد.

یکدسته تجاربی که درسابق صورت گرفته چنین اشعار میدارد که (نظریه انضباط صوری) آنطوری که ادعاوبیان شده قابل مدافعه نمیباشد . ونظریه (عناصرمتشابه : Ilentical elements) برای ایضاح نتایجی که ازین تجارب بدست آمده است بمیان آمد. وقرار این نظریه، تجربه و آموزشی که درمحتویات یك ساحه، انجام پذیرفته در آموزش محتویات یك ساحهٔ جدید ومتفاوت ، بهمان درجه یی مساعد است که در بین این دوساحه عناصرمشترك ومتشابه موجودباشد . بعبارت دیگر این نظریه بیان میدارد که دردووضعی که مستلزم جوابات متشابه باشند ، آموزش جوابات متعلق بیك وضع دروضع جدید دیگری انتقال خواهد کرد ، بهمان درجه یی که دربین این دو وضع مشابهت هایی وجودداشته باشند .

ملتفت باید بود که علاوه بروجودعناصرمتشابه دربین محتویات دو ساحهٔ آموزش ، بکاربردن عین عملیه ها (processes) دراکتساب آموزش راجع

(c) ketabton.com: The Digital Library

به دو وضع ، درانتقال آموزش وتجربه ازیکی از آن دو و ضـع ، در و ضـع دیگری مساعدت میکـند . یعنی درصورتی انتقال آموزش از یک ساحه بساحهٔ دیگری به حالت بهترتـأمین میگردد که هم ازلحاظ موضوع آموزش وهم ازلحاظ عملیهٔ آموزش شباهت موجود باشد . چنـانـکه عالم دیـگری موسوم بـه (Judd) باستنادتجاربیی که بعمل آورد، به بیان چنین پرنسیپی مبادرت ورزید: آموزش در یك ساحه ، بساحهٔ جدید دیگری سودمند است مشروط بر اینکه عملیه هـا (Praocsses) وپرنسیپ هـا یی که درساحه اول آموخـته شده است در تجـارب جدید قابل استعمال باشد .

این هردوایضاحی که راجع به حادثـه انتقال بعمل آمد برای انـکشاف دادن فرضیه هادربارهٔ ارزش انتقال مفاهیم وتعمیمات سودمنداست . یك مفهوم ویایك تعمیم ازجهتی آموخته میشود که برای تفسیرتنوع وسیع اوضاع بکاررود. برطبق نظریه (Judd) میتوان پیشگویی کرد کـه آموزش جـدید توسط مفهوم هـا وتعمیم هایی که قبلاً اکـتساب گردیده و باآن منا سبتی دارند آسان تر خـوا هد شد . بهرصورت متعلمی که یك مفهوم ویاتعمیم راآموخته است ، دارای لیاقتی خواهد شد که آنرابه آسانی بوضعی تطبیق دهد که متشابه باشد بوضعی که در آن مفهوم و یاتعمیم رافراگرفته است . اگرمطلوب این باشدکه مفهوم و یا تعمیم در اوضاع متنوعی بکاررود، دربن صورت اکـتساب تجارب اضافی راجع بوضعی که کمتر به آموزش وضع اصلی شباهت دارد، نیزضروری میباشد .

این تذکراتی که راجع به پرنسیب های عمومی «انتقال درآموزش» بعمل آمد مناسبت قریبی باموضوع اصلی ماکه عبارت ازمباحثه دراطراف تفکر انتقادی است ، دارد. مابایدبخاطر داشته باشیم که هیچ مضمون خاصی ، کـدام ارزش بی نظیری راجع به تنمیهٔ تفکرانتقادی دارنیست . واگرراجع به مضمونـی

عملیه های تفکرانتقادی نیز تعلیم گردد، ما میتوانیم پیشگو یی کنیم که تنمیهٔ تفکر انتقادی نیز صورت گرفته است . این نیزمحتمل است که آموختن تفکر ا نتقا د ی راجع بساحهٔ یك موضوع ویامسأ له ، این امرراضمانت ننماید کـه متعلم راجع به مواددیگری نیز بطورانتقادی تفکر کند .

تجاربیی که توسط (Ulmer) بعمل آمده چنین اظهار میدارد که اهتمام بـر پرنسیپ ها ی استدلال منطقی به انکشاف تفکر انتقادی ر ا جع به محتو یـات هند سی وغیرهند سی مساعد ت میکند مشروط برینکه ا ین پر نسیپ ها با ارتباط آنهابه هند سه تعلیم داده شود .

المر (U Imer) سه گروپ ازمتعلمین مکا تب ثانوی را درمطالعه وتجاریب خویش مورداستعمال قرارداد: به یك گروپ از متعلمین با طر یقه قد یمه هند سه تعلیم شد . به گروپ سو م هند سه به طر یقه یی تعلیم شد که بـه پر نسیپ ها ی استد لال منطقی اهتمام میورزید ، طوری که تطبیق تفکرانتقادی ر ا هم بمسایـل هند سی وهم بمسایل غیرهند سی تشویق میکر د . وگروپ سوم بحیث گـر و پ کـنترول استخدام گردیده و بههیچگو نه پروگـرام تعلیمی مشغو ل سا خته نشد . بالاخر ازروی تستی که دراستد لال قیاسی بکاربرده شده ویادداشت ها ی مفصلی که توسط معلم فراهم گردید ، چنین معلوم شد که متعلمین گر و پ د و م نسبت به گروپ های دیگردرلیاقت استعمال پرنسیپ های استد لال برموضوعات هندسی وغیرهند سی تفوق بارزی ازخویش نشان دادند . این تحقیق ومطالعات بـا ثبات نمیرساند متعلمینی که پرنسیپ های استد لال را آموخته اند آنهارابطور لایتغیر در تمام اوضاع حیات بکارمی برند . بلکه اهمیتی را اشعارمیداردکه به عملیهٔ تفکر انتقادی توجه بعمل آید وبرای متعلمین زمینه ها یی‌میسر گردد که پر نسیپ ها ی استد لال منطقی رابقدرامکان دراوضاع مختلف بکاراندازند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درحالیکه مابیان کردیم که تحصیل یك مضمونی که بطور منطقی تنظیم شده باشد ضمانت این امررانمی نماید که شخصی بالضروراستدلال منطقی را بیاموزد مع ذالك بعضی ازمضامینی مانند ریاضیات وساینس به روشی که برای تنمیهٔ تفکرانتقادی ترتیب گردیده باشد بسهولت توافق ومساعدت میکند. مگر حتی مضامینی مانند ساینس ورضیات که بطورمنطقی تنظیم گردیده اند وتحصیل درست آنهامستلزم آنست که متعلمین درهرقسمت ازتفکرانتقادی کاربگیرند ،مع ذالك تاوقتی که تحصیل محتویات این مضامین با اعتنای خاصی مبتنی بر تفکر انتقادی نباشد ، در تنمیهٔ تفکرانتقادی آن طوری که منظوراست ، مساعدت نخواهد کرد. بسیاری ازمربیئن راعقیده برین است که تفکرانتقادی رامیتوان درساحهٔ هرمضمونی تعلیم نمود،مشروط براینکه اهتمام خاصی به آموزش تفکر انتقادی معطوف گردد.

تفکرانتقادی وتحلیل تبلیغات : یکی ازمتود های رایجی که برای تشویق تفکرانتقادی بکارمیرود اینست که به شاگردان تحلیل تبلیغات را بیاموزند. از مطالعات تحقیقی چنان مستفادمیگرددکه میتوان به شاگردان تشخیص دلایل غیر منطقی وتمییز بیانیه های نادرست راکه بعضاً توسط وسایل نشراتی ازقبیل جراید و مجلات اشاعه می یابد،آموخت وازروی چنین مطالعات معلوم میشود که شاگردان میتوانند نقاط ضعیف تبلیغات راآشکارسازند. وآنچه ماوادرینجابخودعلاقه مند میسازداینست که بکاربردن چنین وسایلی برای تنمیهٔ تفکرانتقادی معاونت مؤثری مینماید.

عواملی که مانع تفکرانتقادی میگردد : دربین عوامل بزرگی که قابلیت شخصی را راجع به تفکرانتقادی تحت تأثیرقرارداده وبرای آن عوایقی پدید می آورد ، تمایلات ، ذهنیت وارزشهای وی است . بعضی از تمایلات به تفکر انتقادی شخص مداخله میکند . تخرب ارائی که محصول تفکرغیر انتقادی است

عایقی برای تحلیل انتقادی ایجادمینماید . باالعکس استدلال منطقی رغبت تجسس علل وعوامل ، بازرسی دقیق ازتصورات وتحقیق فرضیه هاچنان رو شها یی است که مستلزم تمایل ادراك فرقهای نسبی ورغبت تغییرافکار یك شخص میباشد .

عوامل متنوعهٔ شخصی واجتماعی وجوددارند که به تنمیهٔ این تمایل وذهنیت مداخله می نمایند. آرای مردم، تحت تسلط آرای اشخاص متنفذ گروپهایی قرارمیگیرد که بآنها تعلق دارند . هرقدری که تاثیر یك رأی متسلط بالای یك شخص بیشتر گردد، تمایل تحلیل تصورات وپرنسیب هادروی بهمان اندازه کاسته میشود .

فقدان مهارتی دراستدلال منطقی ویانقصانی در فراهم آوری معطیات وتحقیق فرضیه‌ها ،احتمال دارد در تفکر انتقادی خلـلی وارد نماید. چنانکه رأی یك متعلم راجع به موضوعی ممکن است تحت تاثیر انواع معطیاتی قرار گیرد کـه‌وی برای تشکیل رأی خود بکارمی برد. اگر وی معطیات رابطور غیر منظم فراهم آورده‌و معلومات موثوق و قـابل اعتماد راتفریق نتواند وی نخواهد توانست بانتقاد تفکر خویش نایل آید .

مامیتوانیم بحث عواملی راکه مانع تفکرانتقادی میشود درین امرخلاصه نماییم که مجدداً توجه‌خویش رابرحقیقی معطوف گردانیم که آن عبارت ازین است که تفکر انتقادی عملیه یی‌است که مشتمل برهمه عضویت‌و نظام‌میباشد. چنانکه تمایلات غیر کافی وفقدان‌صلاحیت‌درمهارتهایی که برای تفکرانتقـادی‌لازمی‌است، آموزش تفکر انتقادی رااخلال مینماید . بنابر مرکبیت عملیه تفکر انتقادی است که ماسعی میورزیم تااین مطلب راآشکار سازیم که‌آموزش‌تفکر انتقادی‌نمی‌تواندمنحصربیك مضمون ویا بچندی ازواحد های درسی‌درپروگرام‌دروس‌اجتماعی باشد ونه ممکن است، یك مضمونی که طبیعةً مقتضی‌تفکر انتقادی‌است‌به‌تنهایی خود ضمانت تنمیهٔ این عملیه را بنماید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکتب و تنمیهٔ تفکر انتقادی: دانشمندی بنام گلاسر (Glaser) از مایشی را تحت بازرسی قرار داده وخواست حدودی را تعیین نماید که در آن میتوان به شاگردان تفکر انتقای را تعلیم کرد. وی راجع به خصوصیات پروگرامی که لازم است برای تنمیهٔ تفکر انتقادی شاگردان ترتیب گردد چنین بیانات میدهد :

«تاثیر تربیتی که برای تفکر انتقادی داده میشود، مقدار و کیفیت انتقالی که صورت میگیرد به پیمانه وسیعی بامور ذیل ارتباط دارد :

(۱) طریقهٔ تعلیم .

(۲) درجهٔ سهم فعالیت ذاتی و تجارب شخصی .

(۳) طریقهٔ تامین دقت ، معینیت و ثبات درسیر این فعالیت .

(٤) درجهٔ این امر که نتایج مطلوب بحیث اهداف معین تدریس، اقامه گردد .

(٥) درجهٔ این امر که عملیه های استدلال و توجیه پر نسیب ها، بشاگردان واضح ساخته شود .

(٦) درجه ارتباط و یا تشابه در بین عناصر معینه در تربیت ووجود آنها در وضع جدیدی که انتقال به آن مطلوب است .»

مکتب توسط تنظیم تجارب آموزش ، فرصت و زمینه تفکر انتقادی را برای شاگردان مهیا میسازد ممکن است بعضی از ین تجارب آموزش، طوری ترتیب گردد که مهارتهای معینی را که تنمیهٔ تفکر انتقادی بآن ارتباط و ضرورت دارد، بیآموزد دردروس ساینس بطور مثال به شاگردان طرقی تعلیم میشود که ایشان معطیاتی را فراهم سازند که از آنها تعمیم هایی راجع بوقایع فزیکی بعمل آید. دردروس اجتماعی ممکن است بشاگردان طرق ولزوم تدوین صحیح معطیات، تعلیم گردد. یکی از وظایف تجریب دردروس ساینس اینست که بشاگردان تکنیکهای مناسب تجربیی را یاد دهد ویادگرفتن این مهارتها و تکنیکها به تنهایی خود تنمیهٔ تفکر انتقادی را ضمانت نمیکند

اهتمام به تفکر انتقادی در تعلیم مهارتهای معینی نیز دارای عین اهمیت میباشد علاوه بر آن مکتب بایدیك یك سلسله فرصتهای کافی برای تفکر انتقادی فراهم سازد طوری که مکرراً تذکر رفته شاگردان تفکر انتقادی را بهمان پیمانه یی خواهند آموخت که این عملیه برای ایشان یك فعالیت ثمره بخشی باشد ومکافاتی تأمین کند . (۱)

1- The development of Critical thinking Educatonal psychloogy By Fraderick J. Mc Donald.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقلم لوئی دوپری

ترجمه پوهاند انصاری

تحقیقات تازه در افغانستان

هویت فسیل انسانیکه نویسندهٔ این مقاله است مجهول اما پر از امکانات دلچسپ است .

درروشنایی تحقیقاتیکه هیئت ارکیولوژست های فرانسوی بعمل آورده اند چنین حدس میزنند که شمال افغانستان باستقامت راه معروف ابریشم از قرون اولیه بعد میلاد یك نقطه مهم اتصال تجارتی بین چین قدیم ودنیای کلاسیك غرب بوده است . زمانیکه اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان بانجمن آسیایی نیویارك اجازه دادند که یکعده آثار باستانی انکشور را برای نمایش بامریکا بیاورند ـ امریکایی ها برای نخستین بار موقع یافتند که باپارهٔ از نفیسترین آثار ارکیولوژیکی قرن بیست آشنایی بهمرسانند. (مجلهٔ تایمز ۱۸ فبروری ۱۹٦٦) این آثار در نیویارك لاس انجلس وواشینگتن بنمایش گذاشته شده بود . شواهد تأثیر مدنیت یونان قبل از اسکندر بر آثار هنری که در بگرام وهده یافت شده زیاد بوده وعلما باین تأثیرات یونانی وسبك های قدیم رومی (که بر آثار هنری کلیسایی قرون وسطی اروپا هم تأثیر انداخته) بر آثار هنری اخیر بودایی معترف بودند ـ فرانسوی ها باین قناعت نکرده از ۱۹۲۲ باینطرف جهت یافتن کدام شهر واقعی یونانی درافغانستان بحفریات پرداختند . امابمرام خود کامیاب نشدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از ختم جنگ دوم جهانی رئیس هیئت حفریات فرانسوی آقای پرو فیسر شلوم برژی در بلخ جاییکه باکتریای معروف یا ام البلاد واقع است درصدها نقطه بصورت امتحانی بکاوش پرداخت . قرار روایات بلخ یك نقطهٔ اتصالی ومرکز تجارتی راه معروف ابریشم بود درین جاسودا گران چینی ومغولی با کاروان های خود میآمدند وابریشم را بامصا له جات ، ظروف برنجی وشیشه یی که از دنیای کلاسیك بدان جا آورده شده بود با اشیا یی نفیس عاج که ازهند آورده شده بود تبادله میکردند . طلاو پوست‌های نفیس از سائیبریا بروم وتوابع آن ازهمین راه انتقال می یافت . عنبر ازسواحل بالتیك بچین میرفت. پارهٔ ازروایات چنین میرساند که در کدام نقطهٔ درشمال افغانستان بنز دیك‌های بلخ کدام شهر یونانی وجود داشته که بازماندگان اسکندر کبیر در آن‌جا باقی ماندند . متاسفانه تا سال ۱۹۵۳ محققین فرانسوی وامریکایی بیافتن این شهر توفیق نیافتند .

موقعیکه شلوم برژی بحیث رئیس هیئت حفریات فرانسه درافغانستان دراستانهٔ تقاعدقرار یافت (وی هنوزهم در پوهنتون ستراسبورگ بحیث پروفیسر تدریس میکند) بیافتن شهری که از سالها درصدد یافتن آن بود موفق گردید اکنون در شهر مذکور حفریات توسط جانشین وقائم مقام وی بناغلی پال برنارد که سالها دریونان ترکیه ولبنان کار کرده بود ـ ادامه دارد .

اکثر علمای کلاسیك آی خانم را (درزبان ازبکی معنی خانم ماه میشود) که در بین کوکچه وآمودریا واقع است یکی از کشفیات بسیار مهم بعداز جنگ دوم جهانی می پندارند .

طور معمول کشف شرقی ترین شهر باستانی یونانی برسبیل تصادف واتفاق بود .

اعلیحضرت محمدظاهرشاه پادشاه افغانستان درسال ۱۹۶۱ برای شکار بتزدیکی‌های آی خانم تشریف بردند یکعده دهاقین آن جاخرابه‌های کارنتی وبرج‌ها وباره‌های

(c) ketabton.com: The Digital Library

را کـه ازاحـجـار آهکی ساختـه شده بود بمعظم له نشان‌دا دند اعلیحضرت ایشان که بآرت و آر کیولوژی همیشه علاقه ودلچسپی داشتند در ماه‌نومبر ۱۹٦۱ موقعیکه شلوم برژی بحضورملوکانه‌مشرف شده بود ـ موضوع یافتگی‌های مذکوررا باوی در میان نهاده وهدایت دادند که‌آرگیولوژست هارا لازم است که درمحل‌مذکور بتحقیقات بپردازند. مارك له برمهندس هیئت حفریات‌فرانسه‌دراپریل ۱۹٦۲ باجازه سرورناشررئیس شرکت پنبه سپین زر ازاشیای مکشوفه عکس‌برداری کرد . ازهمه بیشترپروفیسرشلوم برژی به هیجان آمده ازحکومت افغا نستان اجازه خواست تا درآی‌خانم به‌حفریات به پردازد . باوصف آنکه آی خانم درسرحدبین روسیه شوروی وافغانستان واقع‌است حکومت‌افغانستان‌بشلوم‌برژی اجازه حفریات داد .

درنوا مبر ۱۹٦۳ شلوم برژی وله بیربمنزل مطلوب شتا فتند وبا وصف آنکه بیشترازدوساعت درآن جا نپا ییدند ـ یقین‌حاصل کرده‌آمدند که‌بالاخره شهریونانی درافغانستان پیداشد. پس ازعلم آوری‌مقدماتی‌اکثرحفریات بنومیدی مواجه‌میشود درآی خانم‌درطول‌دوموسم که حفریات‌صورت گرفت ماورای‌آنچه فرانسوی‌ها وافغان ها توقع میکردند موفقیت بدست‌آمد .

شلوم برژی درست یکسال بعد ازنخستین‌سفرخود بهمراهی برنارد ویك دسته متخصصین فرانسوی به‌آی خانم شتافت ودرظرف ده روزدرچندین نقطهٔ‌آن شهر بکاوش ها امتحانی پرداخت . دراثراین کاوش‌ها چیزهای ذیل‌راشناخته‌آمدند: (۱) بالاحصار (۲) یك‌شهر برفرازیك‌تپه (۳) یك‌شهردر کناره دریا. برعلاوه این‌ها سیستم‌نهرهاییکه شهررا آبیاری میکرد نیزمعلوم گردید. پلان آبیاری‌این شهر باپلان آبیاری شهر دورهٔ اروپاس(Duar Eurpas) که شهریونانی درسوریـه واقع است بخوبی قابل‌مقایسه‌بوده می‌تواند.

ازطریق‌مطالعهٔ دقیق‌ظروف سفالین ودیگراشیاء بشمول‌تیراکوتا(Terra Cotta)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خشت های سفالین که در پوشاندن بام بکار برده میشود (این خشت های سفالین باخشت های سفالین که درخود یونان بکار برده میشد بصورت حیرت آوری شباهت داشت) اجزاء وپارچه های تهداب کارنتین (Corinthian) وقاعده ستون وغیره ـ برنارد بصورت قاطع تاریخ این شهررا در دورهٔ بین قبل ازمیلاد وبعد ازمیلاد تشخیص کرد. واین دورهٔ بسیار درخشنده ودرحقیقت دورهٔ معراج کلتورو ثقافت سلطنت های گریکو ـ باکترین (یونان باختری) افغانستان شمالی بود . که درسابق صرف ازروی مسکوکات ویك اند ازهٔ بسیار قلیل آثار ادبی دربارهٔ آن معلومات بدست بود. فی الواقع برنارد این جارا باتمام جاهای دیگر که از بقا یای تمدن هلنستی (Hellenistie) بوده قابل مقایسه ومشابهت یافت . مثلاً باسلوکیا (Selucia) واقع درکنار دریای دجله دوره اروپاس (Dura Ewropas) انتیاك (انطاکیه) تارسی (Tarsus) سومیریا (Sumeria) پرگام (Pergamon) الیشار (Alishar) هیوك (Huyk) درشرق میانه وشرق قریب وامثال آن . وهمچنان نقاطی درخود یونان وهسپانیه وجنوب روسیه برسه پارچهٔ ظروف سفالین حروف واقعی یونانی رانقش یافتند .

درسال اول حفریات بیقین معلوم گردید که آی خانم بدون شك یك شهر یونانو ـ باختری ویك شهرمهم بود . اما طوری که درآرکیولوژی معمول است هرجوابی که بدست میآید فوراً سوال دیگری درآن باره به میان میآید . برای مثال بعد ازاینکه آی خانم توسط اقوام کوچی اسیای میانه دراواخر قرن دوم میلادی ویران شد چرا همان طور باقی ماند ؟ ومردم درآن متمکن نشدند؟ محل وقوع آن ازلحاظ تجارت وسوق الجیشی خیلی مناسب بود. جوابی که درخاطرشلوم برژی وبرنارد خطور کرد عبارت ازین بود که : ویران شدن سیستم آبیاری توسط مهاجمین و شیوع مرض ملاریا غالباً مانع آن گردید که آی خانم مجدداً مسکون ساخته شود .

اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان عالیترین مدال پوهنه را به پروفیسر

(c) ketabton.com: The Digital Library

شلوم برژی اعطاء کرد وپروفیسر موصوف باردیگر بدانشگاه ستراسبورگ شتافت تا راجع بسالهای افسانوی که در تحقیق و کاوش درشرق میانه پرداخته بود بتدریس پردازد.

درسپتمبر سال ۱۹٦۵ برنارد برای دومین موسم تحقیقی بشهر آی خانم آمد. درین مرتبه آرکیولوژست های فرانسوی ازغنای شهر آی خانم در آثار تاریخی بیشتر بحیرت افتادند. موقعیکه درسال ۱۹٦۵ برنارد کار حفریات خودرا بامن مطرح ساخت چنین اظهار کرد: «گودال هاوچقری های شهر یکنوع صنعت معماری یا عظمتی را آشکارساخته واین صنعت مخلوطی است ازسبك باستانی وعنعنوی آسیای میانه (ساختمان خشت های خام وپخته) ویونانی (تهداب های سنگی وستون های کارنتی که قسمت های بالای آن بنقش گلها تزئین یافته) مهمترین کشفی که بعمل آمد عبارت از کشفی بود که درشهر پایینی و آن عبارت بود از یك سلسله عمارت های عالیشان باطراف یك احاطه یاحویلی وسیع - تمام عمارت دارای رواق های ستون دار بود. حدس زده میشود که این سلسله عمارات مرکز اداری وسیاسی شهررا تشکیل میداد. تحقیقات دربرج هاوباره های بالاحصارنشان دادکه استحکامات آن فوق العاده قوی وبرج های آن بشکل مستطیل بیش از ۲۰ متر عریض بوده در پایان اولین موسم تحقیق یاسال اول تحقیقات واضح گردید که بالاخره آی خانم آرزوی مدنیت وثقافت یونان - باختری که مورخین ازسالیان متمادی درتجسس آن بودند پرده برداشته وآن تمدن راباتمام شکوه وعظمت آن بعلاقمندان عرضه کرده است. این ثقافت وتمدن یونان باختری همان ثقافتی بود که هلینزم نوع خودرا به موریایی هندکوشانی های افغانستان وآرت کندهارا (که بعدها درهندوافغانستان وپاکستان انکشاف حاصل کرد) - پخش ساخت.

برنارد حق بجانب بود که ازین کشف مهم بطرز شاعرانه برخود ببالد - حفریات وتحقیقات سال ۱۹٦٦ شواهدو براهین مزیدی را آشکارساخت که ازین جمله مهمترین

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن دو کتیبهٔ یونانی یکی کتیبه راجع بجمنازیم (و آن‌جایی بود که یونانـی ها در آن به‌تربیت ذهنی و بدنی اطفال وجوانان خود می پرداختند) و آن‌دیگر کتیبهٔ بود غالباً برقبرمؤسس و بنیان گذار یونانی شهر ـ شخصی بنام کینیاس (Kineas) درهمین جا که غالباً فرستاده بود برنارد و همکارانش نخستین مجسمه های یونان و باختری راکشف کردند. و آن عبارت از یك مجسمهٔ فاقد سرملبس بردای‌چین‌دار و دیگران عبارت بود از یك هرهلنستیبی. هردوازمرمروهردو بصورت قاطع باسلوب یونانی تراش گردیده بود .

آی خانم ازهزارسال باینطرف بااسرار تاریخی خود بخواب نازغنوده بود . فرانسوی‌ها برای ۴۲سال درنقاط مختلف شمال‌افغانستان برای‌دریافت‌بازماندگان اسکندر بحفریات امتحانی پرداختند تابالاخره شلوم‌برژی و برنارد موفق شدند که یك شهرواقعی یونانی راکشف کنند . واین کشف ایشان بیش از همـه مرهون ایـن پیش‌آمد بوده که پادشاه کشورنه تنها بشکارشوق‌داشته بلـکه بتاریخ و آثار باستانی کشورخود نیز علاقه ودلچسپی مفرط داشته .

درکشوریکه‌تمام‌ارکیولوژست‌ها فرانسوی بودند (اگرچه‌جاپانی‌هاوایتالوی ها هم بصورت منظم بحفریات پرداخته اند) نویسندهٔ این مقاله (ینکفرامریکایی ازپوهنتون ایالت پنسلوینیاوموزهٔ تاریخ طبیعی امریکا بنام لویی دوپری) پنجمین دورهٔ تحقیقات خود را درافغانستان دراگست ۱۹۶۶ بپایان رساند .

اینجانب (لویی دوپری) همیشه درجستجوی شواهدی بوده ام که این فرضیه را باثبات رساند: نیاندرتل‌ها غالباً ازرگ‌های آسیای شرقی‌انسان‌جاوا وپیکنگ انکشاف یافتند ودرطول دورهٔ سومین‌بین‌دوره یخچال ها باستقامت دامنه کوه‌های یورشیایی پراگنده شده بالاخره باروپا راه یافتند .

من وهمکارانم آثارصنعت سنگتراشی‌عصروسطی سنگ قدیم راکه ازاحجار

(c) ketabton.com: The Digital Library

آهکی سلیکایی وچقماق ناخراش باشد در دره کرو(غاردره) . بنزدیك بابا درویش دربدخشان کشف کردیم . این مکان ازلحاظ زمان چهل هزارسال قدامت دارد از لحاظ مکان بآنطرف یك سلسله کوه بشرق آی خانم واقع است (نقشه دیده شود) آثارمکشوفه ازاینجا عبارت بود از آلات وادوات سنگی مشتمل از تبرهای کوچك دستی، آلات تراش کنندهٔ بزرگ سنگی، تیغه های کلان ادوات نوك تیز که بنوع بسیارزیبا رده دارساخته شده، آلات نقاری وحکاکی (غالباً برای نقر کردن وحك کردن استخوان وسنگ بکاربرده شده) وتیغه های خمیده که بحیث چاقو واره استعمال میشده .

این کشفیات بعدازچندین کوشش تحقق پیدا کرد. برای نخستین مرتبه دراکتوبر ۱۹۵۹- بمعیت عبدالروف وردك بدرهٔ کررفتم تا مناطق شمالی افغانستان را از لحاظ نقاط تاریخی قبل التاریخ مورد مطالعه و بررسی قراردهم. یك عدهٔ زیادآلات وادوات سنگی راکه درمدخل مغاره پراگنده بود جمع کردیم وهمان نقطه را بحیث نقطهٔ ممکنهٔ تاریخی عصروسطی سنگ قدیم نشانی کردیم . اما ازآن جاکه مغارهٔ مذکوربسرحد شوروی بسیارنزدیك بود فیصله کردیم که نخستین حفریات خودرا درکدام جای دیگرانجام دهیم . چارنقطه را بنزدیك آق کوپرك بکنار دریای بلخ بجنوب مزارشریف بهمکاری وهمراهی داکتر ردکستر پرکنیز- یکنفرباستان شناس که درپوهنتون هاروردتحصیل کرده بود وچندین نفرهمکاردیگرامریکایی وافغانی بکاوشات پردا ختم . چیزهای که درین کاوش ها بدست آمد عبارت بود ازیك غاریا قبرستان عصرآهن مشتمل بریازده اسکلت معهٔ اثاثیهٔ قبریا مدفن بشمول اسلحهٔ آهنی و برنجی و چیز های تزئینی - یك انگشتر نقره که با لاجورد دانه نشان شده بود یك آیینهٔ برنجی باسلوب چینی ویك ظرف سفالین بانقش هایاموتیف های کج وپیچ ازقرن ششم میلادی . همچنان یك عده چیزهای علاوه گی ازمغاره

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسپ ومغارهٔ ماربدست آمد . دراین اشیاء ممیزات ومشخصات کلتوری که‌از آن سبك ها اسلوب هاایرانی وآسیای مرکزی خوانده‌میشد ـ بمشاهده رسید . بشمول دومیله ودستگاه نساجی وچوب های نوك تیز بابقایای سبدو دستگاه بافت(نساجی) دست آس (آسیای دستی) وهمچنان یك تعداد نقاشی های بودایی از اتاق فوقانی مغارهٔ ماربدست آمد . مغاره های اسپ وماریك تعداد آثارعصراولیه آهن رانیز بدست داد (قرن چهارم میلادی) واین آثارمشتمل‌بود از پیکان های مفرغی سه‌توشهٔ نوك تیز ،انگشتری‌ها، گوشواره ها و کره‌ها (چوری یادست بند) همچنان اسلحهٔ آهنی که بیشتر آلات نوك تیزشبیه نیزه وتبر. یك تعداد ظروف سفالین بانقش ونگارسرخ برزمینهٔ نخودی کمرنگ بیشتر اما گاهگاهی‌نقوش سیاه هم‌دیده شد. این ظروف‌سفالین‌هم‌باوائل‌عصر آهن تعلق‌میگیرد. موتیف‌ها بیشتر مشتمل‌برخطوط مارپیچ، خطوط موج دار ونقوش چارخانه وهمچنان تصاویرطبیعی بااسلوب‌معینی‌از نباتات وحیوانات نقوش‌گلها و گلابك های که انجام های آن به نقطه هاتزئین یافته ، سه مجسمه گك‌های کوچك سفالین‌از گوسفند وانسان که‌یکی از آن‌زن‌ودیگران‌مردبود.

عصرآهن ودوره های عصر سنگ جدید را یك وقفهٔ ازهم جدا میسازدکه درین وقفه حیوانات زراعتی وحیوانات اهلی خانگی ترویج پذیرفت واین دوره یاوقفه را بدوقسمت تقسیم می توان کرد ـ یکی غیرسیر امیك ودیگرآن سیرامیك (Ceramic) (اول آن‌از۸۹۰۰تانودهزارسال‌قم ودوم آن‌از۵هزارتا٦هزارسال‌قم) سطوح‌پایینی این دوره میشود که ممثل یکی ازمظاهراولیه اهلی ساختن بزوگوسفند وگندم باشدکه توسط باشندگان آسیای میانه صورت گرفته بوده .

بعقیدهٔ اینجانب بعضی ازباستان شناسان برای یافتن منطقهٔ که منشأ اصلی اهلی ساختن حیوانات ونباتات فوق باشد خیلی زیادوقت خود را بصرف رسانده اند. حال آنکه ایشان می‌بایستی‌در تجسس‌مناطق‌باشند نه‌در تجسس‌منطقه. تقریباً تمام‌مناطق

(c) ketabton.com: The Digital Library

عصرسنگ جدید در آسیای میانه بین‌طول البلد های شمالی ۳٤ درجه و ٤۰ درجه وبیك ارتفاع تقریباً ۷۵۰ متربلند از سطح بحرواقع است که از افغانستان مرکزی شروع و از اناطولیا گذشته به یونان منتهی میگردد . این منطقه حتی امروزهم یك منطقهٔ واحد اقلیمی و محیطی راتشکیل میدهد . یك نفرمی تواندکه بخوبی باپای‌پیاده درظرف‌شش‌ماه درمرکزاناتولی‌بافغانستان مرکزی برود ودرراه برای استراحت ودم راستی درچایخانه هاتوقف کند. امروزبیتل ها وهیپی های امریکایی عین‌همین کار را انجام می‌دهند .

فرضیه را بتخیل واگذاشته ازروی مطالعات که دربارهٔ دسته های نژادی‌افغان ودیگراقوام شرق میانه بعمل آورده ام (اگرچه هنوزثابت ساخته نمی‌توانم) چنین حدس میزنم که اهلی ساختن حیوانات وتربیه‌آن هانه تنهاباحتیاجات محیطی بلکه بمقتضیات روحیاتی ارتباط داشته واین هردوعامل دراین امرنقش‌بسزا بازی کرده است . پیش ازاینکه انسان هابه تهیهٔ مواد غذایی خود از طریق اهلی ساختن حیوانات ونباتات تسلط یابند (وحیات متمکن را ممکن سازند) خود انسان‌هم‌صرف حیوانی‌بود که حیوانات‌دیگرراتعقیب‌ونباتات وحشی راجمع‌میکرد. دلیل هرچه بود ، بود . هنگامیکه انسان آموخت که چگونه‌گندم رازرع کند وگله گوسفند رابچراندواقعیت متمکن شدن غالباًعده‌یی ازاشخاصی راکه دارای‌روحیهٔ آزاد بودند زیرجذر گرفته باشد . من عقیده دارم که درزمانه های بسیارقدیم‌عدهٔ ازین مردمان رمه‌های خودرا پیش انداخته ودرتجسس‌سبزه زارهای موسمی بروی یك رقبهٔ وسیع بکشت وگذار پرداخته ولجام طبیعت آزادرا رها کردند تاطوری که آروزی شان مطالبه میکرد به سیروگردش به پردازند . آنها نظیرعدهٔ زیاد اختلاف شان بصورت مسلسل همیشه درین اندیشه بودندکه آیا درعقب فلان کوه چه‌وجودخواهد داشت؟برای تسدین‌همین‌حس تجسس‌بصورت کوچی‌هادرآمدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درحالیکه عدیل های متمکن پسند شان ازغارهای دامنه کوه ها وارتفاعات زراعتی (البته همراه بزو گوسفند شان)بوادی دریا هافرود آمده مسکن گزین شدند . درین جا به تخصص و تمدن پرداخته و درنهایت هسته های تمدن مختص خود را تشکیل دادند .

من نخستین کسی هستم که اعتراف کنم تصورات وتخیلاتم دربارهٔ منشأ حیات خانه بدوش و کوچی‌گری ناشی‌ازحرص وولع خودم بسیروگردش میباشد. همکارانم همیشه مراملامت میکنند که نقاط بسیارعجیب وغریب و دورافتاده‌رابرای حفریات و کاوش های خود انتخاب میکنم . من‌بمقابل اصرارمی‌ورزم که من‌این جورنقاط را خودم تجسس نمیکنم بلکه این گونه نقاط مرا تجسس مینمایند وچون مرا می‌یابند میگویند: « بیا گم شو! دوپری !بیااین جارا بکاو !» باوصف این همکارانم با همیت سطوح نیولیتیك (عصرسنگ جدید) درآق کوپروك برای تحقیق‌وتتبع اینکه‌در کجاوچطورانسان‌هاباهلی‌ساختن بزو گوسفند وگاو، گندم‌وجو شروع کردند ـ اعتراف مینمایند برعلاوه‌من اصرار میورزم که ساحهٔ آق کوپروك یگانه منطقه یا رقبه یایکی ازمناطقی است که درآن اهلی ساختن حیوانات و نباتات صورت گرفته است .

درقسمت تحتانی سطح عصرسنگ جدید آق کوپروك تیغه های دو دمهٔ سنگ‌چقماق سیاه رنگی راکه ازبقایای کلتورما یکرولیتیك (Microlithic) بود پیداکردیم که روی آن را یك طبقهٔ خاك زرد رنگ که توسط شمال یاباد ترسب کرده پوشانده . صنعت تیغه سازی عصر فوقانی سنگ قدیم مشتمل‌ازاد واتی بود ازقبیل‌تیغه‌های دودمه ، تیغه‌های حکاکی‌شده، تیعه های یك‌دمه، درفش، آلات تراش کننده، قلم تراش‌واژونه‌وانواع قلم‌های‌حکاکی. صنعت‌یاهنرمایکرولیتیك مشتمل بود از سوزن ها ، برمه ، قلم های حکاکی، تیغه‌های کلان، تیغه های کوچك یك دمه،

همچنان سوزن های استخوانی، درفش، ادوات نوك دار، نوك تیزوغیره .

نزدیك ترین جاییکه یافتگی های آن بایافتگی های آق کپروك شباهت دا، د عبارت ازقره کمار است که بفاصله پنجاه‌میل ازین جادورمیباشد . پروفیسر کوان (Coon) پروفیسر پوهنتون پنسلوینیادراپریل ۱۹٥٤ درقره کمار بحفریات پرداخته وموفق شد آثاری‌پیداکند که مربوط بدورهٔ آریوناکی (Aurignacian) بود واین ادوات صرف مشتمل بود ازتیغه ها و آلات تراش کننده و اژونه باساس کاربن - ۱٤ قدامت این یافتگی ها به ۳٤ هزارسال پیش ازمیلاد تخمین گردیده . من بیك قسمت یافتگی های آن کوپروك اصلاح کوپریکین‌فوقانی رابکارمی برم که قدامت آن بالغ بر ۱٥ هزارسال پیش ازمیلاد ودورهٔ کوپریکین اول یاکوپریکین تحتانی که به بیست هزارسال پیش ازمیلاد بالغ میشود .

اگرچه ازماحصل کشفیات وحفریات آق کوپروك اینجانب خوش بودم اما باهم برتجسس خودبسمت‌شمال شرق بطرف بدخشان ودرهٔ کرادامه دادم. موقعیکه فرانسوی هااجازهٔ حفریات رادرمنطقهٔممنوعهٔ آی خانم حاصل کردند وشوروی‌ها دونفرآرکیولوژست را از ماسکوبدان جااعزام کردند تابافرانسوی هادر حفریات آی‌خانم کمك کنند وقت برای من هم‌مساعد گردید و توانستم که بتحقیقات خود ادامه دهم خاصه درمحلی مانند درهٔ کر که از سرحد شوروی یا زمنطقهٔ ممنوعه اندکی دوری داشت .

هیئت‌معیتی من‌مشتمل‌بودازداکترپرکنز (Perkinz) وچارلز کولب (Charleskolb) موخرالذکرلیسانس خود راتازه‌از پوهنتون پنسلو ینیا بدست‌آورده ودرتحقیقات آق کوپروك نیزبامن همراه بود . این هادرجون ۱۹٦٦ به بابادرویش رسیدند وفوراً بحفریات شروع کردند . متاسفانه بعمق اندکی بیش ازیك مترحفریات ما بفرش‌آهکی غارمنتهی گردید .درین طبقهٔخاك بآثاری مربوط به چند دورهٔ تاریخی

برخوردیم (۱) آثارسفالی مربوط بعصر تیموری ها (قرن ۱۵میلادی).(۲) اشیای مربوط به عصر آهن (هزار سال پیش از میلاد) بشمول پارچه های چاقوی پولی چینایی و(۳) یك تعداد آثار مربوط بدورهٔ سنگ جدید که بادورهٔ سنگ کشمیر و جنوب سائیبریاشباهت داشته (۱۵۰۰ ق م ـ ۱۸۰۰ ق م) .

چون آثارسفالین بسیارخراب معلوم میشد مانخست آنهارا کلتور نبیش یا کلتور مزخرف دورهٔ آهن خواندیم اماپس از یافتن سه مدفن بزدرچقری ها اصطلاح فوق الذکررا ترك کرده واصطلاح کلتورمدفن بزهای دورهٔ سنگ جدید رابعوض آن مورد استعمال قراردادیم . بز کوهی هنوزهم درشرق میانه مقام ارجمندی دارد ومسلمان ها زیارت بزرگان خودرا بشاخ بززینت میدهند . مردمان امروزه ادعا میکنند که نهادن شاخ بز بر مزاراولیاء الله صرف یك رواج است اما آیین ارجمندی بز کوهی بدورهٔ ماستیرین (Mausterian) متعلق وقدامت دارد . درغار تشیك تاش درازبکستان شوروی بفاصلهٔ کمتر از ۱۵۰ میل بغرب درهٔ کراسکلت یك طفل که غالباً مربوط بانسان های نیاندرتل (Neanderthal) بود بدست آمد که باطراف آن هفت جوره شاخ بزسائبیریایی چیده شده بود . توسط ارکیولوژست های (باستان شناسان) شوروی درسال ۱۹۳۸ـ۱۹۳۹ کشف گردید . من هم شاخ های بزرا ازمحراب یاقربانگاه مربوط بدورهٔ مفرغ(۳۰۰۰ق م) درده موراسی نزدیك شهر قندهار کشف کرده بودم .

مدفن یا گورستان بزمربوط بدورهٔ سنگ جدید بسیارجالب بود امادانسته نشد که ازدورهٔ وسطی سنگ قدیم چراچیزی بدست نیآمد . درین جا راجع بآلاتیکه ازسراشیبی یادامنه در۱۹۵۹ به دست آمد سوال پیدامیشود . هیچ نباشد من خود را سرتمبه تلقی میکنم . سنگ بزرگی از فراز غارغلتید وبدهن غارقرارگرفت بدور سنگ مذکورازیك گوشه بکندن چقری توسل جستم وازهمین چقری بدهنهٔ غار یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

پناهگاه پایین ترسنگی را کشف کردم که در اثر غلتیدن سقف سنگی غـار بنزدیك سراشیبی تشکیل شده بود .

درسنگچل های این پناهگاه پـایین بعمق دو نیم متر از سطح ، نخستین آلاتیکه بدورهٔ وسطی سنگ قدیم تعلق میگیرد بدست آمد و آن هاعبارت بود نداز قلم‌های کلاسیك برای تراش وقلم های حکاکی برمه وغیره ،قبل از آنکه درهٔ کرراترك گوبیم بصدها آلات وادوات مربوط بدورهٔ اوسطی سنگ قدیم بدست آمد .

شواهد و براهین از بقایای انسان نیاندرتل نیز بنظررسید . ما تصور کردیم که بیافتن این شواهد موفق خواهیم شد . من یك استخوان بزرگی را مشاهـده کردم که نوك آن از کناریك سنگ بزرگ که در بین سنگچل های قسمت تحتانی مغاره قرارداشت بیرون برآمده . بدقت آن استخوان راازسنگ جدا کـردیم واستخوان مذکورشکل یك پارچهٔ جمجمه را اختیار کرد .

علی‌الفور بطرف کابل روان‌شدم واستخوان رابرای دیل ستوارت (Dale stewart) و داکتـرلارنس انجـل (Lawrence Angel) مربـوط بانستیتوت سمت سونـیـن (Smithsonian Institute) ارسال کـردم . هردونـفر مـذکور از باستـان شنا سـان نامدارومتخصصین فسیل های انسانی هستند پس ازانجام این امر بدرهٔ کر برگشتم تاتحقیقات وحفریات خود را تکمیل نمایم . دریـن وقت سوال بزرگـی بخاطرم خطورکرد: آیا مردمان درهٔ کربرچه اعاشه میشدند صرف یك چند پارچه استخوان بدست آمدکه استخوان های مذکور را پر کنز بحیث استخوان های بز یا گـوسفند مجهول النوع تشخیص کرد .

در کابل این تلگرام ازداکترستیوارت رسید : « ازانسان امـروزه تمییزشده نمی تواند .» این خبرروشنایی نوینی برمسأله اینکه ادوات وآلات ماستیرین را که ساخته است ؟ انداخت . اما دورنمای فرضیوی راتاریك ساخت زیرا علی العموم

هرزمانیکه بقایای انسان همراه ومربوط بآلات وادوات ماستیرین یافت شده تشخیص و هویت انسان کشف شده نیاندرتل بوده است .

هرگاه بقایای استخوان بندی مزید دردرهٔ کرپیداشده وازلحاظ ساختمان با انسان معاصرمشا به ثابت گردد آنگاه خوا هیم گفت که شمال افغانستان مشتمل ازساحاتی است که درآن جا انسان هایی زندگی میکردندکه قدامت آنها متجاوز از۳٤ هزارسال پیش ازمیلاد بوده است .

انسان نوع کرو مائنون (Cro-Maynon) یا اقلاً فسیل یك انسانیکه « ازانسان امروزه تمییزشد نمی تواند» من میگویم که این بسیار امکان دارد . هرگاه واقعاً چنین باشد شواهد متذکره بایستی طرزتفکرمارا راجع به مناطق پیدایش یامنشأ انسان های نوع معاصریا (Homosapien) باید تغییر دهد.

یك سوال دیگرمن وهمکارانم را بخود مشغول میدارد : مردمان مغاره نشین آنوقت در کجا زندگی میکردند ؟ بدورهٔ ما ستیرین دراروپا، افریقا وشرق قریب انسان ها آتش را به پیمانه زیاد استعمال میکردند واین آتش دان های ازبین رفته برمناطق اشغالی انسان های آن روز دلالت میکند. دردرهٔ کرکدام آتش‌دان یاد یگدان پیدا نشد . اما قسمت های زیاد این مغاره هنوزهم بمقابل بیل باکره مانده است هنگامیکه ما آن جاراترك گفتیم باکمال آرزوو هوس برقسمت های معروض شده و حفاری ناشده نگاه میکردیم وباخود عهد بستیم که باردیگر بافغانستان خواهیم آمد وتحقیقات تاریخی خودرا ادامه خواهیم داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال علی محمد زهما

حقوق بشر از نگاه جامعه شناسی

تاثیر آلات وابزار تولید نه تنهابعوامل تخنیکی بلکه بعوامل اجتماعی بستگی دارد؛ این آلات وابزار تولیدتا آن فرصتی که زن ومرداز روی آگاهی وبه آزادی ومیل خاطر آنرا بکار نیندازند، بهره برداری از آن بصورت صحیح ودرست یکقلم امکان نخواهد داشت.

دردورانهای گذشته بدین اصل التفات نمی نمودند وحتی آنرادرردیف حقوق بشر قرار نمیدادند. برای تحقیق بخشیدن آن اندیشه هاییکه درسیصد سال گذشته مجادلات دامنه دارفرهنگی واجتماعی راه انداخته شده بود، تنها درچوکات سه‌فارمولهٔ انقلاب سدهٔ هژده فرانسه که عبارت ازآزادی، برابری وبرادری باشد ، گنجانیده شد. این سه فارموله اجتماعی وسیاسی[آزادی، برادری، برابری] رادرآنزمان اندیشه های مطلق ومجرد می اندیشیدند؛ لیکن درزمان وعصرمااین سه فارموله ازنگاه انکشافات تخنیکی ونهضت های اجتماعی وسیاسی اندیشه‌های مطلق نبوده بلکه آنرانسبی میپندارند. این سه فارموله درزیرشرایط امروزشاید چنان تفسیروتأویل میشود که:

انسانهابرای مکانیزم تولید وبرای ایجاد محیط قشنگ و مساعد بیالوجیکی واجتماعی احتیاج مبرم احساس میکنند؛ دراینجاباید این نکته رابخاطرداشت که: گرچه حقوق بذات خودشرایط است لیکن انسان نمیتواند آن حقوق راپیش از

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاسیس تشکیلات تولیدی بدست آرد. این حقوق ماحصل همان مجادلاتی میباشد که برای بدست آوردن آن راه انداخته میشود.

جهان امروز بر آن عقیده ایکه میگوید «تمام مردم یکسان پابعرصهٔ وجود گذاشته اند.» منحیث یك نص قاطع نمینگرد، زیرا مامی بنیم که انسانهاازنگاه فزیکی واز نقطه نظر کیفیت ومزایای دماغی یکسان نمیباشند. امابر اقدام آن کسانیکه برای بوجود آوردن برابری ومساوات مجادله گرده اند وعلیه نابرابریهای تحمیلی واندیشه های جبابره عصرخودپیکار نموده اند بادیده احترام نگریسته وآنرا یك پیکاربرای یك امرو اقعی میپندارند.

اگربرابری راباوضع اجتماعی وتولیدی مدنظربگیریم، درآنصورت موقف هرانسان درداخل چارچوب تولید بایستی استعداد کاردانی وکاروی تعیین کند. درصورتیکه براین دواصل تندرست وصحتمندبادیدهٔ تجاهل نگریسته شود وبمسائل دیگرازقبیل اصالت نژادی ومذهبی توجه بخصوصی مبذول گردد، لطمهٔ شدیدی برپیکر اهلیت، استعدادو کفایت سازمان اجتماعی، فرهنگی واقتصادی زده میشود؛ آنهم بدین مفهوم که از استعدادها واهلیت انسانهابدرستی استفاضه نمی شود واحساس ناعدالتی درمردم پرورانیده شده واین وضع ازهمکاری داوطلبانهٔ مردم ممانعت وجلوگیری مینماید.

تمام آن کسانیکه وظایف خودرابدرستی انجام میدهند باید بدون تبعیض دریك کفه ترازوقرار گیرند. درصورتیکه موقف شخص رااستعداد ولیاقت وی تعیین میکند، پس بهترخواهد بودتعیین وظیفه، تاجاییکه امکان دارد، بزودترین فرصت عملی گردد تاجامعه بتواند ازاستعداد های بالقوه اشخاص تاحد نهایی استفاده نماید. ازینرو برابری ومساوات بدان معناست که برای تمام مردم، بدون درنظر گرفتن موقف و موقعیت اجتماعی والدین ایشان فرصت تعلیم وتربیه داده شود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دریك جامعهٔ زراعتی عدم مساوات تنهامیتواند درداخل چوکات همان سیستم موردبررسی وتحقیق قراربگیردوهم چنان‌دریك جامعهٔ سرمایه داری میتوانیم‌چنین عدم مساوات رادرداشتن ثروت تحقیق وتتبع نماییم. مثلاً ، درحالیکه درجامعهٔ ملك الطوافی موقف اجتماعی رانمیتوانیم‌تغییردهیم امادرجامعهٔسرمایه داری همان موقف رابابدست آوردن ثروت میتوان کمایی کرد. دراینجا، این نکته شایان توجه است که توأم بابدست آوردن ثروت موقف جدیدی بدست می آید واین موقف تازه بدست آورده باز هم وضع مساوات رابیش ازبیش بحرانی‌نموده وخفای عدالت اجتماعی راخیلی تیره وتارمیسازد .

جامعهٔ سرمایه داری یك ماشین غول پیکربازرگانی رابسویهٔ بین المللی‌ایجاد کرد ودرنتیجه نابرابری جدیدی را براساس نژادویااگرصحیح بگویم باساس انکشاف تکنالوجی بصورت بالنسبه بوجودآورد. آری، عدم مساوات نژادی بهترین مثال برجسته استفاده نبردن کافی ازاستعدادهای بشری بحساب می آید. این‌عدم مساوات نژادی رادربساازممالك که لاف«دموکراسی!»میزنندوبخصوص درقانون تبعیض نژادی افریقای جنوبی میتوان باتمام وضاحت و حرارت مشاهده کرد ؛ زمامداران سپید پوست ومهاجرآنسامان عقیده دارند که افریقایی‌هابنابر اصالت وراثت نمیتوانند ازعهده بعضی کارهابرآیند ؟!!

یك شکل عدم مساوات دیگرکه بایست ازبین برده شودهمانا، نابرابری‌میباشد که درمیان زن ومردوجوددارد؛ زیرادرحالیکه اهلیت وکاردانی معیارتعیین موقف اجتماعی گردید، توجه بدان لاطایلاتی که «مرددرهرصورت‌اززن بهتراست» سخت عبث ونامرغوب خواهد بود .

فرصت های مساوی‌آموزش وپرورش، اجرت ودستمزدمساوی برای کار ووظیفهٔ مساوی بهیچ صورت مردوزن را ازانجام مشاغل وکارهای مختلف

(c) ketabton.com: The Digital Library

ومتوع ممانعت نمیکند، زیراتولید، تنمیه،مواظبت وپرستاری اطفال یك زنده گی پرمشقت بوده وبخش زیادعمرگرانمایهٔ زنهارامی بلعد. مختصر،برای اینکه،جامعه ازنعمت مساوات برخوردارگردد، عدم مساوات نژادی وجنسی بایست ازآن جامعه طردشود. جوامع آینده، بنابرضرورت واحتیاجات اجتماعی، اقتصادی وفرهنگی مجبوراست برتمام چنین عدم‌مساوات‌ها خط بطلان کشدزیرا،اگرجوامع آینده بچنین عدم مساوات اجازه دهد موجودیت خودرابخطرمی اندازد ومحیطی که دارای تشکیلات اقتصادی واجتماعی خوبی باشد، نمیتواندبوجودآرد،آنهم بدین مفهوم که مریض سل مزمن نمیتواند ادعاکند که وی قهرمان میدان صحتمندی است .

آزادی را، حسب معمول، بصورت یك اندیشهٔ اجتماعی منفی بکاربسته اند؛ ازاین تفکرچنان استنتاج کرده اند که‌گویاانسانها آگاهانه زیربارظلم رفته اند وبوجود آوردن آزدی (بمفهوم منفی) این اجباررا ازمیان برمیدارد، ویا بوجود آوردن آزادی انسانهابصورت مطلق آزاد میگردند وبهراند یشه ایکه خواسته باشند ، میتوانند جامهٔ عمل بپو شانند. این تعریف و تفسیر درست نیست . چرا ؟برای اینکه، اگر درتاریخ سیاسی واجتماعی خیره شویم ، خواهیم دید که برعلاوهٔ جبروتعدیهایکه بصورت شعوری به‌منصه اجراگذارده میشود، یك سلسله ناروایهای اجتماعی غیر شعوری رابعضی سیستم‌های اجتماعی جزء سجیه وکرکتر مردم می‌سازد وچنین ظلم‌های غیرشعوری یك ملت رامسخ میکند و افرادآن ملت برضاورغبت‌بردگی‌را دوست داشته‌میباشد ویا مردمان خونخواربارآورده‌میشوند. درین مورد باید علاوه نموده بگویم که‌آزادی ازتمام قیود اجتماعی ،طوریکه تاریخ‌نهضت ها ی اجتما عی نشان مید هد ،نه معقو ل است و نه جنبهٔ عملی دارد . انسانها نمیتوانند ازجامعه فرار کنند و اگر باز هم خو استه باشند از جا معه فرار

نمایند. نتیجه آن ، البته، منجر به انحراف ارزش اجتماعی خواهد شد .

درتعریف کلمهٔ آزادی گفت وشنفت های زیادی دیده میشود ویکی ازآنجمله اینکه : انسانها تاآن فرصتی آزاد است که آن آزادی سایر افراد جامعه را آزار و آسیبی نرسانند .

امادراینجا، این نکته قابل غوراست که درچه حالت درجریان عمل چه چیز باعث مزاحمت دیگران نمیگردد؛ زیرا، مامی بینیم ، آنانیکه درقرن نزده شهرهای صناعتی رادست عمران و ساختمان میسپردند ،میلونها مردم را بدون اینکه از آن مستشعر باشند بافلاکت وسیه روزی دست و گریبان نموده بودند . لیکن همان آزادی سدهٔ نزده ، امروزوجود ندارد، زیرا امروز بچشم سرمینگریم که دربسا ممالک جهان سرمایه مالی بصورت بسیار آشکار زنجنیر اسارت و بردگی را برگردن مردم می اندازد ؛دکتاتورها تنها یک نشانه این غلا می میباشند. این دکتاتورها چنین کارشنیع اجتماعی را جامهٔ عمل پوشانده نمیتوانستند تااینکه اساسات بردگی در ستانحصارات پیریزی نمیگردید واقتصاد آزاد انسانها از بین برده نمیشد . آری، همان اساس اجتماعی که چنین آزادی را در اختیار مالکین انگلیسی ، امریکایی و فرانسه گذاشته بود ،ازدیرباز استازصحنهٔ حیات اجتماعی بدر رفته استاما آزادیکه امروز جانشین آن گردیده بایست کاملاً ازقماش جدیدی باشد.

حالا،آن روزگار فرارسیده که آزادی ازنگاه بسیار مثبت مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرد - یعنی آزادی انتخاب آنهم بطرزواسلوبیکه انسانهابپاکیزگی در داخل چار چوب فعالیت های همگانی اجتماعی گنجانده شوندو مجالی برای آنها میسرنگردد تابر بخشی از وظایفی که بآنها سپرده شده بادیده تجاهل بنگرند. بهمان اندازه ایکه انسانهادربارهٔ جامعه خود معلومات داشته باشند بهمان اندازه توانایی وقدرت داشته میباشندکه وظایف اجتماعی خود را بدرستی انجام دهند؛

بهر اندازه ایکه انسان بکار مبادرت میورزد ودست به‌فعالیت‌اجتماعی میز ند و در جریان عمل‌سهو مینماید بهمان قدر سهوهای خودش را اصلاح میکند و در نتیجه ساحه کار وا بتکار وی توسعه مییابد و توأم باآن ساحهٔ آزادی اووسیع میگردد. آزادی درجهان معاصر ، که‌خصوصیت با رز آن تشکیلات است،از آن آزادی جهان پارینه که‌تنها همت به‌ازبین‌بردن بردگی وسرف (Serf) میگماشت ، فرق بارزی دارد ؛ این‌آزادی ، البته ، ازآزادی سدهٔ نزده که تنها هدف اساسی آن از بین بردن محدودیت سودو ربح بوده ،نیز فرق دارد ؛این آزادی سعی میکند نیروهای‌تولیدی را ازاسارت روابط تولید کهنه آزاد سازد ودرداخل‌چنین‌چوکات جدید نظم و نسق برقرار داشته و انار شیگیریهارا ازجامعه طرد نماید اما در عین زمان‌باتمام معنی کلمه بانسانها اجازه‌میدهد تا موقف معین و مشخصی برای خود انتخاب کند .

جامعه‌نمیتواند ازنگاه‌تولید باکفایت باشد،مگر اینکه‌برای ابتکارافرادخودش تمام وسایل راتهیه وبسامان نماید ؛ بهراندازه ایکه وسایل و ابزار کار اصلاح میگردد ویابه ابزار بهتر وجدید تبدیل میشود بهمان اندازه انسان برطبیعت مسلط گردیده وازآن بسودجامعهٔ خویش استفاده میکند . در اینجا، این‌نکته را باید خاطرنشان نمودکه طرق تهیه دیدن وسایل امروز برای اینکه خنگ ابتکار را مهمیززد، ازطرف تهیه دیدن وسایل برای ابتکار از جهان دیروز فرق دارد . ابتکار درراه بوجود آوردن تحول باید از طرف فرد شروع گردد و امار وی این مسالهٔ تحول،موافقت‌اجتماعی‌حتمی‌میباشدوازینرو فردمجبور است همردیفان جامعهٔ خودرادرمورد بوجود آوردن تحول قانع‌سازد .درحقیقت جامعهٔجدید باید شاهد تحولات شگرفی گردد وانکشافات پیهم در آن صورت بگیرد،زیرا وسایل‌انکشاف‌درچنین جامعه زیاد وساحهٔ ابتکار وسیع میباشد .

پس آزادی درجهان معاصر بدین مفهوم است که راه را برای استفاده از استعداد افراد به‌بهترین صورت هموار میسازد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند داکتر علمی

هنر اسلامی

دورهٔ عباسیان :

-۸-

بناهای مذهبی :

شهرسامره که به وسعت ۳۳ کیلومتر در کنار رود خانه دجله آبادشده بو متجاوز ازنیم قرن مرکز خلافت بود وبعنوان هنرشهرسازی یکی ازشاهکاری‌های فن معماری بشمارمیرود و آثارباقی مانده بهترین مظهرهنرمعماری آل عباسی محسوب میشود . سامره اصلاً کلمه آثوری است و پسانتر در دوران اسلام بعبارت سرمن رای (هر که دید خوشنود شد) تبدیل یافت . از خلال مطالعه مسکوکات عباسیان برمی آید که اگرچه مرکزجدید باین نام شهرت یافت ولی مردم بشوخی می گفتند معنای نام جدید اینست هر که ببیند که ترکان در آن سکونت اختیار نموده اند وبغداد ازبلای آنان نجات یافته است خوشنود می‌شود . (۱)

شهرسامره باتمام مظاهرهنری خود ، سالیان دراز درتاریکی ابهام ومجهول ، تاریخ فرورفته بود تا که براثرمساعی هرزفیلد (۲) هیئت باستان شناسی جرمنی اغلب آثارگرانبهای عباسیان بین سالیان ۱۹۱۱-۱۹۱۳ ازتهٔ خاک بیرون آورده شد .

1- Hist of the Arabs Hitti p.466

2- Herzfeld

چون سامره در حدود دو معین (۲۲۲-۲۷۹ هجری - ۸۳٦ - ۸۹۲ میلادی) مرکز خلافت دولت عباسی بود، بنابر آن تاریخ گذاری ظروف سفالین و آثار هنری آن بسهولت بعمل می آید و همگی آن مربوط بقرن نهم میلادی است . (۱)

در خلال خاک برداری ها قسمتی از خیابانها گنداب روهای ، مساجد، کاخها ومنازل مسکونی از زیر خاک توده های عظیم بدست آمد. آثار هنری که ازین حفریات کشف شد تا اندازه جبران ازبین رفتن تمام آثار بغداد کهن را می نماید .

چنا نکه در بالا گفته آمد المعتصم بالله هشتمین خلیفه آل عباسی شهر سامره را مرکز خلافت عباسیان قرارداد . المعتصم و پسرش المتوکل در امر ساختن عمارات مذهبی و کوشکها نام خود را در دفتر خاطرات تاریخ جاودانه ساختند .

مسجد جامع المتوکل در سامره که کار ساختمان آن مدت شش سال (۸٤٦-۸۵۲ میلادی) در بر گرفت از خشت پخته بشکل مستطیل ساخته شده چنا نکه اضلاع آن ۲٦۰ متر و ۱۸۰ متر می باشد و متجاوز از یکصدهزار نماز گزار در یک وقت در آن بعبادت مشغول می گردید و از بزرگترین مساجد جهان بشمار میرفت (۲) سقف مسطح آن بدون آنکه بر کمانها استوار باشد برستونهای هشت ضلعی مرمری استوار بود (۳).

دیوار احاط و برجهای مدور آن خاطره مساجدی را که بشکل لشکرگاهها می ساختند بیاد بیننده می آورد . درخارج دیوار شمالی مناره ملویه بشکل حلزونی ساخته شده این مناره پیش بر آمدگی مسطح دارد وچنان میتوان حدس زد که مناره مذکور زیر تأثیر برجهای مرتبه دار (زیگورات) بابل و بناهای چینی دورهٔ تانگ (٤)

1- Islamic Art T. Rice, p 36
رهنمای صنایع اسلامی دیماند ص ۱۵٦

2- Early Muslim Architecture. Creswell p, 274

3- Islamic Art and Architecture, E. Kuhnel p 51

4- Tang خانوادهٔ تانگ از ٦۱۸ تا ۹۰٦ میلادی در سرزمین چین فرمان روایی کرده اند

قرار گرفته است . (۱) و۹۹ ذرع ارتفاع دارد . (۲) مسجد جامع سامره در برابر مصرف ۷۰۰ ر۰۰۰ دینار تکمیل گردید(۳) این مسجد دارای شانزده دروازه بود و بزرگی هر کدام آن ازدیگر تفاوت داشت بالای هردروازه پنجره هلالی تعبیه گردیده (٤) محراب مسجد درجناح جنوبی آن بشکل مستطیل اعمار و باده ردیف ستون طلایی رنگ مزین گردیدبود. (٥)خودمسجد باخشت موزائیک وچینی پوشیده شده بود . (٦)

احمد بن طولون ، غلام ترک که در پرتو هوشیاری و کسب تعلیم و تربیت از کهتری به مهتری گام نهاد و ازجانب خلیفه بغداد ولایت مصر یافت. ازطرفداران جدی فن معماری بود ، چنانکه به ساختن یک سلسله بنا در آن سامان مبادرت ورزید واکثر آنها تا امروز پابرجا است واز آثار نفیس معماری اسلام بشمار میرود .

احمد بن طولون درشهرقاهره بنای مسجدی را گذاشت که درظرف دوسال تکمیل گردید (۲٦۳-۲٦٥=۸۷۷- ۸۷۹)این مسجد هنوزسلامت مانده (۷) ویکی ازمساجد بزرگ مسلمانان محسوب میشود . ازنگاه معماری به‌مسجد جامع سامرا شبیه است . (۸) بدینترتیب بعد ازمسجد عمر که در سال ۲۱۲ ه = ۸۲۷ میلادی

1- E Kuhnel, p. 51, Rice, p. 35
2- Reswell p. 279
3- Hitti p. 417
بحواله بعمم البلدان یاقوت حموی ج سوم ص ۱۷
4- Reswell, p. 275 (6) Creswell p 277
5- Creswell, p. 277
6- Ibid. p. 277
۷- ولی مورخ شهیر گوستالوبون مدعی است که مسجد یکسره درحال ویرانی است و پس از مدتی ازآثار مسجد، سوای خاک توده چیزدیگر باقی نخواهد ماند هنگام بازدید او دروازهٔ مسجد راقفل کرده بودند ولی مورخ مامجبورشد قفل را بشکند وداخل مسجد شود.
تمدن اسلام و عرب، گوستالوبون ص ۲۹
8- Isamic Art and Architecture Kuhnel p. 32

ترمیم گردید ومقیاس نیل که در سال ۲۴۷ هـ ـ ۸۶۱ میلادی) اعمارشد برای کرت سوم ساختن هلال های نوک داردرسرزمین مصر استخدام گردید (۱)

مسجد ابن طولون ازهلالهای نوک دارساخته شده وبروی پنج ردیف از ستونهای آجری قرارگرفته وستونهای مذکورباسفال پوشانیده شده است . چنان بنظرمی‌رسد که هلال های نوک دارمسجدابن‌طولون برمعماری‌مغرب زمین تاثیری وارد کرده وهلال های که در کلیساهای سبک رمانی(۲) بعمل آمده ،معرف تأثیر طرح های ابن طولون در آنها است (۳) سقف مسجد کـه سراسرمسطح است در برابرهلال های بلند هیچ‌تناسب ندارد و این‌امرخصوصیت قلعه‌بودن‌را از بین‌میبرد. دیوارهای خارجی آن بوسیله هلال های مدور پنجره دار،تقسیم بندی شده است. (٤) مناره مسجد درقسمت خارجی آن واقع شده وبروی پایه مربع شکل بنایافته است وبوسیله پله های حلزونی شکل داخلی باقسمت خارجی آن رابطه دارد (٥) این مناره بچندین قسمت تقسیم شده باین معنی که قسمت پایین آن مربع ، ووسط مدور، وبالای آن هشت ضلعی است . (٦)

بناهای غیرمذهبی :

چون المتوکل از بنای‌مسجد سامره فارغ‌گردید به هوس شهرتازه افتاد چنانکه درامربنای توفیق یافت وآنرا جعفریه نامید . ولی پس ازاقامت نه مـاه وسه روز براثر توطئهٔ پسرش المنقروپاسداران هنگامه جوی ترک بقتل رسید وبدین ترتیب مرکز خلافت دوباره به بغداد انتقال کرد .

1- Hist of the Arabs, Hitti 417.
2- Romanesgue
3- Islamic Art and Architecture, Kuhnel,P.52
4- Ibid. p. 52
5- Islamic Art and Architecture, Kuhnel, p 52
6- Early Muslim Architecture Creswell ,p. 314

تمدن اسلام وعرب ، گوستالوبون ص ۲۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلیفه‌المعتصم بنیا دگذارسامره ، ا مرداد که د یوارهای کاخ جوسق‌خا قانی رامانند قصرعمره ، با تصاو یربرجسته زنان ومناظرشکار تز بین نما یند بگمان غالب فرمان خلیفه بوسیله هنرمندان مسیحی‌جامهٔ عمل پوشید .(۱)دو رقاصه ایکه صراحی دریک دست وجام دردست دیگردارند کنارهم می‌آیند آنـان در حالیکه صراحی درپشت سرو جامهارا بصورت متقاطع بدست خودگرفته اند درجام یکدیگرخـود می ریزند . از خلال مشاهده ظروف‌طلایی و کمربند ها ، مرواریدی کـه برموی زده اند و کوشواره وهم لباس بوضاحت معلوم میشود که آنان رقاصه های دربار خلیفه بودند.(۲)این رقاصه هاازحیث قیافه‌وساختمان ظاهری‌بکلی شرقی‌می‌نمایند. ولی موههای حلقه ، حلقه، کیسوهای که انجام‌آن‌منظم بـریـده شده وگلا بتونهای درازواردوگریبانهای‌گشاده همگی آن آدمی را بیاد مظاهرهنرزیبای ساسانی‌وگچ بری های تورفان می‌اندازد . (۳) شکاربزگوهی صحنه دیگـر نقاشی کاخ جوسق خاقانی بشمارمیرود . این مجلس نقاشی‌بشیوهٔ رقاصه ها،وبه صفت یک شکارچی زن ، لباس درازبتن دارد ودارای‌شکل وقیافه زنانه است. وبه خوبی‌آرایش یافته ولی محض یک تابلو است وازجنبش‌وفعالیت زندگی‌اثری درآنهامشاهده‌نمیشود. (٤) بنابرآن ازخلال مطالعه این تابلو ومقایسه آن بـانقاشی‌های دورهٔ امـوی ، میتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که نقاشی های سامره ، خلاف امویان ، فاقـد روح زندگی است .

ویراندهای قصرمستطیل‌الاخیصر که یکصدوبیست میل‌درجنوب بغداد واقعشده یکی ازبناهای عظیم این دوره بشمارمیرود . این قصر اردوگاه مـانند ،تقریباً در

1- Hist . of the Arabs' Hitti ' p . 420

2- Arab Painting ' R . Ethinghauesen . p . 42

3- Ibid. p. 42

4- Ibid .p. 43

سال ۷۸۰ میلادی آباد شده وامکان دارد که بعنوان مقر حکومت پیشوایان قرامط تاسیس گردیده باشد. قرامطه بوسیله پیروان فرقه‌های مذهبی وقبایل طاغی وبدوی اقتدارخود را بدست میاوردند چنانکه تاعراق پیش رفته بودند. (۱) دیوارهای بلند بیرونی آن بربرجهای نیم دایریی استوارودرمرکزهردیوارمدخل بزرگ تعبیه گردیده بود ولی ورود بان محض بوسیلهٔ یکی از آنها امکان داشت (۲) صحن بزرگ قصر با باغچه های متعدد تقسیم میشد و هر کدام آن باتاقی محدود بود که آنرا (بیت) می‌خوانند (۳) در سمت راست وچپ، بنای مرکزی یک‌سلسله رواق ها ساخته‌شده وبه منازل مسکونی زیادمی انجامد چنانکه هر کدام آن دارای حیاط جداگانه‌وتالاب‌و باغچه‌های‌زیادی‌است که‌تا کنار دریای‌دجله‌ادامه‌می‌یابد. (٤)

در قصر اخیصرهمگی ترتیبات مدافعه خوب اتخاذ گردیده بود. هر چار دروازه لشکره اخیصراتاقی داشت که بادروازه داخلی وپنجره کشودار خارجی مرتبط میگردید. گاهی که دروازه مورد هجوم قرار میگرفت آنها پایان می‌آمد و هجوم‌آوران به‌آسانی‌مورداصابت تیرقرارمی گرفتند ونقش روی زمین میگردیدند.

ازتزینیات داخلی اخیصر، اطلاعی دراختیارنداریم زیرا تمام آثار گچ بری و نقاشی های دیواری آن خراب شده وباخاك سیاه یکسان گردیده است. (٥)

درشهر رقه که درکنار دریای فرات واقع شده، هنوز ویرانه های قصر هارون الرشید دیده میشود، ولی متأسفانه تا ایندم توفیق نیافته اند که طرح اولی آنراترسیم نمایند. (٦)

1- Islamic Art and Architecture, Kuhnel, p.51
2- Ibid
3- Early Muslim Architecture, Creswell, p. 197
4- Islamic Art and Architecture Kuhnel, p.52
5- Islamic Art, T. Rice, p. 32
6- A Survey of Persian Art, Pope, Vol iii: p, 1189.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظروف سفا لین :

براثرتشویق خلفای بغداداز این هنر، شماری ازهنرمندان به بغداد متوجه شدند. بنابر آن در کنارسریرخلافت ودر پرتو مسا عی هنرمندان ملیت هـا ی مختلف هنر سفالین انکشاف کردوزمینه رابرای پیشرفت های مز یـد آماده ساخت . چنا نکه ملاحظه می کنیم سفال گران اسلامی ، درپایان قر ن نهم میلادی ، نسبت بظروف سفالین اظهارعلا قه مندی نمودند و این هنرازدوجهت بسط وگسترش یافت :

(۱) خلفای بغداداز آن پشتیبانی کردند .

(۲) شماری ازظروف بسیارزیبای سفالین وسنگی ازکشو ر چین وارد بغداد گردید . (۱)

چنانکه برارباب دانش معلوم است ، ازروزگان قدیم ، چین با کشو ر های ایران ومصروعراق روابط تجارتی داشت . مصروبین النهرین ازراه دریاوایـران بوسیله شاهراه معروف ابریشم باچین وصل میگردید .

درمتون تازی ودری، باشارات مکررنسبت به‌چینی‌چین برمی‌خوریم‌چنانکه از لابلای آن پیوسته از زیبایی ظروف چینی‌صحبت گردیده است. مؤرخ بلندآوازه دربارغزنویان ابوالفضل بهیقی اظهارمیکند که علی بن عیسی والـی خراسان بیست پارچه چینی فغفوری بعنوان هدیه به خلیفه هارون الرشید فرستاد ، چنا نکه ما نند آن هرگز دردربارخلیفه دیده نشده بوداین رقم بعلاوه آن دو هزار پارچه ظروف چینی است (۲) ولی پیمانه تجارت ودادوستد درخلال قرن دوم هجری افز ایش یافت چنانکه واقعیت این مسأله راکشفیات سامره وتیسفون ثابت میسازد .

پارچه های ظروف سفا لین که بو سیله هیئت باستان شناسی جر منی پیش از

1- A Survey oF Persian Art . pope, Vol . iii, P . 1189 .

۲- تاریخ بیهقی - ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی ص ٤٢٥ چاپ‌تهران ۱۳۰۷ هجری

جنگ ۱۹۱٤ وهیئت حضاری عراق درین تازگی هاازسامره یا فت شده حا ئز اهمیت فراوان‌است . زیراچون سامره مدت کوتاه مرکزخلافت بود، بنابرآن آنها رامیتوان به آسانی تاریخ گذاری کردولی شماری ازدانشمندان برآنند که ظروف سفالین سامره ، درسائر نقاط قلمروی اسلامی اعم ازایران ، مصروشام نیزبدست افتاده ، بنابرآنساخت همگی ظروف زیبای سفالین رادرچنان فرصت کوتاه امر مشکل می گرداند . (۱) ولی قدرمسلم اینست که درطول دورهٔ عباسیان هنرظروف سفالین ترقی کرده ، وانواع ظروف سفالین ازقبیل‌ظروف سفالین‌ساده وبی لعاب مخطط ، سگرافیتو(۲) و.. .تعمیم‌یافت . چنانکه‌درسده‌نهم میلادی بعلاوه آنکه ظروف چینی سفید موردضرورت که‌به سلادون (۳) شهرت داشت درداخل کشور تهیه شد بلکه یک قسمت آن برای صدور آماده میگردید (٤) از جانبی ظروف سنگی‌عصرتانگ که‌لعاب داربود نیز ازسامره یافت شده این ظروف بوسیله هنرمندان مسلمان ساخته شده بنابران این امرنشان دهنده آنست که سفالگران مسلمان ، درساختن ظروف سفالین مهارت خوب یافته بودند (٥) بگمان غالب ظروف نفیس سفالین دربغدادساخته میشد نه درسامره . اگرچه درین تازه گی مورخی می‌نویسد که هنگام بنای سامره شماری ازسفالگران کوفه وبصره بسامره دعوت گردیده بودند . (٦) (باقیدارد)

1- A Survey of Persian Art Pope vol ,iii ,p .1182

2- Sgraffiato

روش مگرافیتو که بوسیله پوشش سفال بادوقشرلعاب مختلف اللون بعمل می‌آید .روی پوشش خارجی نقشی باآلت نوك تیزحك می کنند ودرنتیجه طرحی بمیان می‌آید که دارای دورنگ بهم‌آمیخته میشود . مراکز مهم این هنردرطول خلافت آل عباس عبارت بوداز امی ونیشاپوروسائرنقاط قلمروی خلافت شرقی.ر.ك .تاریخ عمومی هنرهای‌مصور علی نقی وزیری ص ۳۲ - تهران ۱۳۲۷

3- Celadon

4- Islamic Art and Arhtecture, Kuhnel ,p .58

5- Islamic Art and Architecture Kuhnel ,p ,59

6- Early Islamic pottery , A . Lane p. 11

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : غلام علی آئین

تحقیق و تتبع* در تعلیمات عالی

یکی از وظائف یک پوهنتون عبارت استحصال دانش جدیداست و تحقیق و تجسس علمی این مأمول را تأمین می کند . پیش از آنکه دربارهٔ مقتضیات تتبعاتی پوهنتون کابل بپچیم لازم می نماید مطلبی چند دربارهٔ ماهیت تحقیق و تتبع درمیان گذارده شود. تحقیق به‌طور وسیع چنین تعریف میشود : تحقیق عبارت از بکار بردن ذکاء بشری برای یافتن راه حل یک مسأله‌است ـ مسأله یی که راه حل آن بالفعل واضح و روشن نیست (۱).

این تعریف درزمینه تمام انواع تحقیق و در زمینه تمام شقوق دانش صدق میکند .

تجسس علمی دو نوع است: یکی تجسس اساسی (نظری) دیگر تجسس تطبیقی .

منظور از تجسس اساسی یا نظری توسعهٔ علم است . هرچه مجهول باشد سعی میکنند فهمیده شود .در ینجا مواردتطبیق آیندهٔ دانش جدید اهمال میگردد . دانشمندانی که درین رشته کار میکنند غالباً از تیپ فلاسفه ای اند که به لابراتوار پناه برده میباشند . این دانشمندان علی الاکثر در آزمایشگاه های پوهنتونها

---

* درسرتاسر این اثر اصطلاحات تتبع (تحقیق) و تجسس به‌حیث اصطلاحات هم‌معنی و قابل معاوضه استعمال شده اند .

1- G Harvey Benham, **Research at Kabul Universtiv.** Memiographed Report. undated. p. 1.

یا مؤسسات تتبعاتی کار میکنند ایشان جز اینکه صورت تحقیقات خودرا ارائه دهند، مسئوول چیز دیگری نیستند وحتی اگر تحقیقات شان با بود جه ومصارف متوافقهٔ خودبکلی بهدر برود ایشا نرا مورد باز خواست قرار نمید هند . یکی از علماً اظهار میکند که اگر از جملهٔ صدپروژهٔ تجسسی یکی هم موفق شود جبران مصارف همه رامینماید وحتی بیشتر از آن نتیجه میدهد . امروز حکومت ها و مؤسسات صناعتی یا تجسس اساسی را حمایت میکندیا خود شعباتی باین منظور تأسیس مینمایند .مردم جهان بصورت روزافزونی فهمیده میروند که علم نظری خاکیست که صنعت و تکنالوجی از ان میروید ودامنهٔ علم در یک مملکت هر قدر وسیع تر گردد، فیوض آنهم بهمان پیمانه پخش شده وکیفیتی بزندگی مردم میبخشد که انسانیت سزاوار آن است.

تکنالوجی بدرجهٔ اول علاقمنداستفاده از نتائج علم نظری است درموارد تطبیقی وعلمی زندگی. درین رشته نیز دانشمند ان برجسته ایجاب میشوند(امادانشمندانیکه مائل باشند بیشتر به امور عملی مشغول شوند تا به علایق فلسفی . . اطباء انجنیران ، دواسازان ومتخصصان زراعت درین جمله میآیند . امابخاطر بایدد اشت که هیچ عالم تنها عالم نظری نمیتواند باشد وهیچ عالم نمیتواند تنها عالم تطبیقی باشد وتفاوت بین یک عالم نظری وتطبیقی تنهااز لحاظ درجه است نه از لحاظ نوع تکنالوجی هم حیثیت خاک وکود تجسس اساسی وعلم نظری رادارد. نظریات چون مورد تطبیق علمی قرار میگیرند افزار جدیدی برای تحقیقات مزید اختراع میگردد. ذره بین مثالی ازین امراست .باین صورت علم نظری وعلم تطبیقی دست بدست پیش میروند. هرقدمی که یکی برمیدارد آندیگری را باخود کش میکند .بسا نظریات علمی تا زمانی نمیتوانند مورد آزمایش قرار گیرند که علم تطبیقی افزار لازم را تهیه نکند .همچنان برای اینکه علم تطبیقی بتواند محصولات جدیدی تهیه کند سالها

تجسس اساسی بکار است . هر عالم نظری تا اندازه ای نیاز مند استعمال آلات میباشدودر آن موارد بایدتا اندازه‌ای باعلم تطبیقی آشنا باشد .چون لازم است هر متخصص تکنالوجی تاحدی بداند که‌محصولات کاراو به چه اساس کار میکنند ازین جهت اورامیتوان یک عالم نظری هم شمرد .

ازینجا برمیآید که اگر یکی ازین دوجنبهٔ علم راکد گردد جنبهٔ دیگر نیز طور نامطلوبی متأثر میشود .برای اینکه علم سریعانه پیش برود ضرور است که‌هردو جنبهٔ آن تقویه گردد .

تحقیق نظری پرمصرف تراست بالخاصه ازاین لحاظ که سرمایه‌گذاری در آن عوائدی را بزودی بوجود نمی‌آورد، پاره یی‌دانش که‌امروزدراثر تجسس نظری کشف می شود شاید تاپنجاه یاصد سال دیگر یاحتی بیشتر ازآن‌نتوانند مورد تطبیق پیداکند . حالانکه تجسس تطبیقی بعد ازمعلوم شدن نتیجه بزودی مورد تطبیق قرارمی گیرد وبه شکل یك طریق‌جدید کنترول مرض یاکود جدیدی برای افزودن حاصل برنج ،یانوع خاصی‌ازگندم که‌آب کمترضرورت دارد، یا روش‌تعلیمی‌یی که ازتعداد ناکامان می کاهد عرض وجود می کند .

مامی توانیم ازنتائج تحقیقات تطبیقی ونظری دیگر کشورها تا اندازهٔ زیادی استفاده کنیم، اماپرابلم های هم داریم که مختص به‌کشووشرائط خود ما است .و دیگر کشورها به پرابلم‌های خودآنقدر سرگرم اندکه ندرةً مجال تدقیق برپرابلم های خارجی را دارند مثلاً در کشورهای پیشرفته که مقدار باران سالیانهٔ آنهابرای زراعت کافیست هیچ ضرورتی بآن پیدا نه کردندکه برنقش‌شبنم درنموی نباتات تحقیق وتجسس بنمایند، تا اینکه اخیراً دراسرائیل تحقیق وتجسس دراین زمینه بعمل آمد ونشان دادکه دررقبات کم باران ازشبنم برای نموی برخی نباتات می‌تواند استفاده بعمل‌آید.این‌فقط یك مثال‌بود ازحتیاجات تتبعاتی‌رقبات کم‌باران

که در کشورهای پیشرفته بآن اعتنایی بعمل نیامده بود . یونسکو پروژهٔ نسبتاً وسیعی را برای تحقیق و تتبع بر پرابلم های زراعتی رقبات کم آب براه انداخته است .

باین صورت می توان گفت که هستند بسا پرابلم هایی که مختص به هر مملکت یامنطقه بوده وموسسات تتبعاتی ومتتبعان خود آن کشور یامنطقه باید برای تحقیق وتتبع بر آنها انهماك ورزند .

ماناگزیریم درهمان ساحه هایی بیشتر سرمایه گذاری نماییم که عاید سریعتر ببار می آورد وچون تحقیق تطبیقی قاعدةً عاید سریعتر را سبب میشود بنابر ان ضرور است که به تتبع تطبیقی اعتناً بیشتری معطوف نماییم . اما این مطلب چنان معنی نمی دهد که تتبع نظری بکلی اهمال گردد .

پاره یی تتبعاتی که بعمل آمده نشان می دهد که وا بستگی قریبی بین سیر انکشاف اقتصادی واندا زهٔ مصارف ملل بر تتبعات موجود است مثلاً (وادیم ای . ترك پتز نیکوف •) مدعی است که هر روبل (پول اتحاد شوروی) که صرف تجسس تطبیقی میشود افزایشی معادل تقریباً یك ونیم روبل را درعایدات ملی سالیانهٔ اتحادیهٔ شوروی تولید می کند ، حالانکه افزایش ناشی ازسرمایه گذاری یك روبل در اقتصاد کلی کشور فقط (۳۹،۰) روبل را تولید می نماید. (۱) کنفرانس ساینس دانان که درسال ۱۹۶۸ به پشتیبانی یونسکو در دهلی جدید دایرشد درجملهٔ دیگر توصیه ها به کشورهای عضو سفارش نمود که هر کشور باید لااقل یك فیصد عایدات ملی خود را برتتبع سرمایه گذاری نماید .

پوهنتون از لحاظ پرسونل علمی وتکنیکی مساعد ترین ومجهز ترین مقام برای

• Vadim A. T rapeznikov نائب اول رئیس کمیتهٔ دولتی ساینس و تیکنالوجی اتحاد شوروی ویکی از دانشمندان نخبهٔ شوروی در رشتهٔ (اتومیشن) میباشد .

1- R. W. Davies and R. Amann "Science Pelicy in the U.S.S.R." Scientific American. June 1969. vol. 220. Number 6'p. 20

تتبع در افغانستان است. گرچه در برخی کشورها مانند اتحادیهٔ شوروی در پوهنتون‌ها تتبعاتی انجام داده نمی‌شود بلکه موسسات جداگانه‌یی در خارج چوکات پوهنتونها مسؤول این وظیفه است(۱) اما در امریکا پوهنتونها بعلاوهٔ وظایف دیگر خود به تحقیق وتتبع هم می‌پردازند واعضاء مسلکی آنها تحقیق و تدریس را تلفیق کرده ودر بعضی موارد به تحقیق و تجسس امتناء بیشتری مبذول می‌دارند چنانچه شعار «نشر کن یا بمیر» ازهمین بی‌موازنگی بین تحقیق وتدریس نمایندگی می کند .

درصورتیکه موازنهٔ مناسبی بین این دو وظیفهٔ پوهنتون رعایت شود نتایج مثمری از آن بدست می آید . تتبع تدریسی را اقنا می کند وتدریس بنوبهٔ خود زمینهٔ طلوع افکار تازه را در ذهن متتبعان فراهم می نماید اما دیگر وظائف پوهنتون ها باید تااندازهٔ معتنا بهی نضج وقوام یافته باشد پیش از آنکه اعتناً قابل ملاحظه یی به‌تتبع مبذول گردد. حتی در آن مواردیکه دیگر وظائف یك پوهنتون نضج وقوام هم یافته باشد اجراً تتبع نباید برهر استاد اجباری باشد؛ زیرا هستند استادانیکه معلمان ترازیك وبارع اند ،اما در تتبع ید طولایی ندارند .پوهنتونها به چنین استادانی که همه وقت خودرا تنها به‌تدریس معطوف دارند احتیاج مبرمی دارد. زیرا استادانی باید میسر باشد که توجه واعتناً کامل خودرا به‌محصلان خود مبذول دارند، محصلانی که‌سزاوار توجه واعتناً هرچه تمامتر می باشند .شعار «نشر کن یا بمیر» به‌عقیدهٔ بسا متخصصان تعلیم وتربیه ازیك حالت غیرسالم در مؤسسات تعلیمات عالی نمایندگی می کند، حالتیکه اجازه می‌دهد محصل اهمال گردد. بعضی ناظرین نارا حتی های محصلان، برآنند که اهمال محصلان ازطرف استادان در اثر اعتناً بیش از حد طبقهٔ اخیر به‌تتبع در ایجاد نارا حتی های محصلان اثر انکار ناپذیری داشته است .

---

1 - R . W · Davies and R3 R . Amann „ Science Policy in the U . S . S . R . ”
Scientific American. June 1969 · vol . 220 . Number 6 . p .21 .

تتبع در پوهنتون کابل :

چارسال قبل مرکز تحقیقات علمی پوهنتون کابل بغرض تهیهٔ زمینهٔ مساعد برای تتبع و تحقیق علمی تأسیس گردید .وظایف مشخص آن چنین معرفی شده است.

۱ـ قایم نمودن رابطهٔ نزدیك با وزارت خانه ها در خصوص پروژه های تحقیقاتی شان .

۲ـ جمع آوری راپورها و نبشته های تحقیقی که در زمان ماضی صورت گرفته است.

۳ـ ترتیب نمودن لست اسمای پرسونل با کفایت در شعبهٔ مختلف با موقعیتهای کنونی شان برای آگاهی این مرکز .

٤ـ دایر نمودن سیمینارهای عمومی در ساحهٔ تحقیق و تتبع :

۵ـ تقویه و انکشاف یك کتابخانهٔ مکمل ریسرچ در کتابخانهٔ مرکزی .

٦ـ بدست آوردن فهرست آلات و لوازم اختصاصی ریسرچ .

۷ـ تقویهٔ پروژه های خصوصی که ذریعهٔ بودجهٔ پوهنځی ها پشتیبانی نشده باشد درصورتیکه در مرکز بودجه موجود باشد .

۸ـ کمك یا پرسونل ریسرچ جهت انسجام دادن به فعالیتهای تحقیقی و هم برای اینکه از تحقیق مکرر یك موضوع جلوگیری شود .

۹ ـ مساعد ساختن زمینهٔ تأسیس یك ورکشاپ مرکزی جهت تقویه و ترمیم سامان و لوازم ریسرچ .

۱۰ـ تصنیف و ترتیب حادثات و رویداد های ما ها نه و انتشار آن در داخل و خارج پوهنتون .

۱۱ـ بدست آوردن راپورهای سه ماهه از پوهنځی های مختلف .

۱۲ـ انتشار دادن پیشرفت فعالیتهای ریسرچ بصورت مسلسل .

۱۳ ـ تعمیم و انتشار در خصوص ریسرچ از راه مدیریت نشرات پوهنتون :

(c) ketabton.com: The Digital Library

١٤ ـ هرگاه فیلوشپ ها ، کورس ها وکنفرانس ها از خارج بمرکز اطلاع داده شود بمدیریت عمومی روابط فرهنگی خبرداده خواهد شد .

١٥ـ حفاظت ماشین های حساب برای استعمال ذریعهٔ پرسونل ریسرچ (١)

هدفها ووظائفی که برای مرکـز تحقیقات علمی طـرح شده تا رویهمرفته درست وجامع می نماید اما سازمان وتشکیلات این مرکزطوری تجویز نشده که بتواند به نحواحسن آن هدفها ووظائف را تحقق بخشد . ملاحظات آتی دراین زمینه ارائه می گردد :

١ـ پرسونل مرکز تحقیقات علمی که درابتداء نسبتاً وسیع پیشبینی شده بـود تا خودآنها به تحقیق وتتبع بپردازند بی لزوم بنظرمی آید . درست تروا قتصادی تر آن‌می نماید که خود مرکز تحقیقات علمی‌اساساًبه تحقیق وتتبع نپردازد بلکه‌صرف زمینهٔ تحقیق وتتبع را برای استادان تمامی‌پوهنځی ها و کارکنان مسلکی‌موسسات پوهنتون آماده سازد ، این وظیفه می تواند مشتمل باشد بر:

(الف) اعطاء مشوره ورهنمایی‌به استادان‌پوهنتون و کارکنان مؤسسات‌مربوط آن برای تأمین این مأمول باید دو یا سه متخصص تحقیق وتتبع به صفت مشاورین تحقیق و تتبع د ر جملهٔ کارکنا ن مرکز تحقیقا ت علمی موجود بـاشد تا به اعضاء مسلکی‌پوهنتون که می‌خواهند به تحقیق وتتبع بپردازند مشوره‌های لازم‌را پیشکش نمایند .

این مشاورین باید با تمامی منابـع و وسایل تتبعاتی پوهنتون آشنا باشند مثلاً باید بدانند که کدام استادان در کدام رشته‌ها قابلیت اعطاء مشوره وپیشکش‌نمودن رهنمایی رادارند تااعضای نیازمند رهنمایی رابایشان‌احاله‌نمایند. بالفاظ دیگراین مشاورین باید نقش کتالست رابین اعضاء مسلکی‌ناضبح ونو کار بازی کنند وزمینهٔ

١ـ این وظـائف‌ازیك ورق گستنرشده که‌ازطرف مرکز تحقیقات علمی نشرشده‌اقتباس گردید .

آنرا مهیا سازند که از اعضاء مسلکی رسیده و ناضج موجودهٔ پوهنتون برای رهنمایی دیگران حداکثر استفاده شود و همچنان از دیگر وسائل تتبعاتی پوهنتون نیز به اهتمام این مشاورین استفادهٔ اعظمی صورت بگیرد .

(ب) تهیهٔ وجوه و دیگر وسائل مادی برای تحقیق و تتبع :

(ج) ایجاد یك ذهنیت مساعد نسبت به تتبع در پوهنتون .

(د) انتشارهٔ بلیت ها و مهارت های تتبعاتی (توسط تدویر سیمینارها) به آن کارکنان مسلکی پوهنتون که علاقمند تتبع اند ، و تشویق دیگر اعضاء مسلکی به تتبع و آموختن قابلیت ها و مهارتهای مربوط به آن ـ یك راه تأمین این مأمول که باید صرف بحیث متمم این طرز العمل شناخته شود ، نه عوض آن عبارت است از داخل نمودن کورسهای تحقیق و تتبع در نصاب تعلیمی پوهنځی ها تا محصل با مبادی تحقیق و تتبع آشنا شوند و مهارتهای ضروری را در آن انکشاف دهند .

۲ـ تشکیل یك شورای تتبع در پوهنتون کابل ـ سابقاً یك شورای تتبع در پوهنتون وجود داشت امایگانه وظیفهٔ آن عبارت از تمویل پروژه های تتبعاتی بود ـ در سال ۱۳۴۷ من که بحیث آمر مرکز تتبعاتی عضو آن شوری بودم و پیشنهاد کردم که وظیفهٔ آن شوری توسیع گردد و شامل پاره یی وظائف مهم دیگر (که بعداً بآنها اشاره خواهد شد) باشد . دیگر اعضاء شوری موافق نبودند و برای آنکه نام « شورای تتبع » را باوظیفهٔ آن یعنی تمویل پروژه های تتبعاتی موافق ساخته باشند آنرا مؤسسه تتبع Reasarch Foundation نام نهادند . شاید نام درست تر برای آن در زبان دری « مؤسسه تمویل تتبعات درپوهنتون » باشد . حقیقت این است که باوصف وجود آن مؤسسه احتیاج به یك شورای تتبع باقی می ماند . من برآنم که یك شورای تتبع درپوهنتون کابل تشکیل شود ودارای وظائف آتی باشد :

(الف) طرح یك خط مشی تتبعاتی جامع برای پوهنتون کابل و تعدیل آن در

(c) ketabton.com: The Digital Library

آینده درصورت لزوم .

(ب) جستجوی وجوه ازمنابع خارج پوهنتون بعلاوهٔ وجوه محتویهٔ بودجه رسمی مرکز تحقیقات علمی ، برای تمویل پروژه های تتبع .

(ج) تعیین اولیت ها درانکشاف امور تتبعاتی .

(د) تعیین واعطاء جوایز برای مهمترین پروژه های تتبعاتی تکمیل شدهٔ سال.

حاجت به تذکار نیست که این جوایـز بعلاوهٔ مبالغی باید اعطاء شود کـه ازطرف پوهنتون صرف تمویل آن پروژه ها شده می‌باشد . تعداد این جوایز باید همه ساله لااقل به پنج بالغ گردد ودرجه‌بندی آنها بایدازطـرف شورای تتبع صورت بگیرد . بلند ترین جایزه باید لااقل پنجاه هزار افغانی و کمترین آن باید لااقـل ده هـزار افغانی باشد .

شورای تتبع باید درتهیهٔ وجوه مورد ضرورت جوایـز پیشنهادی دست آزاد داشته باشد وآنطور که درمادهٔ (ب) اشاره شده باید بتواند از تمامی منابع ممکنه به شمول منابع خارجی وجوهی باین مقصد وسائر مقاصد تتبعاتی بدست آورد .

چون شورای تتبع تشکیل شود احتمالاً لازم خواهد دید که‌این لست وظائف را تعدیل نماید . این وظائف دراینجا صرف باین منظورارائه‌گردید کـه لـزوم تشکیل یك شورای تتبع را مدلل نماید .

لزوم هم‌آهنگ ساختن مساعی تتبعاتی‌اعضـاء علمی با احتیـاجاتی که پوهنتون ومملکت برای تتبع دارند :

شواهدی موجود است که نشان میدهد تتبعاتیکه اعضای علمی پوهنتون تاکنون به مقصد دریافت ترفیع علمی خود نموده انـد اکثرآنهانتواسته است بیش ازیك احتیاج (احتیاج به ترفیع)را برآورد.بالفاظ دیگراکثرآن تتبعات معطوف به رفع احتیاجات خود پوهنتون ومملکت نبوده وصرفاً بمنظورحصول ترفیع انجام داده

شده است. چنانچه‌فقط معدودی از آن آثارطرف استفاده قراردارد واکثرآنها در دوسیه های پوهنتون حفظ گردیده است وظاهراً موارد استعمال دیگری ندارند.

مقتضی وحتی ضرورمی‌نماید که پروژه های تتبعاتی اعضاء علمی پوهنتون بیش ازیك مقصد را برآورند ومقصد عمدهٔ آنها برآوردن احتیاجات خود پوهنتون، وزارت معارف ودیگرشعبات مملکت باشد وترفیع اعضاء علمی فقط یك مقصد ثانوی وضمنی آنرا تشکیل دهد.

برای تأمین این مأمول احتراماً پیشنهاد میگردد که یك کمیته مرکب‌ازمتخصصان شقوق مختلف تشکیل گردد (بشمول نمایندهٔ مرکز تحقیقات علمی) ووظیفهٔ آن این باشد که تمامی تتبعات پیشنهادی مربوط ترفیعات علمی را ازنظرگذارنده واطمینان حاصل نماید که کاندید های ترفیع برپروژه هایی تتبع مینمایند که واقعاً احتیاجات مبرم وضروری پوهنتون، وزارت معارف یادیگر شعبات مهم را مرتفع خواهند ساخت، وپروژه هایی که صوابدید کمیتهٔ پیشنهادی را حاصل نکرده باشند نباید درترفیع اعضای علمی ازآنها کارگرفته شود ونه کمیتهٔ ترفیعات علمی چنین پروژه هارا بارتباط ترفیع کاندید بپذیرد.

همچنان پیشنهاد میگردد که هیأتی مؤظف شود که تمامی آثارعلمی پوهنتون‌را که‌قبلاً ازآنها به‌مقصدترفیع‌علمی کارگرفه‌شده‌ملاحظه‌نموده‌وآنهایی راکه‌بتوانند احتیاجات پوهنتون یاوزارت‌معارف‌رامرتفع‌سازندبمنظوراشاعه‌وطبع‌بمقام‌پوهنتون پیشنهادنمایند، وآثاری‌راکه بکاردیگرمؤسسات وشعبات بیایند نسخه های‌آنهارا بمقامات مربوط بفرستند. (برسبیل معترضه بایدگفت که این پیشنهاد درسال ۱۳۴۷ زمانی که بنده متصدی مرکز تحقیقات علمی بودم به مقام محترم پوهنتون تقدیم ونسخه های آن به پوهنځی هاتقدیم شده بود.)

این مطلب چنان معنی ندارد طوریکه پیشترهم گفته شده که تتبع نظری مورد

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتناقرار نگیرد. حقیقت این است که تتبع نظری هم اهمیت زیاددارد اما باتوجه به مرحلهٔ انکشافی پوهنتون وافغانستان احتیاج خیلی مبرم تر به تتبع تطبیقی محسوس است زیرا این گونه تتبعات میتوانند مستقیماً منجر به اصلاح و بهبود امور کرد ند.

لزوم اشاعهٔ یك مجلهٔ علمی و تحقیقی ازطرف مرکز تحقیقات علمی:

یکی از وظایف مرکز تحقیقات علمی پوهنتون انتشار یك مجلهٔ تحقیقی وعلمی شناخته شده است. هدف های این مجله عبارت خواهد بوداز :

۱ـ راپورهای تحقیقات علمی دانشمندان پوهنتون ودیگر دانشمند افغانی را اشاعه نموده و بد سترس علاقمندان آن قراردهد .

۲ـ تحقیقات علمی که درجهان خارج بعمل می آید اگر درافغانستان قابل استفاده باشد این مجله خلاصهٔ نتایج آنهارا، تاجاییکه مقدور باشد، نشر نموده و توجه شعبات افغانی مربوط را بان جلب خواهد کرد.

۳ـ اهمیت انکار ناپذیر یکه تحقیق علمی درانکشاف ملی وپیشرفت علمی دارد این مجله باید سعی نماید که زمینهٔ اد راك آنرا درحلقه های افغانی مهیاگرداند .

٤ـ آن راپورهای تحقیقی دانشمندان افغانی که بتواندمورد دلچسپی حلقه های علمی و تحقیقی خارج قرار گیرد آنهارا دریك بخش خودبزبان انگلیسی اشاعه نماید.

تأسیس چنین یك مجله به پیشبرد مرامهای تتبعاتی پوهنتون کمك مؤثری خواهد نمود.

یك نکتهٔ که موقع عرض آن را تااینجانیافته ام امابه نظرمن اهمیت اساسی داردآن است که پوهنتون نباید خودرامجزاومنتزاع ازجامعه یی تصور کند که خود جزء لاینفك آن است. فیلکنسوفیلسوف تربیتی معاصردراین زمینه باین الفاظ اظهارمطلب می کند :

پوهنتون جزئی از ساختمان اجتماعی عصر خوداست نـه چیزی خـا رج آن. پوهنتون مجزا ومنتزع از جامعه نه بوده و در تولید جریانات وروید ادهای جدیـد مؤثر است. پوهنتون آیینهٔ جامعه وعصر خودبوده وبر حاضر و آینده تأثیر فراوان دارد(۵)

مـع الاسف در حلقه های پوهنتون کابل فلسفهٔ مساعدی دراین زمینه وجودندارد. تمایل بآن است که فکر شود پوهنتون برای خوداست نه برای جامعه. پوهنتون تنها درموارد بخصوصی در برابر جامعه مسؤولیت ندارد مانند تربیهٔ انجنیران، اطبامعلمان وغیره بلکه در برابر دیگر مسائل جامعه که به هیچ یك از شعب پوهنتـون ارتبـاط مستقیم نگیرد نیز مسؤلیت دارد. آنانیکه در این باره شکاك اند، بهتر است مطلب آتی را که اززبان داکتر (جولیوس ستراتن) یکی از دانشمندان نخبهٔ عصر ماورئیس مؤسسه تکنالوجی مساچوسنیتر (M . T . T .) ابرازشده بخوانند :

من عقیده ندارم که مامی توانیم ازمسؤولیت خودبرای اشتراك درپیدا کـردن راه حل پرابلم هایی که به بهبود کلی جامعهٔ ماتماس میگیرند شانه خالی کنیم. (۲)

پوهنتون مابزرگترین کهکشان دانشمندان مملکت راتشکیل میدهد وآنهـا میتوانند بطورفردی یاگروپی برپرابلم های مملکت بیندیشند وراه حل هایی را بیابند واین کاررا بهتر ازدیگرشعبات دولتی وخصوصی انجام دهند. امابـرد ولت است که پرابلم هاراغرض غوروخوض وچاره جویی به پوهنتون ارجاکـند یـا اصحاب نظرواختصاص پوهنتون رابطور روزافزونی درچاره جویی پرابلم هـای ملی سهیم سازد.

این بود نظریات بنده دربارهٔ اقتضاآت تتبعاتی پوهنتون کابل. این نظـریات بطورمتفرق قبلاً به مقام محترم پوهنتون وشورای (علمی) آن ارائه شده اما لازم بوددراین جابطوریك خط مشی منسجم بعرض برسد. امیدوارم این افکارمـورد غورکارکنان محترم پوهنتون ودیگرهمکاران محترم بنده درپوهنتون قرار بگیرد.

---

1 - Clark Karr **The Uses of Universtiy,** Harvard University Press ,Cambridge Massachnsetts ,1964 . p .4 .

2 - Julius Straffon "Commencemeut Adress ,June 12, 1964." **Daedalus. Fall** 1964 p 1245

(c) ketabton.com: The Digital Library

منشأ صیغهٔ ماضی در افعال پښتو

نویسنده : پروفیسور، داکتر هربرت پنزل

مترجم : پوهندوی رحیم «الهام»

چند ماه پیش مقالهٔ درزبان انگلیسی به عنوان مذکور درفوق بمن رسید. این مقاله راداکتر هربرت پنزل پښتوشناس امریکایی (مؤلف گرامر پښتو به زبان انگلیسی ترجمهٔ «الهام» به زبان پښتو، چاپ پوهنتون کابل) نوشته و در «شمارهٔ هفتم مجموعهٔ زبانشناسی» طبع پاکستان نشر کرده است. چون این مقاله تاحدی مفید فوایدی دربحثهای تاریخی درباب زبان پښتو است، آن را به دری ترجمه کردم. پوهندوی رحیم «الهام»

الف ـ دوباره سازی داخلی

هرگاه زبان پښتو با دیگر زبانهای خانوادهٔ ایرانی، مانند دری، کردی و بلوچی، مقایسه شود؛ ثابت میگردد که پښتو در ساختمان صوتی و همچنان در ساختمان صرفی عناصر ووجوهی راحفظ نموده است که دیگرزبانهای یادشده در سابق ازدست داده اند. مقایسهٔ زبان پښتو بازبانهای خویشاوند معاصر و بامراحل کهنتر هریکی همچون فارسی میانه، یافارسی باستان وزبان اوستایی ممکن میسازد

که شکلهای قبل التاریخ آوازهاو کلمه های پښتورا دوباره بسازیم . متأسفانه حتی کهنترین نسخ متون موجودپښتو، کدام مرحلهٔ تاریخی پیشتر این زبان مثلا «پښتوی میانه» رابه دست نه مید هند ، وبه سان سایر زبانهای الفبادار جهان ، تنها متون مرحلهٔ معاصرپښتودردست است؛ وبنابراین نا گزیریم بارعایت ازاصول فلسفی زبانشناسی مقایسوی آوازهاو کلمه هاو اشکال لسانی این زبان را، چنا نکه درمراحل پیشترازوضع معاصرآن می بوده اند ، دوباره بسازیم . ممکن است که این دوباره سازی بااستعانت ازاشکال لسانی دیگرزبانهای خانوادهٔ ایرانی یا هند واروپایی صورت گیرد؛ ولی میتوان باتحقیق دراشکال لهجه های خاص خود زبان پښتونیز به چنین دوباره سازی داخلی دست یازید . در این مقالت خواهیم کوشید تامنشأصیغهٔ ماضی فعل پښتورا، نخست ازروی شواهد داخلی صرفی،سپس بابکاربردن موادمقایسوی (پایین ب) وسر انجام به کمک شواهد و اسنادی که از ساختمان نحوی فعل متعدی پښتوی معاصر (پایین ج) به دست خواهیم آورد،دوباره بسازیم .

درزبان پښتو، فعل شخص وعدد راتوسط پساوند های تصریفی مینمایانند مثلاً دراشکال «ترم» (می بندم) و «یم» (هستم) :

	صیغهٔ حال	ماضی استمراری	صیغهٔ حال
شخص اول مفرد	ترم (می بندم)	ترلم (بسته همې شدم)	یم (هستم)
شخص دوم مفرد	تړې (مې بندی)	تړلې (بسته همې شدی)	یې (هستی)
شخص سوم مفرد	تړی (مې بندد)	تاړه (همې بست)	دئ (هست)
		تړله (مؤنث ، همې بست)	
شخص اول جمع	تړو (مې بندیم)	تړلو (بسته همی شدیم)	یو (هستیم)
شخص دوم جمع	تړئ (مې بندید)	تړلئ (بسته همې شدید)	یئ (هستید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کند هار ترلاست (بسته همې شدید) یاست (هستید)

شخص سوم جمع تری (مې بندند) ترل (بسته همې شدند) دی (هستند)

ترلې (مؤنث ، بسته همې شدند)

مشاهده میکنیم که جنبهٔ جنس توسط دوشکل «دئ» و «ده» (هست) در نگارش پښتو نمایانده میشود. باید متیقن بود که دربعضی ازلهجه ها «ده» برای مذکر نیز مستعمل است . مذکرومؤنث درمفردوجمع سوم شخص (غایب) صیغهٔ ماضی فعل پښتو، چنانکه دراشکال استمراری امثلهٔ مذکوردرفوق « تاړه» مؤنث آن «ترله» و امثال آن ، دیده میشودفرق میگردد. عین همین گونه فرق گزاری در صیغهٔ ماضی افعال لازمی نیزدیده میشود،مانند: «رسیږم» ، «رسېده»رسېدله«(مؤنث، مې رسید». درصیغهٔ ماضی سوم شخص مفردمذکر، احیاناً تفاوتهای بارز لهجه یی دیده میشود: «رسېده» با«رسېدو» (رسېدلو- هردوباواومجهول) شکل بسیارمعمول درپشاور با«رسېدئ» کند هار؛و «رسېد» تفاوت بارزداردو درنگارش غالباً یک صورت مشترکاً به کارمیرود .

فرق گزاری در جنس مذکر و مؤنث از خصوصیات بارز اسماء ، صفات و ضمایر پښتواست . جنس گرامری ، گذشته ازحالت وعدد، جنبهٔ خاص تمام کلمه های «اسمیه» درزبانهای هندواروپایی است . اشکال اسمیهٔ گوناگونی که از فعل اشتقاق میشوند نمودارجنس هستند ، مانند : صفت مفعولی «ترلئ» (مذکر) «ترلې» (مؤنث) یعنی (بسته) ؛ رسېدلئ (مذکر) ، رسېدلې (مؤنث) یعنی (رسیده) اسمهای فعلی که عنعنةً «مصادر» نامیده میشوند ، مانند : «ترل» (بستن)،«رسېدل» (رسیدن) بحیث صورتهای جمع مذکر ساخته میشوند . فرق گزاری جنس در سوم شخص صیغهٔ ماضی به وضاحت ثابت میسازد که این اشکال و نیز اشکال «دئ - ده» منشأ اسمی دارند . شواهد داخلی ساختمان پښتوی معاصر،مرحلهٔ کهنتر

پښتورابصورت فرق تأیید میکند .

به حیث جزء «فعل مرکب مجهول» ، علی الخصوص درلهجهٔ کندهار ، یك شکل صفت مفعولی «ترل (مذکرمفرد) ، ترله (مؤنث مفرد) » (بسته)مستعمل است مانند : «ترل کیزم» (بسته میشوم .) درلهجه های دیگردراین ترکیب شکل صفت مفعولی مطلق «ترلئ ، ترلې» بکارمیرود. این شکل مفعولی مذکر«ترل» نه باید باصورت اسمی همشکل (به اصطلاح مصدر) «ترل» (بستن) اشتباه شود . باید بالضرور، شکل «ترله» درترکیب مجهول ، وبه حیث سوم شخص مفرد مؤنث صیغهٔ ماضی استمراری مشترك دانسته شود. اکنون اگراشکال سوم شخص صیغهٔ ماضی را، نه تنها ازنظرتاریخی، بلکه ازلحاظ تشریحی نیز ،به حیث اشکال مفعولی تشخیص دهیم ، باید دراشکال شخص اول (متکلم) ودوم (مخاطب) ، ترکیبات اصل (S tem) مفعولی راباپساوند ها ی شخص اول و دوم صیغهٔ حال (ما نند : ترل ـ و ـ عم) درنظربگیریم . بااین گونه تحلیل مورفیمی (مورفیم عناصر لفظی غیرقابل انقسام بامعنی راگویند ـ مترجم) منشأ صیغهٔ ماضی را به حیث امتزاج اصل مفعولی (اصل: مورفیمهاو کلمه هایی راگویندکه پیشاوند یاپساوند با آنها بپیوند ند ـ مترجم) «ترـ» وپساوند مفعولی «ـ ءل) و اشکال فعلیهٔ «یم» (هستم) یې ، یو، یئ ، یاست دوباره میتوانیم ساخت ؛ بااین فرض که «ترل یم» به صورت «ترلم» مدغم شده است . درلهجهٔ کند ها ر استعمال پساوند « آ ست » (به جای ـ ئ) در«ترلاست ، رسېد لاست» بامقایسهٔ «ترئ ، رسیږئ» در فعل حال صحت این دوباره سازی را تأیید میکند ؛ زیرا استعمال « ـ آ ست » د ر کند هارمختص با افعالیست که دراصل «ی» داشته باشند،مانند «یاست ،و ایاست (گویید ،) ژویاست (می مکید ـ شخص دوم جمع) و ا مثا ل آ نها . بنا بر ا ین شکل «ترلاست» کند هارمؤید وجود«ـیاست» قدیمی درصیغهٔ ماضی است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب ـ دوباره سازی مقایسی

ایراد شواهد ازدیگرزبانهای ایرانی صحت دوباره سازی داخلی منشأ مفعولی صیغهٔ ماضی فعل پښتوراثابت میسازد. مثلاً درصیغهٔ ماضی زبان دری معاصر درشخص سوم مفرد شکل مشابهی رابدون پساوند میبابیم: «کرد، رفت» وغیره. شواهد تاریخی وتشریحی، هردو، منشأ صیغهٔ ماضی فعل دری را درصفت مفعولی ثابت میسازد.

روش مقایسی میتواند معنای پساوند «(ـ ء) ل» پښتورا که دراکثرصورتهای صیغهٔ ماضی مستعمل است تشریح کند. «ل» در پښتوهیچگاه با«ل» هند واروپایی که در پښتوبه صورت «ر» باقی مانده است، مطابق نیست. معهذادیده میشودکه «ل» پښتوبااصوات دندانی هند واروپایی درآغاز کلمه قبل ازواول ودرمیانهٔ کلمه دربین واولهامطابق است. به حیث مثال:

پښتو«لس» (۱۰= ده)، اوستا dasa ، سانسکریت dasa ، یونانی deka ، لاتین decem ؛ پښتو«لور lur » (دختر) ،سانسکریت duhita ؛ پښتو«سل sel» (صد =۱۰۰) اوستا satem ، لاتین centum ؛ پښتو«پلار plar» (پدر)، سانسکریت واوستا pitar ؛ یونانیpatar ، لاتین pater ، پښتودرآغاز کلمه پیش از«و» یا «ر» اصوات دندانی هند واروپایی را-فظ کرده است:

پښتو«dwa = دوه» (دو= ۲)،سانسکریت dva ، اوستا dva ، لاتین duo ؛ پښتو «dre درې» (سه = ۳)، سانسکریت trayas ،لاتین tres . کلمات«تره tre»و«ترور» درپښتو(به معنای کاکاوعمه علی الترتیب با«پلار» (پدر) همریشه هستند ، هرچند اکنون شباهت بین آنها دیده نه میشود . «تره» مطابق است با سانسکریت pitrwiya اوستاtuirya ، لاتین patruus . ابدال اصوات دندانی به «l = ل» درلهجه های هند فراوان است؛ امااین ابدال درلهجه های ایرانی نادر، وتنهادربعضی ازلهجه های

پامیر، مثلاً درزبان یدغه یافته میشود. در «پښتوی میانه» d و t اصتی بایدلااقل به کدام صوت صیغری صایت کام - نرمی یا کام - قدامی تبدیل شده باشد. این تطابق ثابت شدهٔ «ل» پښتوبا «ت» (یا د) هند واروپایی ممکن میسازد که «ل» پساوندهای فعل پښتورا باساختمان صفات فعلیه هند واروپایی که مختوم به To هستند مقایسه کنیم. این پساوند درزبانهای سانسکریت، یونانی ولاتین به‌صورتهای ذیل تعریف میشود:

سانسکریت datta (دری: داده)، یونانی doto's، لاتین datus. مطابقت پساوند «ل» پشتو باپساوند «ت» صفات فعلیه درزبان هندواروپایی ووقوع آن صیغهٔ ماضی پښتو، قبلاً درسال ١٨٩٤ توسط پروفیسور «گایگر» تشریح شده است. پروفیسور موصوف، درضمن خاطرنشان ساخته است که اسم فعل مختوم به «ɔl-» (آنچه را که، عنعنه مصدر لام والاگوییم- مترجم) مثلاً در «ترل» (بستن)، «رسیدل» (رسیدن) از لحاظ تأریخی جزصورت جمع اسم فعلی (آنچه که ماعنعنه صفت مفعولی نامیده ایم) چیز دیگری نه بوده است (١) که درتعریف اسم در پښتوی معاصرباقی مانده است ودراشکال جمع به‌حیث حالت منحرف (حالت ارتباطی- مترجم) باالحاق مورفیم (morpheme: کوچکترین عنصرغیرقابل انقسام لفظی بامعنای یك زبان راگویند - مترجم) [O-] تصریف میشود. البته، چه ازلحاظ تأریخی وچه ازلحاظ تشریحی کدام اساسی برای اینکه بگویم مصادر پښتوبه حیث مادهٔ مشتق منهای تمام اشکال فعل در آن زبان است، قطعاً وجودنه دارد.

ج - ترکیب نایب فاعل

نه تنهاشواهد صرفی (رك: بحث فوق) بلکه شواهد مهم نحوی نیز، درداخل زبان پښتو، ثابت میکندکه دراین زبان صیغهٔ ماضی ازترکیب یك صورت اسم فعل (صفت مفعولی - مترجم) واخوات فعل «یم» ساخته شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نحو صیغهٔ ماضی فعل متعدی پښتو با فعل لازمی تفاوت آشکار دارد. در پښتو گویند « سړی رسېده » (مرد میرسید) ، «زه رسیدلم » (من میرسیدم) ؛ اما گویند « سړی یې تاړه » (مرد توسط او ـ مؤنث یامذکر ، یاجمع آنها ـ بسته می شد) . «زه یې ترلم » (من توسط او بسته‌میشدم .) مسندالیه «سړی» درجمله های دارای فعل لازمی فاعل است ؛ امادرصیغهٔ ماضی افعال متعدی« ترل » کلمهٔ« سړی » کسیست که فعل بروی واقع شده است وادات ضمیری «یې » قایم مقام فاعل (نایب‌فاعل) باشد که درچنین جمله ها باید حتماً ذکرشود . صیغهٔ ماضی ترکیبات مجهول پښتو « سړی ترل کیده » (مردبسته میشد) ، ازسوی دیگر ،باجملهٔ مذکوردرفوق تفاوت دارد ؛ زیرا فاعل(نایب فاعل)قاعدةً در آن ذکر نه میشود.صفت فعلی (صفت‌مفعولی) افعال متعدی درزبان هندواروپایی طـورمنظم معنای مجهول دارد . درانـگلیسی معاصرماضی بعید (صفت مفعولی) افعال متعدی با مقایسهٔ بـاصفت مفعولـی افعال لازمی معنای مجهول دارد درصورتیکه به تنهایی یادرترکیبات اسمیه گفته شود ، به حیث مثال Well-handled کسی یا چیزی که بسیار مـورد بحث‌قرار گـرفته شده باشد (درسایرمعانی دیگرنیزدارای مفهوم مجـهول است ـ مترجم)معنی میدهد،اما Well Travelled کسی که بسیارسفر کرده باشد معنی دارد .صیغهٔمـاضی فعل متعدی پښتو درمعنی ونحومعاصرواضح میسازدکه ازصفت مفعولی دارای معنای مجهول منشأ گرفته است . شواهد مقایسی نشان میدهدکه دیگـرزبانهای معاصرخانـوادهٔ ایرانی، آنها یکه صیغه ماضی شان به‌همین صورت منشأگرفته باشند، درصیغه‌ماضی افعال متعدی معنای مجهول دارند . مطابق نظریه پروفیسورمورگن شترن این‌حکم درمورد زبانهای دری ، کردی ، اورمړی،پراچی، منجی،واخی وتاحدی بلوچی صدق میکند . پروفیسورموصوف علاوه نموده است که این خصوصیت درزبـان پښتوخیلیها روشن است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در پښتو در جمله های مانند « سړی یې تاړه » و «زه یې ترلم » عنصری که فعل بر آن واقع شده باشد با فعل از لحاظ عدد (در جملهٔ فوق ـ مفرد) ، جنس (در صورتی که نمودار باشد،) (سړی ـ مذکر) و شخص (سړی ـ شخص سوم؛ زه ـ شخص اول) متابعت میدارد . حالت عنصر یکه فعل بر آن واقع شده باشد فاعلی است . «یې »ادات مبنی (نامنصرف) است. امادر صورتی که فاعل (نایب فاعل) اسم باشد ، حالت آن منحرف میبا شد ، مانند : «سړی Sari (حا لت منحرف از سړی Sarry) زه ترلم » (توسط مردبسته میشدم .) یکی از خصوصیات جمله های هندواروپایی این است که متبدا ، درصورتیکه از نظر معنی فعل بر آن واقع شود ، یا فاعل، حالت فاعلی میدارد و در همین یک حصه درشخص ، وغا لباً درعدد ، ودر صورتی که کدام عنصر اسمی درجوار فعل گفته شده باشد د رجنس باخبر متعلق متابعت میدارد . این خصوصیت یک دلیل خوب تیپولوژیک (همگونی زبانها از لحاظ ساختمان عمومی نفطی ومعنوی ـ مترجم) است برای تشریح جمله های پښتو که دارای صیغه ماضی افعال متعدی باشند تابع اصول عمومی ساختمان جمله‌ها ومتابعت درزبانهای هند واروپایی قرارداده شوند . هرگاه خواسته باشیم جمله‌های «سړی یې تاړه » و « زه یې ترلم » رابه «وی مردرامی بست »و«اومرامی بست » میتوانیم ترجمه کنیم . اما ادات ضمیری « یې» مبهم را ، که به هر شخص سوم (مفرد مذکر، مفرد مؤنث وجمع آنها) راجع تواند بود ، حتی نه میشود مبتدای منطقی واشکال هسته یې « سړی» و «زه» راکه حالت فاعلی دارند «مفعول» نامید . وجود چند ساختمان غیرشخصی درپښتو، درحالیکه مسندا لیه گرامری به حیث جمع سوم شخص (غایب) به کار رفته باشد(مثل: ماوویل = من گفتم= توسط من گفته شد)

نه باید دراین مورد مارا مشبته سازد. جمله های هندواروپایی مسندالیه فاعلی ومسندالیه مفعولی دارند ودر آنها حالت فاعلی (سړی و زه درفوق)وجود دارد که

متابعت مسندالیه و فعل معلوم این امررا آشکارمیسازد . حالت منحرف هرگز نه میتواند دریک جملهٔ هندواروپایی حالت مسندالیه گرامری باشد .

ساختمان مجهولی صیغهٔ ماضی متعدی، برای نو آموزان پښتو ،واقعاً ازمشکلترین خصوصیت این زبان است . مؤلفان متون ودستورهای زبان پښتو، غالباً کار آموزندگان این زبان راباتشریحات خویش دراین قسمت آسان نه ساخته‌اند . اما لاریمردر کتاب « نحو پښتوی محاوره یی» دآکسفورد ۱۹۱۵ ، پره گراف ۱۵۳ گوید « بنابراین درصیغه های ماضی ، انتخاب بین ساختمانهای معلوم و مجهول کرده نه میشود ؛ بلکه بین ساختمانهای مجهول نایب فاعلی و مجهول غیر نایب فاعلی صورت میگیرد . » (۳)

این برحسب تصادف نه بوده است که دانشمندی که برای نخستین بارمنشأ تاریخی صیغهٔ ماضی پښتورا به وضاحت کشف نمود وحتی توانست تطابق «ل» پښتوو«ت» سانسکریت را در یابد ، شخصی بوده است که معنای مجهولی صیغهٔ ماضی متعدی پښتو رانیزشرح نماید . این شخص « ارنست ترومپ» نامداشت وکتاب «گرامر پښتوبا زبان افغانها ی » وی به سال ۱۸۷۳ درلندن نشرگردیدوچنانچه درمقدمهٔ خویش نویسد « درپشاور ولاهوراز دانشمندان استفادهٔ شایان کردم .»

منشأ صیغهٔ ماضی پښتو به صورت ترکیبی ازصفت مفعولی واخوات فعل «یم» (هستم) توسط صرف خود این زبان، توسط وجود جنبهٔ جنس اسمی درشخص سوم، وتوسط معنی وساختمان مجهول خلاف معمول شکل متعدی به اثبات میرسد . این دوباره سازی داخلی براساس لهجه های معاصرخود زبان پښتو توسط دو باره سازی مقایسی براساس ساختمانهای معادل دردیگرزبانهای ایرانی ، وتوسط تطابق اثبات شدهٔ la پښتووپساوند صفت مفعولی هند واروپائی to * تایید میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاد داشت‌ها:

(1) Das afghanische Pr ؟ .teritum', Indogermanische Forchungen Vol : 3 (1894), pp . III ff; also Etymologie und Lautlehre des Afghanischen (Munich 1893); U ber den afghanischen Infinitive, Zeitschrift fur vergleichende Sprachforschung, vol. 33 (1895), pp. 474-77

(2) Handbuch der Orientalistik, Vierter Band: Iranistik (1958), p. 166

(3) See Herbert penzl, 'Afghan Descriptions of the Afghan (Pashto) Verb' Journal of the American Oriental Society, vol. 71 (1951), p 100, footnote 15; also A grammar of Pashto (University of Michigan Press, 1965) p. 13 f.

بقلم: دوراجین همبلین
مترجم: بشاغلی میر محمد آصف انصاری

بحث در پیرامون اصلیت تصنیفات شکسپیر

آیا ممکنست که یك نفر ممثل تیاتر وروستا زاده دردورهٔ حیات مختصر خویش مجموعهٔ آثار محیر العقول شکسپیر رانوشته باشد ؟ این سوال ازسالها با ینطرف زیر بحث و گفتگو است .

اززمرهٔ ملیونها کلمه‌ای که درروددخانهٔ خروشان فرهنگ غرب راه یافته، هیچ یك به پیمانهٔ کلمات شکسپیر و کتب مقدسهٔ تورات وانجیل ترجمه نشده ویا مورداستشهاد قرار نگرفته . واگر قول محققین ودانشمندان را بپذیریم در آثار درامه نویس بزرگ ستراتفورد آن افون (Stratfordonafuon) همان تعداد نویسندگانی کار کرده که در تورات وانجیل کرده اند .

امسال (۱) که در آن چارصد مین سالگرهٔ تولد شکسپیر برگزار می شود باز مباحثهٔ شدیدی درینباره برخاسته که آیا شکسپیر خود مصنف درامه های خود بوده یانه ؟ نگارندگان گران وزن تاریخ ادب که بنام مولد شکسپیر ستراتفوردی ها گفته می‌شوند، طرفدار مرد ستراتفوردی اند. اما ازطرف دانشمندان وازجانب محققین

۱- ۱۹٦٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوقی و غیر مسلکی تقریباً در حدود پنجاه و هفت قیافهٔ مختلف بحیث «شکسپیر حقیقی» معرفی شده اند .

بعقیدهٔ بعض اشخاص همانطور که در رومانهای جنایی معمول است ، مباحثه ازیك سلسله رویدادهائی نشأت کرده ، که بادقایق مهم شبهه ناك مترافق بوده است درمورد موضوع موجوده تمام منازعات ازینجا سر چشمه گرفته که کلمات ابدی وجاویدان شکسپیر از طرف دیگران نوشته شده وبدست ممثلین و نساخان سپرده شده است .بصورت عمومی ادعا می‌شود که آثار شکسپیر (یاهر کسیکه آنها رانوشته باشد) درصحنه های تیاتر های دورهٔ الیزابتی پیش ازطبع آنها از زبان ممثلین خارج شده است . نخستین کلیاتی که درسال ۱۶۲۳ طبع و نشر گردید از نویسنده به‌وضاحت نام برده بود وچنین عنوان داشت : «کومیدیها ،داستانها وتراژدی های مسترویلیم شکسپیر .ازروی نسخ اصلی بطبع رسید .» این نسخهٔ مطبوع با قطع کامل هفت سال پیش ازمرگ همان مردی که بنام (شکسپیر اف‌ستراتفوردان افون» مشهوراست نشر گردید .طوری که در آن ذکر شده بود آثارمذکور از طرف دو نفر ممثل گرد آورده شده بود .درآن زمان احدی به‌اصلیت آنهاشبهه نداشت .

نخست دراواسط قرن نزدهم آثار مذکور مورد بدگمانی قرار گرفت.شکاکین اول به‌این‌عقیده بودند که سرفرانسس بیکن (Sir Francis Bacon) به‌تنهایی یاهمکاری اشخاص دیگر آثارمذکوررابنام شکسپیر نوشته است. این ادعا وجمیع اعتراضات مابعد مبتنی برسه‌سوال ذیل است :

(۱) آیاممکن‌است تمام این‌زیبایی ها وحقایق که‌درلباس غزلها ودرامه های شکسپیر متجلی گردیده، زادهٔ طبع یك نویسندهٔ منفرد باشد ؟ چطور ممکن گردید که‌دانش وتجارب دورهٔ حیات کوتاه یك شخص منفرد برای اعصار ونسل های متعاقب به‌این اندازه اهمیت پیداکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۲) اگر فی‌الحقیقه شخص منفر دی نو یسندهٔ این آثار با شد ،در ینصو رت آیا نو یسنده نباید شخصی بوده‌باشد که‌در فضل ودانش‌دا رای مر تبهٔ فوق العاده بوده ، باحلقه های اعلای انگلستا ن مرا وده و تماس دا شته و با ادب و السنهٔ کشور های بیگانه آشنا بو ده ؟

(۳) آیا دلائلی برله این‌امر وجود دا ردکه همان مرد مشهور ستر اتفور دی وممثل‌روستازاده دارای صفات‌ومزا یای فوق‌الذکر بوده ؟

جواب‌دو سوال‌اول «شاید» ، اماپاسخ سوال سوم صریحاً «نه»بوده است. هذا باید عادلانه اعتراف کرد که‌هیچ دلیلی و جود ندارد تابه ا ساس آن انسا ن‌گفته بتواند که‌روستا زادهٔ ستر اتفوردی ازین اوصاف خالی بوده است .

درعصری که‌درتاریخ ادب بنام «دورهٔ الیز ابتی» شهرت داردگر چه را جع به‌شکسپیر و آثار ش یادداشتها ورجستر های‌بیشتری نسبت به‌شخصیت های دیگر خارج ازطبقهٔ اشراف آن دو ره وجود دا شته ، اما تعداد اسناد رسمی و شخصی دربارهٔوی بسیار قلیل وعبارتنداز: ثبت نام دررجسترغسل تعمید، نکا ح نا مه ووصیت‌نامهٔ یك‌مرد که نام‌وی اکثر (امانه‌همیشه)« Shakesper »یا« Shagepere » نوشته شده است .

این مرد از سا ل ١٦٥٤ تا ١٦١٦ درستر اتفورد و د ر لندن میز یسته ا ست . شش دستخط مستند وموثق ازوی بجامانده .ازروی اسناد ومدارك‌واضح‌می گردد که‌نامبرده درلندن ممثل‌ودرملکیت‌تیاتربزر گ‌انگلستان شریك‌بوده وپارچه‌های تمثیل (یاکدام شخص دیگر بنام‌وی) نو شته است. با یك زن بنام آن هتا وی (Ann Hathawy) که‌پیش ازوقت ازوی‌بار دارشده‌بو دازدواج کرد.سه‌طفل‌دا شت وبقرار اسنادی که‌موجود است چندان ثرو تمند بوده که‌درمولد خویش زیبا ترین منزلی را خریده بود .دروصیت نامهٔخود «دومین بسترخواب‌زیبای »خودرابه‌بیوهٔ

خودبخشیده ،امادر آن نه‌از پارچه‌های تمثیل، نه‌از غزلهاو نه‌از کدام نوشته و تصنیف دیگر وی ذکری ر فته‌است .

صرف نظر از اشعار عشقی ودرامه های بزرگ ونیرومندی که‌حاوی معلومات بی نظیر در بارهٔ جهان وانسانهااست ،باقی تمام مدارك واسنادموثقی که‌در بارهٔوی باقی مانده ،ازهمین چند چیز معدودتجاوز نمی کند .امامجموعهٔدرامه‌هاواشعارش چنان‌اثر فوق‌العاده‌ایست که‌یك نوع بت‌پرستی‌رابوجودآورده ومنازعهٔبزرگی را در پیرامون اصلیت مصنف آن‌برپا کرده‌است .

چه کس آثارشکسپیر رانوشته‌است ؟

هر کس مصنف اصلی بوده ،باید شرایط ذیل راجع بوی تحقق داشته باشد : مصنف باید بدربار الیزابت رفت‌و آمد داشته و باآن معرفی بوده‌باشد . بایددرعلم قانون وحقوق وهمچنان نه تنها در تیاتر نویسی بلکه درتمام رشته های ادب یدطولی داشته بوده باشد. باید باالسنهٔ دیگر آشنابوده باشد وازهمه مهمتربرای اینکه‌آثارخودرا بنام خود نشر نکند ، بایدیك علت خاص نزدش‌موجود برده باشد . درینجا مختصراً بذکراشخاصی‌می پردازیم که مصنف اصلی آثارشکسپیر بوده می توانند :

فرانسس بیکن: بیکن‌اولین‌شخصی بوده که‌گمان می رفت‌آثار شکسپیررانوشته باشد وتقریباً تامدت هفت قرن حریف شکسپیرپندا شته می شد . بیکن در کمبریج بشوونما یافته، قانون تحصیل کرده، درحلقه‌های دربارر فت و آمد داشته ومدتی‌را درفرانسه سپری ساخته بود . وی بحیث یك عضودربارالیزابتی دشوار یافته تابنام خود درامه‌های سیاسی را نشر کند . امامقالات وتصنیفات حقوقی ، علمی وفلسفی به تعدا د زیاد نوشته است . علا وه بران کتابی دربارهٔ نوشته های سری ومرموز تصنیف کرده وبعضی ازطرفداران «تیوری بیکن» همیشه مدعی بوده اندکه درآثار

شکسپیر پیامهای موموزیست که باید اورا (یعنی بیکن را) به خوانندگان بحیث مصنف افشأ سازد . ازسال ۱۸۸۵ باینطرف انجمنی بنام « انجمن‌فرانسیس - بیکن» وجود دارد که وظیفهٔ آن محض اثبات همین اد عاست که مصنف اصلی اثارشکسپیر فرانسیس بیکن بوده .

تیوری‌های دسته جمعی : موادی که در آثارشکسپیر بکاررفته، همه از خود وی نبوده . وی برای داستانها و نظریات خویش وحتی در الفاظ و کلمات نیزازمآخذ زیاد (مخصوصاً اوفید (ovid) پلوطارق، چاسروهومر) استفاده کرده است . اگر این نکته در نظر گفته شود ، باین نتیجه میرسیم که درنوشتن آثار شکسپیراشخاص متعدد سهم داشته ودرامه‌ها وغزلهای مذکورمشترکاً نوشته شده است .

کسانی که بقرار« تیوری دسته جمعی» همکاران شکسپیر پنداشته می‌شوند بیکن (Bacon) وسروالتر ریلی(Sir Walter Raleigh) بوده . علاوه برین ارل‌اکسفورد (Earl of Oxford) رئیس دسته ای پنداشته می شود که بیکن ، مارلوو (Marlowe) ریلی وارل های دربی ورتلند (Earls of Derby and Rutland) وهمچنان کونتس پمبروك(countess of Pembrake)در آن‌شامل بوده‌اند. بقرار نظریهٔ اکثرازطرفداران « تیوری دسته جمعی » ازشکسپیر به سبب تجاربی که درامورتیاتر داشت، محض درمقابلهٔ متون بحیث ناظرومصحح کار گرفته‌می شد .

دربی (Derby)، اسیکس(Essex) ودیگران: این آقایان ازسببی‌نویسندگان منفرد یامصنفین دسته جمعی آثارشکسپیر تصورمی‌شوند، که همه اشخاص بسیارمنور ودانشمند بوده،حیات شان‌در تحصیل‌علوم وفنون‌صرف شده وبه‌دربارراه داشتند. ویلیم ستانلی (William stanley) ارل ششم‌دربی،فرانسه وزبان‌فرانسوی رانسبت به اکثرانگلیس‌های وقت خویش بهترمی شناخت وبه قول معاصرینش « به نوشتن کومیدی‌ها برای ممثلین تیاترهای عوام» اشتغال داشت. طرفداران این‌نظریه بیشتر

دانشمندان فرانسوی اند.

رابرت دویرو (Robert Devreux) الل دوم اسیکس (Essex) بحیث معاشر وهمدم ملکهٔ الیزابت اول ازتجارب وسرگذشتهای مستقیم خویش با عشق های دربار آشنا بودوعلاوه براین چون نامبرده یك مرد جنگی وجنگ دیده بود بخوبی می توانست ازعهدهٔ نوشتن صحنه های کارزاردر «هانری چارم» و «هانری پنجم» بدرشود.»

سروالتر ریلی به اثردریانوردی هاومسافرتهای اکتشافی خودباید بامد وجزرو بادهاطوری که در «طوفان» ترسیم شده است آشنا بوده باشد. بعضی ازطرفداران «نظریهٔ دسته جمعی» ریلی رادرصنف اول مصنفین اصلی آثارشکسپیر قرارداده اند.

مارلو (Marlowe) : درآثارمارلوووشکسپیرا زلحاظ زبان، تصاویر وصنایع ادبی شباهت های بزرگی وجوددارد. اکثرازطرفداران متیقن ستراتفوردی حتی به «اقتباس واستقراض ادبی» ازطرف شکسپیر اعتراف دارند. بقراراروایت تاریخی مارلوودرهمان سال تولد شکسپیربدنیاآمده ودرسال ۱۵۹۳ دریك نوشابه خانه در طی یك خنجرجنگی بقتل رسید. اما کالوین هوف من (Calvin Hoffman) نویسندهٔ امریکائی درکتابی بنام «قتل مردی که شکسپیربود» (۱) بااصرارتمام مدعی است که مارلوو هرگز بقتل نرسیده ، بلکه رفیقش سر توماس والزنگهم (Sir thomas walsingham) قصداً افواه قتل اورا ایجاد کرد، تاشاعررا از تعاقب به اثر اتهام به دهریت نجات داده باشد. طرفداران هوف من ادعادارند که مارلوو بعداز «قتل» خویش به قارهٔ اروپافرار کرده، درآنجا آثاراول شکسپیررا تصنیف نمود وآنهارا جهت طبع ونشر به انگلستان قاچاق برد. بعدها در اقامتگاه دهاتی والزنگهم درخفامی زیست ودرآنجابه تصنیف آثاردیگرمشغول بود. مدافعین این نظریه اشاره می کنند، که نخستین اثری که نام شکسپیر درآن بمشاهده رسیده منظومهٔ مطول عشقی

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ونیس وادانیس» (Venus and Adonis) است که چار ماه بعداز «قتل» مارلوو نشر گردید.

ارل اکسفورد: ادواردد ویر (Edwrrd de vere) ارل هفدهم اکسفورد شاعر درامه نویس ومشوق ادب وهنر بوده، درنشان‌خانوادگی‌وی تصویرشیری درحالت انداختن نیزه‌دیده می‌شد وبه اثرمهارت درسوارکاری وسپورت لقب «نیزه‌افگن» راحاصل کرده بود. نامبرده تحصیلات عالی‌دیده بود. درعلم قانون مهارت داشت ودر کشورهای اروپاسیروسیاحت کرده بود. به السنهٔ فرانسوی، لاتین ویونانی سخن می زد. اووید (Ovid) راترجمه کرده بود ودرنمایشات تیاتر دربار اشتراك می نمود . بعضی تصورمی کنند که « دارك لیدی» (Dark Lady)زن مرموزواسرار آمیزی که یکی ازغزلهای شکسپیربنام وی مسمی شده، همان انه ووا زر (Anne Vavasor) خانم دربار بوده که عشق زنده اش برجان ارل اکسفورد آتش زده بود. طوری که طرفداران وی ادعامی کنند رابطهٔ وویربادربار بوی اجازه نمی داداسم خودرادرزیر «آثارشکسپیر» بگذارد. بهرصورت و ی نیزا زمصنفین اصلی پارچه های تمثیل وغزلهای شکسپیر بشمارمی رود.

ادواردوویردرسالهای آخر بحیث اولین حریف ورقیب روستازادهٔسترانفوردی شناخته شده است وعلت این امر بیشتر کتابهائی است که دروتی آگ برن (Dorothy Ogburn) درسال ۱۹۵۲ منفرداً ودرسال ۱۹٦۲ باهمکاری شوهروپسر خویش شارلتن (Charlton) نوشته است .

اگ برن هابابعضی ازمخالفین دیگرسترانفوردی که در آن جمله طرفدا ران مارلوونیزشاملند براین عقیده اندکه روستازادهٔ سترا تفورد ی محض یك ممثل کوچك بوده وبرای اینکه‌مصنف‌اصلی‌مخفی ومستورباقی‌ماندبوی رشوت‌داده‌اند .

روش های خیالی وموهوم کشف رموز: صنعت مقلوب‌سازی (تحریف)ورمز نویسی درعصرالیزابتی بسیارمتداول بوده است. کسیکه به این کاراشتغال داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

توانسته است که در آثار شکسپیر نیز اشاراتی راجع به «مصنف اصلی وحقیقی آنها» پیدا کند. مثلاً سر ادوین درینگ لارنس (Sia Edwin Durning Lawrence) کلمهٔ شگفت انگیز ودوروددراز «Houorificabli tudiuitatibus» را که در «جانکنی بیهوده درعشق» ذکرشده بیرون کشیده وآنراچنین تجزیه کرده است:

Hi Ludi F, Bacouis nati tuiti orbi (این یارچه هااطفال ف. بکونیس، اینجا بدائرهٔ خاك سپرده شده).

درسال ۱۹۵۷ ویلیم ف. (William F.) والیزابت من فریدمن (Elizabetb S. Friedman) دونفرمتخصصین نوشته های مرموزاثرمهمی تحت عنوان «تحقیق رمزهای شکسپیر» (The Shakespearean Gphers Examnied) نشر کرده اند. این دونفرنویسنده به این نتیجه رسیده اند: «اگرمصنف قصداً مقلوب نویسی (تحریف) رادرمتن آثارخویش اختیار کرده باشد تایك پیام مرموزرابد یگران انتقال دهد، دربنصورت باید چنان تحریفاتی رااختیار کرده باشد که بیك معنی واحد وعاری از تعبیرات متعدد دلالت کند. اماطوری که دیده می شود تعدادحل این رموزها باتعداددماغهایی که مشغول این کاراند مساوی است.» مساعی مخالفین ستراتفوردی درزمینه تاجایکه جدی پنداشته شده میتواند متکی برخودآثارشکسپیر است. آنهاازکلمات یاجملات موافق وهم آهنگ آغازمی کنند وبه نتایج مختلف حیرت آوروعجیب وغریبی واصل می شوند. مثلاً امروزغزلهای شکسپیر بیشتر موردتحقیق وتحلیل دانشمندان واقع شده استاولین ناشرغزلیات دونسخهٔمطبوع کتاب رابه عبارات ذیل اهداکرده است: «به یگانه موجداین غزلهامستردبلیو.اچ»

(To. the Onlie Begetter of these Insving Sonnets Mr. W. H.

این «مستردبلیواچ» (Mr. W.H.) چه کس است طرفداران مارلووبه ویلزنگهم (Wilsing Ham) یعنی سرتوماس ویلزنگهم (Sir Thomas Wilsing ham) رفیق بزرگ ودوست مهربان مارلووفکرمی کنند. واقلاً یکنفرمحقق موضوع متیقن بوده که

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقصد از «W.H.» والتر ریلی (Waltre Raleig H) است و با ینطریق مصنف ا صلی معلوم گردید :

بدون شبهه این منازعات و گفتگوها از فائده و خیر بکلی خالی پنداشته شده نمی تواند. زیرا هر نسل را مجبور می سازد بار دیگر به شکسپیر رجوع کرده از کلمات و ی که زیباترین گهرهای زبان انگلیسی است حقایق و حکمت و رموز زندگی را برون آرند .

تاجاییکه بمن ربط دارد بطرفداری از روستازادهٔ ستراتفوردی رأی می دهم. برای من ویلیم شکسپیر به سوال قاطع اصل و نسب و تعلیم و تربیه قبلاً در اثر خویش «قیل وقال بسیار در پیرامون هیچ» چنین پاسخ داده است: «قیافه وسیمای زیبا عطیهٔ طالع است، اما هنر خواندن و نوشتن زادهٔ طبیعت می باشد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوخی اضداد

تا نمیگردد تب و تاب نفسها برطرف میدود اجزای ماچون موج دریاهرطرف

بسته‌اند ازشوخیی اضداد نقش کاینات کرده اند اجزای این پیکر بیکدیگرطرف

دل مصفا کرده ای باید بحیرت‌ساختن بیشتر آیینه میگردد بروشنگرطرف

مشرب دیوانگان بامی ندارد احتیاج جام لبریز است برجاسنگ باشدهرطرف

عالم تحقیق ماآینه دار غیر نیست چندباید بود با اعراض‌چون جوهر طرف

هر کجاشور تمنایت دلیل جستجوست پای خواب آلوده میگردد ببال وپرطرف

ششجهت آینهٔ‌تمثال‌خوب‌و زشت‌ماست کس‌نگردیده‌است‌اینجا با کسی‌دیگرطرف

تانمیرد دل‌بحرف خلق‌نتوان گوش‌داشت جز بخاموشی نگردد شمع باصرصرطرف

عافیتها در جهان بی تمیزی بود جمع کردآدم گشتنت آخربه‌گاو وخرطرف

گرزمین گرآسمان‌حیران‌نیرنگ‌دلست شوخی این نقطه افتاده‌است با دفتر طرف

قطره کو گوهر کدام‌افسون‌خودبینی بلاست جمله دریا ییم‌اگراین‌عقده‌گردد برطرف

(بیدل) از بس‌ششجهت‌جوش‌بهارغفلت‌است

سبزه خوابیده میبالد چو مژگان هرطرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

داغ جنون

این رنگ که زد شوق تو در پیکرم آتش
تا حشر توان یافت ز خاکسترم آتش

صبحی بغلط دیده بخورشید کشودم
شد بی رخ گرم تو جهان بر سرم آتش

جز داغ جنونم سرو ساما ن د گر نیست
یعنی که بود شمع صفت پیکرم آ تش

قلیان کسی دود مرا میکشد آخر
ای داغ مزن بهر خدا دیگرم آتش

بالیدن عشق است زطوفان گدازم
آب رگ یاقوتم ومی پرو رم آتش

بی داغ نما نده است به آفاق دلی را
بیتاب بر آمد چقد ر دلبرم آتش

« مرحوم ملك الشعرأ استاد بیتاب »

(c) ketabton.com: The Digital Library

امتحان حیات

فضا ی سینه قفس گشت آشیان دیگر
که مرغ دل دهد آزاد سرفغان دگر
بزیر این فلك فتنه بار راحت نیست
خوشا که رخت برم زیر آسمان دگر
بامتحان حیات آنقدر خجل ماندم
که مرگ نیز نیامد بامتحان دگر
حریم گوی خرابات عشق باد آباد
که ما سراغ نداریم آستان دگر
زسوز سینهٔ شمعست حال ماروشن
چه لازم است درین بزم ترجمان دگر
جهان اگرچه بمن حقه شد ندارم غم
خیال یارو گریبان وصدجهان دگر

«استاد خلیلی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرا ببزیر

من و نـیاز من
تو و هـز از ناز

من :

باین دل شکسته و ا ین چشم اشکبار
با این قدخمیده چوشاخ‌خزان ز ده
باپیـکـر نحیف
باروح پر تهییج و رنج و ملال‌خویش
با آستان نـاز تو آو رده ام نیا ز

و تو :

آخر مرا بپـا س وفایم نـگـا هـدار

• • •

من ... آخـر من ...

ایـن مرغ پـرشکـسته دام ا مید را
این نیمه‌آه بسمل هـردم شهیـد را
این نا له های مست شر ر خیز سینه را
در پیشگـاه نـاز تـو تـقد یم میـکـنم

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخر تو هم بخاطر عشق و صفا و مهر
ازخود مران مرا

• • •

من و نیاز من
تو و هزار ناز
ای مالك وجود من ای عشق آتشین !
ای باعث حیات من ای آه وا پسین !
ای مظهر ملاحت وز یبایی وهنر !
ای راز سر بمهر و مه مهر آفرین !
بنگر بحال من .
بشنو مقال من
از خود مران مرا
آغوش را گشا
تا هم‌چو ژاله برورق لاله ترنهم
یا چون‌گهر شوم بدل موج پرصدف

گردم فنا به‌آن نگه مست‌وآخرین :

• • •

من و نیاز من
تو و هزار ناز

آخر ؟! ...

روح‌قوی،عواطف‌و احساس‌قلب‌پاك
مهرو وفای عهدشباب وثبات عشق
همراه قلب من ،

قلبی کــه: مأمن غــم دیرینهٔ من است .
همراه قلب من ،
قلبی کــه :مظهررخ‌چون آفــتاب تست
همراه قلب من ،
قلبی کــه: جــای‌عشق‌پراز انقلاب‌تست .
همراه چشم من ،
چشمی که: جز خیال تو خوابی ندیده است
همراه روح من ،
روحی که: جز تو از همه عالم رمیده است
همراه اشك من ،
حسرت‌سرشك من که: بیادت‌چکیده‌است
همراه دست من ،
دستی که : از فراق گریبان دریده است
همراه پای من ،
پای که : راه کـوی ترا بسپـریده است
آخر... همه وجود من...
آخر همه وجود من‌ازجود عشق تست .
یعنی وجود من کــه برای تو زنده است
پیش تــو می نــهم
... ناچیز تحفه ئیست .
این بــرگ خشك شاخــه باغ امید را
از خود مــران ، بخاطــر امید واریم
و ز خود مران ، بخاطر الحاح وزاریم
از خود مران بخاطرشب زنــده داریم
ازخود مران مراکه تویی هستی «فلاح»

«فلاح»

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: بناغلی شاه‌علی اکبر شهر ستانی

ادب عامیانهٔ دری هزارگی

غزل و قطعه

چنانکه درشمار های گذشته این نامه ، یاد کر ده‌ام ، غزل درین جاهم بمعنی واقعی آن ، ازنگاه مفهوم و کیف ،و هم ازنظر ساختمان آن مورد بحث قرار میگیرد .بدینمعنی که‌مطلع غزل مصرع ومقضی است .و همانسان‌قطعه نیز ازلحاظ طرز انشاء آن که‌مطلع مصرع ندارد ،معرض گفتگو واقع می شود .

غزلیات وقطعاتیکه تا اکنون به لهجه عامیانه هزارگی بدستم رسیده است و تاریخ انشای بعضی از آنها بقرن یازد هم هجری میرسد ،نشان مید هد که گویند گان از رموز ادب وفنون ادبی زبان دری (زبان قلم) آگا هی داشته اندو غزلهای موجود است که به‌پیروی ازحافظ شرین گفتار و هلالی چغتایی هروی سروده شده است . واین خودمبرهن می‌سازد که آنان به‌دیوان‌ها و اشعارسخنوران نامی زبان‌دری نظر ومطالعهٔ کنجکاوانه داشته واز همین جا که به‌اقتضاء از آنان غزل گفته درسفته‌اند ،نشانهٔ علاقه مزید شان بادبیات است . ازان میان، رضا یی بیگ، به‌شیوهٔ ادبی واسلوب عامیانه غزل سروده است . وی بنا به گفته راویان اسمش «علیرضاء »وملقب به«سرخ ریش » بوده اودرعصر امیرشیرعلیخان در قریهٔ «پیازو » میزیست وبگفتن غزل قریحه نمایی کرده است ؛ در تغزل اندرز، هجو رثاء وغیره غزل رابکار برده است . درنزد مردم‌به« رضایی بیگ»و«علیرضاء

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرخ‌ریش »یعنی بهر دونام شهرت دارد .

چون غزل ،وقطعه را عنوان قرار دادم ،بنابران ضمن دنبال مطلب مختصری از گویند گان آن نیز تذکر میدهم تاجایی که‌ممکن است حق شاعررا نیز گزارده باشم :

ای خدا سینی موققرو قشده‌دقدق موکونه

ناصر از مو طلب ما له بنا حق موکونه

محصلا نش زسر قهر و غضب آمده بود

غرزده ،فش‌زده ،اقری خونه ابلق موکونه

موکه‌ازنابودگی خانی خو یک‌بز ندری

گشنه‌موفتی‌همه‌سو ،رودای موغرغرموکونه

وقب‌خوردوموره‌خون‌گشنه‌رویو قرموکونه

موکه دندو ندری او قوره شیفتر موکونه

موری پیش هرمیر خون خویر غش ندری

لک چیه‌وه میزنه ،چلبره سرسر موکونه

موری پیش هرمهتر بلکه یک‌مشت کاه‌بدهه

مونه‌زوره‌کی بزور از کا دو بر موکونه

هوش کو«ر ضأ» بد خبر نگوی نگوی

آغه استه خوجوشک الغتله شرمو کنه

میگیره از بیخ حاق تو که حیرو بو منی

اوموشه دربلی تو ،ازته شی که بر موکونه؟

یعنی «ای خدای بزرگ !سینه مان خشکیده واز خشکی بسیار صدای پوست خشک وقاق شده ازان‌برمی‌آید ،وباآن هم ناصر بنا حق از ما مال مطا لبه دارد؛

وبرای حصول مال محصلانش باخشم وغضب زیاد آمده وبا آهنگ مهیب وغرش بی حد چشمان خود را بر مان میکشند و ما را تخویف و ترسناک می سازند و ماکه از فقر و بیچارگی در خانه خود یک رأس بز هم نداریم و گرسنه میخوا بیم و از زیادت جوع روده‌های مان خشکیده است ؛ هنگام دعوت وضیافت خود مارا بااشخاص بسیارپرخور بیک طبق می‌نشاند ،در حالیکه از پیری دندان در دهن مان نیست او بایک حرکت طبق را از طعام تهی وپاک می نماید ؛ نزد هر میر وبیگ که میرویم وچون باخود یک رأس بز نبرده ایم، برآشفته،لک چوب وریسمان راازغضب برسر مان تار تار می سازد ؛و نزد هر مهتر اسپ به‌عذر میرویم تامشتی کاه جهته سد جوع حیوا نات مابدهد ، او مار بزور از کاهدان‌میراند ؛ای‌رضاء ! بهوش باش وسخنان بیهو ده و نا پسند برز بان مران که‌آغه بسیار خشمگین است ،ناگهان برتو یورش می‌آردواز گلویت گرفته می‌فشرد وحیران میمانی وبروی سینه ات قرارمیگیرد وکدام کس را یارا خواهد بود که ترااز چنگش برهاند ؟ »ل.

درین غزل‌قافیه دو بیت اول جداگانه ودرابیات ما بعد آن جدا می‌باشد ودر واقع کلمهٔ ردیف درعین‌حال‌قافیه نیز قرار گرفته است .

« رضایی » درمرثیه‌پسرخودنیزغزلی سروده است :

کجایی ؟ای بهار من ! که‌هنگام بهار آمد
چمن ازگل‌زرافشان‌شد، بهار لاله زار آمد
غزال وکبك درصحرا شتابان میدود هرسو
مشو در زیر گل پنهان که هنگام شکار آمد
لحد راتنگ درآغوش گیری، تابکی خسپی
نمی‌خیزی که‌گلهافوج‌فوج‌ازهر کنار آمد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

مپوشان دیـدهٔ خود از تماشای بهارو گـل
ببین گلهـا بصد زینت زطرف جویـبارآمد
مبارك باشد هرکس را بهارش لذتی دا رد
بکـامم این بهار بی جمیعت زهرمارآمد
منم آن باغبـان داغ بـردل ازفـراق گـل
گلم درخاك پنهان‌شد بچشمم زخم‌خارآمد
چشیدم زهرهجران را نشد یك محرمی پیدا
غباربی کسی دیدم نه یك کس‌غمگسارآمد
زبان‌در کام‌گیر، زین‌شکوهٔ بیجا مکن‌چندین
بلب مهرخموشی‌زن که حکم‌از کردگارآمد
«رضایی» شکوهٔ بیجاازین‌دنیا چه میخواهی
غبارکلـفت غم بـا رخ هشت وچهـارآمد

این‌غزل رثائیه «رضایی» علاوه برآنکه لطف ادبی و روانی وشیوایی خاص دارد، ازعادات مردم که شکاراست و بعض معتقدات عامیانه نیز گفتگودارد. مثلاً دوازدهٔ برج فلـك رامصدر بعض مصائب میدانند، چنانـکه امروزهم به برخی از افکاراز همین‌قبیل‌برمیخوریم، فی‌المثل معتقدندکه : سفر کردن در بعضی‌از روزها به سمت های معین مخاطره آمیزاست :
یعنی‌روزیکه ستاره‌نحس‌روبروقرارداشته باشد؛ آنگاه شخص‌عازم‌سفردرصورتیکه ازرفتن بسفردرهمانروزگزیری نداشته باشد، نخست چند قدمی بسمت دیگررفته سپس بسمت مطلوب برمیگردد .

درین غزل بعضی ازمصطلحات دیگرعامیانه ازقبیل: بهاربی جمیعت ، غبار بی کسی دیدن وغیره آمده است که درمکالمات روزمره مردم نیزموجود است :

غزل دیگر از ملا مسکین است، اگرچه هویت این شاعـر را بصورت کامـل تا کنون بدست نیاورده ام و تنها همین غزل را با چند غزل دیگر از جنگ کهن که منسوب بزمان تیمورشاه درانی است، برای مارسیده است. (۱)

دلبرمه قچرك درمه تمنا موکونه

مه اگرجان‌مگویوم، موگه‌که بیجاموکونه

گه‌گه چم موشوه، مه موروم خانهٔ شی

برموشه ازخانی خو، ازدورتماشا موکونه

مه موگوم‌دل تو، نه‌که درمکی‌بیچاره‌نیه

موگویـه همسیه میایـه توره جیلاموکونه

گـررقیبم بنگره یك شوسرکویـم تره

همچوسگ‌چنگوموشه، قد توغوغاموکونه

گفتم ای غمزه گرك عاشق کشی پیشه مکن

هرکسیکـه میشنوه اوتـره بدوا موکونه

تا بکی مسکین کنی راز خـوره در دل نـهـان

آخـرآوازه موشه، مـردم علالاموکونه

۲ـ قطعه:

ازعدم تا بوجـود آمده ایـن خلق جهـان

امتحان کـرده و آخـرشی دبلجی موکونه

چند روزیکه درین دیـرپرآشوب بمانـد

قاصد مرگ ومنادی بـه اومنجی موکونه

توکه درنزع رسی، جمع بدورتو شونـد

آل، عیالت همه در دور تواللجی موکونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون بیاید ملک الموت ببالین تو
میگره از بیخ کتوك تو قپلجی موکونه
بهرغسلت بنهند برسرتخته دو نفر
بچپ وراست توایستاده توشلجی موکونه
مرکب چوبی بسازند برای توعجب
سوی گورت موبره تیزبیربیلجی موکونه
هیچکس زاهل و عیالت نرسد درفریاد
تنك و تنها درون گور تا شلجی موکونه
آه ازآندم که بیاید شب اول دو ملک
گرز آتش که بدست دارد غغلجی موکونه
«جمعلی» بس کن ، دم درکش زین گفتگو
که توره هم درون گور شغلجی موکونه

یعنی : « هرقدرمخلوقیکه ازنیستی ، هست گردیده بدنیا می آیند ، باری دنیا ویراآزموده ودرآخرناپدیدش میکند، وچندگاهی که درین دیرپرآشوب می پایدبازهم قاصدمرگ برایش پیغام بسیج می آرد؛ آنوقت که درنزع رسی ودوستان ودودمانت بدورت گردآمده گریه وزاری وفغان کنند؛ وچون فرشته مرگ ببالین تو بیاید برای قبض روحت ازگلویت گرفته می فشرد ؛ سپس دونفرترا برسرتخته جهته شستن گذاشته وازچپ وراست ازین پهلوبدان پهلومیگردانند، وانگهی برمرکب چوبین انداخته سوی گورمی برند و میکوشند تا هرچه زود تربدان منزل انزواوتنهایی رسانند وآنوقت هیچ یك ازاهل وعیالت بفریاد تونرسد وترا تنهاآنجا میگذارند.

آه: ازآندمی که شب اول دوفرشته که گرزهای آتشین برکف دارند ، بیایند وفریاد وناله ات را بلند کنند. ای جمعلی! بسنده کن ودم درکش که ترا نیزدر

میان گور فشار میدهند یعنی تو نیز از فشار قبر رهایی نداری . » .

این قطعه کاملاً شکل تصوفی و دینی دارد، و شاعر عقیده دینی را راجع بفانی بودن جهان وغیره ، مرتب شرح داده است، و گوینده آن شخص روحانی و منهمك درامور دینی بوده است.

شاعر قافیه قطعه خود را به افعال متعدی بنا نموده است و در لهجه هزارگی کلمه یا لاحقه « الجی - alji » از لواحقی است که فعل لازمی را متعدی می سازد . مثلاً اگر گوییم: « دبه کد daba kad » معنایش اینست که: از نظر غائب شد، واگر گوییم: « دبلجی کد معنایش آنست که : از نظر پنهان وغائبش کرد .

راجع بهویت مزید شاعر، بیش ازین قطعه معلوماتی نداریم .

قطعه دیگر :

ای برادر گوش کن یک دو گبک — روز عیدت کو؟ شوم قربون تو
حرف بی معنی نباشد این سخن — از زبان لغت قومون تو
چند نصیحت میکنم از راه صدق — بهر قدر وقت دانستون تو
سعی کن بسیار درفصل بهار — خوش هوا وموسم جولون تو
هر کسی کووقت کارت را گرفت — باخبر باش میکنه دندون تو
نقد عمرت را به یغما میدهد — باز میگوید پرست انبون تو
بهر روز بعد ، یکچیزی بکار — تاشود یک اندکی خرمون تو
گوسفند ا نرا چران درمرغزار — تا نماند لاغرِ کک گوسپون تو
گرگهای در بیشه هاباشد کمین — تا خورند قچقار چار دندون تو
مردمان سازند سیم برق را — بی کشک مانده ، نهوررسپون تو
روعمل کن، گفت تنها کار نیست — تاشود توغری گپ و گفتون تو
دوتله کن تا بیکجایی رسی — فایده نکنه گفتن ار بون تو
ای معلم ! بس کن ودیگرمگو — سعی کن پس مانده شاگردون تو

این قطعه اندرزیه ازشاعری منزوی ومتصوف وعالم بنام «شیخ قدم علی» است که تخلص شعری او «متعلم» است .

خاطره:

قربو، قومو، دانستو، جولو، دندو ، انبو، خرمو، گوسپو، رسپو، گفتو، اربو، شاگردو: همه باوا ومجهول تلفظ وخوانده می‌شود و نون مکسور در آخر آنها علامه اضافت ونسبت است .

حواشی وشرح مصطلحات ولغات این مقاله :

قفروق qaqruq : خشکیده ،قاق ـ اقره Oqra : چشم ، درحالت اضافت ها به‌یای مجهول تلفظ می‌شود . نابودگی na-budgi: فقر،مسکنت ـ ندری nadare: نداریم موفتی mofti : میافتیم ، میخوابیم ـ گشنه رویو gushnaruyo : حریص‌ها، آزمندان. قر qur :طبق‌خوراك‌ـقور کدو qur k ado: همکاسه‌ساختن شیفتر shiftur : که بافعل «کدو= کردن» می‌آید بمعنای لیسیدن ، پاك رفتن موری mori : می‌رویم ـ خون khun :حرف معیت است یعنی با ، همراه ـ یرغیش yerghish : بز ـ لك چیو luk chew : چوب ضخیمیکه‌برای انکاء اشیاء سنگین بکارمیرود ـ چیلبر chilbur ریسمان ، تسمه چرمین ـ سرسر sur-sur : تار تاروریشه ریشه ـ آغه agha :زن خان ومیر ـ خوجوشك xujushak: برآشفته، خشمگین ـ الغتله olghatala : ناگهان ، دفعتهً ـ بومنی : بمانی ـ مه قچرك mah-qacharak : اضافت‌استعاره وی مقلوب است که «ك» تصغیر برای تعزیز وگرامی داشتن درآخر آن لاحق گردیده‌است واین ترکیب‌حاوی سه جزو: مه = ماه ، قچرو کاف تصغیر، است یعنی ماجبینك ـ چم chom : ترش،وابروبهم آورده ، ـ جیلاکدو jela kado : راندن ، هی کردن ،سوق دادن ـ قد qad حرف معیت است : با ، مع ـ بدوا badwa: دعای بد ، ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

دبلجی کدو dabalji kado : غائب کردن ، به پناهی و گوشه ونهانی بردن ـ منجی manji : پیغام ، ـ اللجی کدو olji ، olaji، غوغا کردن و آواز کشیدن ، قوله کشیدن ـ قپلجی qapalji : از گلو فشردن ـ توشلجی : از یکطرف بسوی دیگر کشاندن ـ بیر بیلجی کدو bir bilji kado : کشان کشان با تیزی بردن ـ تاشلجی tashalji : پنهان کردن ـ غغلجی ghaghalji: فغان انسان یا حیوانی را به اثر ضربه بر آوردن ـ شغلجی shaghalji: فشار دادن ، فشردن ـ کتوگ katug : گلو، حلق . میکنه mikkana : میکند (از ریشه) ـ قچقار، قشقار چاردندو : قچیکه چهاردندان جوانی بر آورده باشد ـ نهوررسپو : اضافت مقلوب است یعنی رسیمان نهور، نهور یا نوور nawur : بند کوچک ذخیرهٔ آب ، جهیل ـ دوتله dotala تک ودو ، جستجو، سعی ـ کشک kashak : چوبی سر کج است در نهایت ریسمان برای محکم کردن پشتاره . توغری toghri : راست، مستقیم. (۱) غزل ملامسکین را بادوسه غزل دیگر به لهجه هزارگی، محترم پوهاند حبیبی استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری برایم از یک جنگ قلمی نسبتهٔ قدیم نقل نموده اند ، ایشان اظهار داشتند که جنگ مذکور در عصر تیمور شاه درانی نوشته شده است ، از مساعدت شان تشکر می نمایم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : پوهنیار عبد القیوم (قویم)

بحثی دربارهٔ سندبادنامهٔ منسوب به رودکی

رودکی سخنور توانایی است که‌درنزدشاعران،دانشمندان ومتتبعان به‌داشتن اشعار فراوان ، درانواع وموضوعات‌گوناگون ،شهرت شایان توجهی یافته است . چنانکه رشیدی سمرقندی شاعر قرن ششم هجری درین مورد گوید :

«گرسری یابد به عالم کس به نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری
شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار
هم‌فزون آید اگر چندانکه‌بایدبشمری» (۱)

همین فراوانی فرآورده‌های ادبی ونظریات مبالغه‌آمیز بعضی‌از تذکره نویسان درآن خصوص وضبط اشعاری ازشاعران مجهول‌ومعلول(مثلاً قطران) بنام رودکی توسط فرهنگ نویسان(۲)سبب‌شده‌است‌تابعضی ازمشترقان‌وعده‌یی ازدانشمندان‌زبان دری اثرادبیی رابه این گویندهٔ عالیمقام نسبت بد هند . لیکن بنابر پارهٔ ملاحظات نمیتوان به صحت این انتساب ایقان‌کامل داشت . این اثر ادبی که مادراین مقالت

۱- لباب الالباب به‌کوشش نفیسی‌ص ۲٤٦ ، چاپ اتحادسال۱۳۳۳ ؛مجمع الفصحاء، بکوشش‌مظاهرمصفا ج۲ ص ٦۸۲ چاپ موسوی ۱۳٤۹

۲- لغت‌فرس‌تالیف اسدی‌طوسی شاعرولغت نویس‌قرن‌پنجم ﻫ .

فرهنگ جهان گیری‌مولف بسال ۱۰۰۵هـ ؛مجمع الفرس سروی‌مولف بسال ۱۰۲۸ﻫ؛ نظم گزیده اثرمحمد صادق تبریزی‌مولف بسال ۱۰۳٦ ﻫ؛ فرهنگ رشیدی‌مولف بسال ۱۰٦٤هـ. ؛سفینه خوشگو مولف بسال ۱۱۳۷ﻫ؛. آتشکده که مولف آن تا سال ۱۱۹۵هـ مشغول تالیف آن بود ؛فرهنگ انجمن آرای‌ناصری‌ـ طبع بسال ۱۲۹۸ﻫ؛ مجمع الفصحا مولف بسال ۱۲۸٤ﻫ. وغیره.

راجع به آن مطالبی می پردازیم همانا منظومهٔ سند بادنامه است .

پاول هرن مستشرق آلمانی بر آنست که رودکی داستان سند باد رابنظم آورده است . این نظرمحقق مذکوردرمقدمه یی که بچاپ فرهنگ اسدی طوسی‌خویش نوشته‌انعکاس یافته است . (۱)پاول هرن برای اثبات ادعای‌خویش درمورداینکه رودکی سندباد نامه رابنظم آورده ،به نلد که (ترجمه آلمانی متن سریانی از (Baethgensindban) ص ۲۰ و ما بعد) استناد کرده است (۲)

سعیدنفیسی نیز همین‌نظررا ابراز وتأییدکرده است(۳)همچنان دهخدادرلغت نامهٔ خودبه استناد برخی از اشعار رودکی که از فرهنگ هاگرد آورده وبا تطبیق آنهاباداستان سند بادحدس زده که رودکی داستان مذکور رامنظوم‌ساخته است .

بعضی ازابیاتیکه دانشمندان فوق الذکر برآن‌ها استناد کرده ونظرخویش را درآن خصوص ابراز داشته اند اینها است :

«گفت هنگامی یکی‌شهزاده بود

گوهری و پرهنر آزاده بود

شد به گرما به درون استاد غوشت(٤)

بود فربه وکلان بسیار گوشت»

مضمون این‌ابیات درسند بادنامهٔ ظهیری چاپ استانبول (٥) وهمین کتاب چاپ تهران (٦) درداستانی تحت عنوان (داستان مرد گرما به‌بان بازن خویش و

۱- مقدمهٔ فرهنگ اسدی‌طوس چاپ پاول هرن ص ۱۹

۲- مقدمه هرن بر فرهنگ اسدی‌طوسی ص ٤۳ سال ۱۳۳٦

۳- احوال واشعار رودکی ص ٤۳٤

٤- درکتاب احوال واشعار رودکی ج ۳ص ۱۰۷۹ بجای«استاد» یك روزآمده است.

٥- به نصیح احمد آتش ص ۱۷۲ به بعد ، ٤٤- به اهتمام ع. قویم ص ۸۹

٦-به اهتمام ع. قویم ص۸۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهز اده)(۱) آمده است . همچنان مضمون این بیت :

(آن گـرنج و آن شـکر بر داشت پـا ک

و نـد را ن دستا ر آن زن بست خا کـ)

«ایـن زن ازد کـا ن فرو د آمـد چـو باد

پس فلر ز نـگش (۲) بد ست اند ر نهاد »

درداستان (زن صاحب جمال بامرد بقال)درسند باد نامهٔظهیری‌چاپ استانبول وتهران بدین شکل آمده است :«دستور گفت : چنین شنیده‌ام ازسقات رو ات که درمواضی ایام دهقانی بوده است صاین ومتدین ومتورع ومتقی ، زنی دا شت... برعادت ابنای روز گار . . . روزی آن‌دهقان اورا قراضه ای داد تابر نج خـر د زن‌بیازار شدو نزدیـک بقالی ر فت زر به بقال دا د بغمزه و کرشمه گفت : بد ین زربرنج ده بقال . . . برنج بر کشد و در گوشهٔ چا در کرد و گفت ای خا تون ! درای تاشکردهم ترا،چه برنج بـی شکرطعام نا تمام بودوغذانامعتدل (۳) .. »

باملاحظه آن اشعارو موضوعاتیکه درداستان سند بادآمـده ا ست چنین معلوم

۱ـ اصل این داستان را بنا بر ملا حظات اخلا قی نتوانستیم اقتباس کنیم خواننده جهت مقایسهٔبیت هـای مذکـور با آن داستان، میتواند به چاپهـای‌فـو ق‌الذکر مراجعه کنـد .

۲ـ فلرز و فلرزنـگ : هر چه‌در ایزار ی‌یا در رگولـی بندند چون رز وسیم و مانند این‌درکوهستان آنرا بدرزه خوانند و لا رزه نیز خوانند و اندر خراسان فلرزنگ.» « فرهنگ‌اسدی‌طوسی بامقدمهٔ هرن وبکوشش محمدبیرساقی ص ۵۲.

۳ـ پاول هرن اشعار مربوط به زنان در لغات کاغه (تن زده) و دلا م (حیلت‌و فریبندگـی) وگریز (طرار) و غیره را نیز از سند نامه دانسته است . اصل اشعار چنین آمده است :

پس شتابـان آمـد اینـک پیـر زن	روی‌یکسوکاغـه کـرده خویشتـن (لغت فرس ص ۸۱)
تـابـه خـانـه بـرد زن را بـا دلا م	شاد مانـد زن نشسـت و شاد کام (ایضـاً ص ۱۳۲)
گـر بـزان شهـر بـر مـن تـاختنـد	مـن نـدانستـم چـه تنبـل ساختند (ایضاً ص ۵۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشود که مضمون اشعار مذکور باسند بادنامه رابطه یی بهم می رساند. و لی ا ین مسأله رابه این سادگی نمیتوان به اثبات رسانید که رودکی ناظم اشعارمذکور یابه عبارت دیگر ناظم داستان سند بادباشد. زیرا شواهدوبراهین موثوقی که فعلاً دردست ماست حکم می کند که داستان سند باد باید برای نخستین باردرز مانی به زبان دری ترجمه شده باشد که در آن هنگام رودکی چهره درنقاب خاك کشیده بود. پیش از آنکه به نقل شواهد مذکور بپردازیم لا زم است تذکربدهیم که داستان سند باد اصلاً مانند داستان کلیله ودمنه ازداستانهای هندی است ودر آن مانند کلیله ودمنه حکایات متداخل متنوع بمشاهده می رسد. قهرمان این داستا ن درحقیقت همان سند باد حکیم ار جملهٔ حکمای هفتگانهٔ عهد« کوردین» پادشاه هندوستان است این حکیم برای تربیت شهزاده برگزیده میشود واورابغایت علم و کمال می‌رساند این داستان درلبا س هنری انسان را پند واند رزمید هد چنانکه سعدی در بوستان به این نکته چنین اشارتی دارد :

« چه نغز آمد این نکته درسند باد　　که عشق آتش است ای پسرپندباد » (۱)

لیکن ارزقی هروی مطالب‌سند بادوشاهنامه رادریك‌ردیف قرارداده‌ودربیت‌پایان:

«از کیسهٔ دروغ نهم پیش ریش او　　تاریخ شاهنامه وا خبارسند باد» (۲)

آنهارا« کیسهٔ دروغ» خوانده است. چون‌بسیاری ازداستانهای شاهنامه وسندبادنامه مبنای افسانوی داردشاید شاعرمذکور ، بدآن ملحوظ آنهارا کیسهٔ دروغ‌خوانده باشد؛ درحالیکه هردو کتاب مذکوربذات خودحاوی مطالب سودمند درموضوعات گوناگون میباشد. چنانکه‌خودارزقی درجای دیگربه (پندهای سندباد)اشاره‌میکند:

۱ـ بوستان سعدی از روی‌نسخهٔ تصحیح شده مرحوم محمدعلی فروغی مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر باب سوم ص ۱۴۰

۲ـ دیوان ارزقی هروی‌با تصحیح ومقابله ومقدمه سعیدنفیسی ص ۸ تهران، ۱۳۳۶.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هر که بیندشهریاراپندهای سندباد نیك داند کاندرودشوارباشد شاعری» (۱)

داستان‌سندباددرعهدساسانیان به پهلوی‌ترجمه شد. مسعودی‌مروزی‌در کتاب مروج الذهب که درحدودسال ۳۳۲ه تألیف شده است درباب اخبارهند وملوك قدیم آن حرف می‌زندو به، کتاب سندباداشاره می‌نماید. ابن‌الندیم‌در کتاب‌الفهرست که سال ۳۷۷ ه. تالیف شده و د ر سال ۱۸۷۲ م. به اهتما م فلوگل آلمانـی به چا پ رسیده ،دربارهٔ کتاب‌سند باد و کلیله ودمنه مطالبی نگاشته است. (۲)

نسخهٔ پهلوی سند باد نامه تاررروزگاردولت سامانیان (قرن چهارم) دردست بود و خواجه عمید ابوالفوارس قناروزی (۳) درعهد نوح بن‌نصروبه فرمان وی به ترجمهٔ د ری آن اقـدام نمود بـه طوریکه ظهیری سمرقـندی د ر مقد مهٔ سند بـا د نامهٔ خود می نویسد: «و بـباید دانست که این کـتاب بلغت پهلوی بـوده است و تـا روزگـا ر امیر اجل عا لم عاد ل ناصرِ الد ین ا بو محمد نو ح

۱- دیوان ارزقـی هروی‌با تصحیح و مقابله و مقدمهٔ سعید نفیسی تهـران ۱۳۳٦ ص ۹۱

۲- حواشی چهار مقالهٔ نظامی عروضی به کوشش د اکتر محمد معین ص ۲۱۹ - ۲۲۰

۳- در لغت نامهٔ دهخدا و سند نامه ظهیری‌چاپ تهران (ص ۲۱) نسبت‌ابوالفوارس «قناوزی» آمده، محتـی مینوی‌درحاشیه نسخـه چهارمقالـهٔ خویش بجای‌قناوزی‌قنارزی‌ضبط کرده است. بقول‌صاحب الانساب (سمعانی) قنارز قریه‌یـی در نیشاپور بوده است این کلمه درسند باد نامه ظهیری‌سمرقندی (چاپ‌استانبول ص ۱۵) به شکل قناروزی‌قید گردیده است. اسدی‌طوسـی در لغت نامهٔ خویش قناروز را نام محلی‌معرفـی کرده کـه درسمرقند بوده وشراب آن شهرت زیاد داشتـه است. رودکی گـویـد:

بـاز تـوبـی رنـج باش وجـان تـوخـرم بـانـی‌وبـا رود وبـا نبیـد قنـا روز

گمان میرود کـه موءلف غرر اخبـارملـوك این لغت را بـه قناروزی‌تصحیف کـرده باشد این قنارز طوریکه پیشترگفتیـم نام قریـه یـی در نیشاپـور بوده است کـه به داشتـن شراب نیکوشهرت داشتـه است. پس بایـن اساس نسبت الفوارس بشکل قناروزی‌صحیح میبا شـد.

بن نصر (۱) السامانی انارالله برهانه ـ هیچ کس ترجمه نکرده بود امیر عادل نوح بن نصر فرمان‌داد خواجه‌عمید ابوالفوارس قناوزی‌را تا بزبان‌فارسی ترجمت کند و تفاوت واختلالی که‌بدوراه یافته بود بردارد و درست وراست کند. بتاریخ سنهٔ تسع وثلیثین وثلثمائه خواجه عمید ابوالفوارس رنج برگرفت و خاطر درکار آورد واین کتاب را بعبارت دری پرداخت لیکن عظیم نازل بود وازتزین‌وتحلی عاری وعاطل وباآنکه دروی مقال را فصحت‌ومجال راوسعت تنوق و تصنع بود، هیچ مشاطه یی این‌عروس‌را نیاراسته بود ودرمضمار فصاحت مرکب عبارت نزاده واین ... حله‌نساخته وحلیه نپرداخته ونزدیك‌بود که‌ازصحایف ایام تمام مدروس گردد وازحواشی‌روزگار بیکبارمحوشود واکنون بفردولت‌قاهره احیا پذیرفت وازسر طراوت ورونق گرفت» (۲)

ازروی ترجمهٔ‌ابوالفوارس ارزقی‌هروی شاعرقرن ششم‌هجری سندباد نامه‌را بنظم آورد چنانکه وی درقصیده یی درمدح‌طغانشاه‌به‌این موضوع‌اشاره‌می کند.

شهریارا بنده اندرمدحت فرمان تو گر تواند کردبنماید زمعنی‌ساحری
هر که‌بیند شهریارا پندهای‌سندباد نیك‌داند کاندرودشوارباشد شاعری
من‌معانیهای‌اورایاوردانش کنم گر کندبخت‌توشاهاخاطرم‌رایاوری (۳)

ازنسخهٔ‌منظوم‌ارزقی‌فعلاً اثری دردست نیست.

بهاءالدین محمد بن علی بن‌عمرظهیری‌سمرقندی دبیر طمغاج خان ابراهیم

۱ـ درنسخهٔ چاپ استانبول نوح بن منصورآمده است چون ابومحمد کنیهٔ نوح بن نصروزمان کامروایی اوسال ۳۳۹ه. است واین تاریخ موافق به سنه پیست که درمتن سند باد نامه «بتاریخ سنه تسع و تلثین وثلثمائه» (چاپ استانبول ص ۲۵ وتهران ص ۲۱) آمده پس نوح بن منصورکه درسالهای ۳۶۶ ـ ۳۸۷ کام می راند بخطا بجای‌نوح بن نصردر نسخه مذکورضبط گردیده است.

۲ـ سند باد نامه ص ۲۱ چاپ ع قویم تهران ۱۳۳۳.

۳ـ دیوان ارزقی هروی‌به تصحیح ومقابله ومقدمهٔ سعیدنفیسی ص ۹۱ ـ ۹۲، تهران ۱۳۳۶.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بن‌الحسن (۱) درحدود سال ٦۰۰ه. ترجمهٔ منثور ابو الفوارس را اصلاح و تهذیب وتحریر نمود. یك‌شاعر نامعلوم درسال ۷۷٦ ه سند بادنامه را بنظم آور ده‌است. یك نسخهٔ این‌منظومه‌در کتابخانه د یوان‌هند (India office Library) لندن‌در تحت نمرهٔ ۱۲۳٦محفوظ است .

مقصود ما از تذکرات بالا ازیکطرف نشان دادن‌ترجمه ها ی سند با د نامه درزبان دری‌وازجانب دیگر توضیح این‌حقیقت‌است که‌رود کی به‌نظم این دا ستان اقدام نکرده زیرا طوری که گفته آمد این‌داستان را ابو الفوارس‌قناروزی برا ی نخستین‌بار درزبان‌دری ترجمه‌نموده است. اگر ابو الفوارس‌قناروزی سندبادنامه‌را چه درعهد نوح‌بن نصروچه‌درزمان نوح‌بن منصور (آنسانکه در نسخهٔ چاپ‌استانبول سند بادنامهٔ ظهیری ص ۲۵ آمده) به‌زبان‌دری بر گردانیده باشد طبعاً کارخویش‌را دروقتی په‌پا یهٔ اکمال‌رسانیده‌است که‌رود کی در آن‌هنگام زندگی را پدرود گفته‌بود. چون تاریخ وفات رود کی درسال۳۲۹هجر ی محقق‌است پس‌ازسال‌وفات‌رود کی تاسال ترجمهٔ سندبادنامهٔ به‌دست ابو الفوارس مدت‌ده‌سال سپر ی شده‌است‌همچنان بایدخاطر نشان ساخت که‌چون رود کی باابو الفوارس معاصرت‌داشت‌واگر رود کی به‌ترجمهٔ منظوم سند بادنامه می پر داخت حتماً بایدا بو الفوا ر س از ترجمهٔ وی یاد

۱ـ رکن‌الدین قلیچ طمغاچ ابراهیم بن الحسن ماقبل آخر ملوك خانیه ماوراءالنهر بوده و در حدود سنه ٦۰۰ ه. ق. درگذشته است .

امام شمس‌الدین و لوالجی درمدح او این رباعی را سروده است :

شاهی که از او شیر فلك را بیم است — خسرو فرو رستم دل و جم تعظیم است .
ای‌دیو رستم روکه سلیمان آمد — ای‌آتش فتنه هین که ابراهیم است .

حکمروایان این سلسله را ملوك خانیه یا ایلك‌خانیه یاآل افرا سیاب گویند . روزگار پادشاهی آنها در ماور النهر پس از سپر ی‌شدن دولت سامانیان و پیش ازمغو ل ، قریب ۳۳۰ سال دوام دا شته است . (پاورقی ص ۹ سند باد نامه چاپ تهران ۱۳۳۳) .

می کرد زیرا دور از امکان است که اثری از آن گوینده مشهور و عالی مقام از نظر معاصرش که خود نیز به ترجمهٔ آن اقدام کرد ، پنهان بماند . درحالیکه ابوا لفوارس وظهیری سمرقندی که از ترجمهٔ ابوالفوارس یاد کرده ، قطعاً از سند باد نامهٔ رو د کی نامی نبرده اند. این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که سعید نفیسی ابیات پراگنده یی را از منظومهٔ کلیله و دمنهٔ رودکی نقل کرده و در خلال اشعار مذکور ابیا تی را که به داستان سند باد ارتباط دارد وماقبلا آنها را نقل کردیم نیز قید کرده است (۱) ضمناً محقق موصوف متذکر شده که رود کی کلیله ودمنه وسندباد نامه را در یك وزن یعنی بحر رمل سروده است این موضوع نشان میدهد که شاید بعضی از ابیات کلیله ودمنهٔ اورا در تذکره هایا فرهنگ ها بنام سند بادنامه به رودکی منسوب ساخته باشند. ازطرف دیگر مؤلف فرهنگ جهانگیری منظومهٔ دیگری رابنام «دوران آفتاب» به رودکی نسبت میدهد وسعید نفیسی قیاس می کند که این مثنوی ممکن است همان سند باد نامه بوده باشد. پس نظر آنانی را که در انتساب منظومهٔ سند بادنامه به رودکی اصرار دارند بدین آسانی نمیتوان قبول کرد زیرا با حدس و قیاس نمیشود این مسأله را حل کرد و آنرا از پردهٔ غموض وابهام بدر آورد .

۱ـ احوال و اشعار رودکی ص ۵۳۲ ـ ۵۳۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مباحث تیوری ادبیات

ترجمه و نگارش : پوهنیار قیام الدین راعی

انواع ادبی

(۲)

نمونه های اساسی انواع ادبی:

شعر: منشأ شعر به سرود های میرسد که انسانهای بدوی درجریان کار از آن استفاده میبردند، بنابران قدیمترین نوع ادبی بشمارمیرود . درآغازایجاد، شعر، موسیقی ورقص باهم امزاج کلی داشت وشکل مستقلی را حایز نبود واین خود نشان دهندهٔ آنست که این سه شکل هنری انگیزنده ترین محصول عواطف انسانی است. ازینکه حین ابداع شعر، فعالیت های حسی شاعر نهایت نیرومند وتخیلات وی بطور خاص غنی میباشد، بنابران برازنده ترین مشخصهٔ شعر، همانا غنای تخیل واحساسات است. اگرشعررا با داستان وادبیات درامه یی مقایسه کنیم، درمی یابیم که احساسات شاعردرخلال شعربشکل مستقیم ارائه میشود وبدیعیت وانگیزندگی آن تبارزخاص دارد . هم چنین فعالیت های شدید حسی وعاطفه یی ، تخیل شاعررا درخلال شعر اوج میدهد . ازقدیم تاکنون ، روزوماه وابروباد مه وخورشید وهمهٔ مظاهرطبیعی درخلال احساسات انگیزنده ومهیج شاعربهم مرتبط شده است. شاعرمشهورانگلستان « ورد زورث » (۱۷۷۰-۱۸۵۰) میگوید : « شعرتراوش طبیعی احساسات نیرومند وپرقدرت است . » شیلی شاعردیگرانگلیسی Percy Bysshe Shelley (۱۷۹۲-۱۸۲۲) میگوید : « شعررا میتوان بحیث (ارائهٔ تخیل) شرح کرد . » شاعرومنتقد مشهور شکسپیراشاره میکندکه : « شعر، آتشین و پرحـرارت ساختن عواطف وتخیلات

(c) ketabton.com: The Digital Library

است . » تمام این شروح بیکی ازمشخصات عمدهٔ شعر تأکید بعمل آورده اند . صبغهٔ تخیلی وعاطفه یی شعر باخصوصیت ارائه زندگی اجتماعی آن ارتباط نزدیك وصمیمی دارد . زیرا احساسات وتخیلات غنی ونیرومند شاعر هرگز درخلا ایجاد نشده ، بلکه انعکاس زندگی اجتماعی معینی بشمار میرود . ابداعات شاعر نیزدر واقع به اساس پدیده های پرارزش زندگی وبرخورد تضاد های اجتماعی وتأثیرات آن براحساس وعواطف شاعر بوجود می آید ویك سلسله واقعیت های محسوس اجتماعی وعواطف فردی که آن نیز متأثراز شرایط زندگیست، درقالب شعر صورت هستی بخود می یابد . اشعار پرثمرو انگیزنده ، همانست که درتحت تأثیر زندگی واقعی ایجاد شود وصادقانه بطور فشرده زندگی اجتماعی معینی را انعکاس دهد . شعر هم چنین حین منعکس ساختن زندگی واقعی که حایزارزش اجتماعی خاص باشد، آنرابطور کامل ، دقیق وهمه جانبه ترسیم نمیکند، بلکه باانتخاب مشخص ترین چهره های زندگی و با فشردن آن ، احساسات شاعررا ارائه میدارد . بنابران مشخصهٔ دیگر شعر آنست که بطور کاملاً فشرده ومحتمع زندگی اجتماعی را منعکس میسازد .

مرتبط بادوخصوصیت بالا، زبان شعر نیز یکسلسله خصوصیت های جدی را احتوا میکند، بدین معنی که زبان شعر باید صیقل شده ، منسجم ، رسا ونیزموزون ومقفا باشد . نخست ازهمه بمنظور اینکه زندگی اجتماعی بطور فشرده منعکس گردد واحساسات عمیق ارائه شود، شعر درقسمت بکار بردن زبان دقت نظر جدی را ایجاب میکند، حتی از نظر خصوصیت های شعر ، هر لفظ باید نیروی ارائه نمودن شدیدی راحایز باشد. هم چنین بادر نظر گرفتن حالت حسی وعاطفه یی وهیجانات شاعر ، میتوان گفت که شعر بصورت طبیعی اوزان وقوافی مطلوب بذات خودش را احتوا میکند . زیرا زمانی شاعر تحت احساسات و هیجاناتی قرار میگیرد، که بیان آن بصورت کاملاً طبیعی، موزون ومقفا ارائه میشود . یعنی در چنین موارد الفاظ و کلمات تابع احساسات وعواطف شاعر است . مثال اینگونه خصوصیت را درادبیات همهٔ ممالك میتوان مشاهده کرد . در

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب دری نیز اینگونه حالت زیاداست . چنانکه اکثرغزلهای پیر معرفت بلخ ونینواز عالی مرتبت همین خصوصیت رادارد . به عارف بزرگ بلخ زمانی هیجاناتی طاری شده و آن هیجانات بصورت موزون ومقفا ارائه گردیده، که این عارف بزرگ اصلاً توجهی به وزن وقافیه نداشته است .

شعردر ادبیات های مختلف به اساس قاعده های گوناگون به دسته ها ی متنوعی تقسیم میگردد . در ادب دری درنخستین قدم میتوان از نظر محتوی وشکل تفکیك نمود. چنانکه از نظر محتوی مدح، رثا، وصف، شکوه، اعتدار وغیره و از نظر شکل قصیده مثنوی ، رباعی مستزاد واشکال گوناگون دیگررا احتوامیکند . (۱) هم چنین تنها از نظر شکل میتوان شعررا به کلاسیك وجدید طبقه بندی نمود . که نسخستین تابع اوزان عروضی ودومین بیرون ازین قید است . از نظرخصوصیت موضوع به شکل عام آن، میتوان شعررا غنا یی و تمثیلی (روایی) خواند .

اشعارغنایی هرچندارائه احساسات وعواطف شاعر است، مگر اینگونه احساسات تا به شخص شا عر ارتباط نمی یابد ، بلکه به شرایط اجتما عی معینی می پیوند د ، شکل احساسات وعواطف شاعرنیز نقش عمده دارد .

دراشعارتمثیلی (روایی) شاعرباقلب مملوازاحساس به ستایش افسانهٔ می پردازد . اشعار تمثیلی ازیکطرف شرح و بیان افسانه را دربرمیگیردوازطرف دیگراحسا سات وعواطف آن چهره های که درخلال داستان از آنان صحبت میشود . تباین اشعار تمثیلی باغنایی درحایز بودن حوادث است ، چه ، اشعارتمثیلی درخلال یکسلسله حوادث رابطهٔ متقابل میان اشخاص وتاریخ تکامل خصایل آنان را ارائه میدارد ، مگر ازاینکه شاعربا احساس کامل به ستایش قصهٔ میپردازد، از ین نگاه اشعارتمثیلی

۱- درباره اقسام شعر از نظر محتوی وشکل میتوان ازکتابهای (شعر و ادب فارسی) و (تحول شعرفارسی) ازمؤتمن مطالب بیشتری بدست آورد.

عناصر غنایی را نیز شامل میگردد. با اینهمه تمام اینگونه طبقه بندی اشعار را نمیتوان کامل و تمام خواند، زیرا با دقت نظر عمیق در می یابیم که با هر گونه طبقه بندی باز هم یکسلسله تداخلاتی در آن مشاهده میشود.

داستان:

داستانهای که منشأ آن حکایات و افسانه‌هاست ، در اکثر تاریخ های ادبیات، ازجمله تاریخ ادب دری ، گذشتهٔ طولانی دارد واز جملهٔ انواع مهم ادبی شناخته میشود . مگر کلمه داستان که در دوره‌های معاصر در موضوعات تیوری ادبیات بکار رفته، نوعی از داستان تمثیلی است که اساس آن روی ایجاد چهره ها (اشخاص) استوار میباشد .

ایجاد و تکامل داستان ، مطابق با انعکاس دادن وضرورت زندگانی غامض ومتنوع اجتماعی، وخواسته های خصوصیت های چهره های که بطور همه جانبه درخلال داستان شرح میشود ، درداستان ترسیم محیط واشخاص وتمثیل حوادث ، بطور دقیق زندگی اجتماعی وخصلت اشخاص بیان میشود . به عقیدهٔ پلنسکی « داستان همهٔ انواع دیگرشعررا بهم آمیخته است ، بدین معنی که هم خصوصیت های اشعار غنایی در آن مشاهده میشود ، وهم عناصر اشعار تمثیلی. آنچه که بیان بحث و آموزش آن ازحوصلهٔ اقسام دیگرشعرخارج است ، درخلال داستان های دراز (رومان) ومتوسط موقف قانونی خودرا حایز میباشد» (۱) . این سخن مبین آنست که داستان ازجهات مختلف بطورعمیق ووسیع زندگی اجتماعی را منعکس میسازد وبشکل همه جانبه احساسات وعواطف « اشخاص» وخصوصیت خصایل آنان را شرح میکند .

نخست اینکه داستان درتمثیل واقعیت های زندگی اجتماعی ، مانند ادبیات

---

۱ — « ادبیات ۱۸٤۷ روسیه » « نظریات پلنسکی درباره ادبیات » ص ۲۰۱ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درامه‌یی ، متأثر ازمحدودیت زمان ومکان نیست ، درداستان میتوان بااستفاده از زبان «اشخاص» به تمثیل زبان شخص اصلی پرداخت ، بنابران در داستان میتوان با ترسیم کامل اشخاص وحوادث وتحلیل روانی وترسیم حرکات به‌شرح خصوصیت های «اشخاص» پرداخت . گورکی میگوید: «درداستان طویل (رومان) وداستان متوسط، چهره های ترسیم‌شده به کمك نویسنده میتوانند به‌فعالیت بپردازند، نویسنده همیشه باآنان یکجاست وبطورغیرمستقیم توضیح میکند که خواننده چگونه آنان را ادراك کند ، هم‌چنین نویسنده محرك وعامل حرکات پوشیده و مفکوره های مخفی آن « اشخاص» را نیزشرح میکند ، ودرخلال ترسیم‌طبیعت ومحیط احساسات آنان‌را بیان میدارد، بطور کلی‌نویسنده اکثرباجراءت تمام‌آن «اشخاص» راهدف خود قرارداده ، بصورت آزاد و اکثرماهرانه به‌حرکات ، گفتارورو ابط متقابل آنان تسلط می یابد و یادقت تمام‌چهره های داستان را بحیث محسوس‌ترین وپرقدرت ترین «اشخاص» می‌انگارد . » (۲) هرچند سخن گورکی دربارهٔ داستان طویل وداستان میانه است ، مگردرواقع خصوصیت های داستان کوتاه را نیز دربرمیگیرد .

دوم ازاینکه داستان بطوردقیق به ترسیم چهره ها می پردازد ،بنابران حوادث رانیز بحیث عامل اساسی وحایزارزش نهایت مهم‌دانسته میشود.هرگونه داستانی همیشه حکایت معینی را احتوا میکند و برعلاوه اگرداستان با ادبیات درامه یی، که حایزحوادث وواقعاتی باشد ، مقایسه‌گردد ، بوضاحت میتوان دریافت که حوادث داستان پیچیده تر، مغلق تر، کاملتر ومتنوع تراست . بخصوص درداستان طویل (رومان) ازینکه حوادث زندگی با اغاز و انجام آن تمثیل میگردد ، خاصتاً کامل ومغلق میباشد . بطورمثال « جنگ وصلح » لئون تولستوی بشکل تمام وکامل یکسلسله حوادث مغلق یك دوره را انعکاس داده است .

۲ — «دربارهٔ درامه» « منتخبات گورکی، منتخب‌مقالات‌ادبی »صفحات۲٤۳و۲٤٤.

سوم اینکه درداستان محیط فعالیت های « اشخاص» میتواند بصورت کامل وواقعی ارائه شود . محیط اساس فعالیت های «اشخاص» است وجایی است که حوادث درآن بوقوع می پیوندد ، بنابران درداستان ارائه «اشخاص» وتمثیل « حوادث » وترسیم «محیط » باید بصورت واقعی صورت گیرد . بخصوص ترسیم آن رویداد های که درساختمان چهرهٔ زمان وتثبیت خصوصیت « اشخاص»وتکامل حوادث نقش تعیین کننده دارد .اگرمحیط فعالیت « اشخاص»روشن ساخته نشود ، ناممکن است که اساس اجتماعی تکامل خصوصیت «اشخاص » بطور دقیق وعمیق توضیح گردد . اگربا ادبیات درامه یی مقایسه شود،درداستان شرایط مساعدتری در ترسیم محیط فعالیت های «اشخاص» وجود دارد . درادبیات درامه یی فعالیت اشخاص طبق محاسبه نویسنده در روی صحنه صورت میگیرد ، بنابران ترسیم محیط به‌محدودیت دچارمیشود؛مگردرداستان محدودیت روی صحنه وجود ندارد وازین نگاه نویسنده نیزبطورآزاد میتواند محیط فعالیت «اشخاص» رابصورت تمام ترسیم نماید .

بصورت عمومی داستان یکی‌ازآن انواع ادبی است که اساس آن برانتخاب چهره ها وشرح حوادث استوارمیباشد . خصوصیت عمده ومهم آن اینست که بطوردقیق وهمه جانبه مشخصات « اشخاص»راترسیم وبشکل کامل وتمام‌به شرح حوادث میپردازد ،وواقع بینانه محیط اجتماعی رابیان میدارد.بنابران اگر باانواع دیگر ادبی مقایسه بعمل آید ، داستان بطورکاملتر، دقیق تروواقعی ترزندگی اجتماعی را منعکس میسازد .

تقسیم وطبقه بندی داستان مطابق خصوصیت های‌هریك ازادبیات های جهان صورت میگیرد، چنانکه‌دربعضی ازادبیات ها این طبقه بندی به شش نیزمیرسد . مگرتقسیم معمولی که درتمام ادبیات های جهان میتوان آنرامشاهده کرد، همانا

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان طویل (رومان) وداستان کوتاه است، که البته امروز ابداع داستان کوتاه در تمام ادبیات هارواج وعمومیت دارد . مگربعضاً آنرا شامل سه شکل نیز میدانند ، یعنی داستان طویل (رومان) ، داستان متوسط ، داستان کوتاه .

داستان طویل طوریکه ازنام آن برمی آید ، موضوع آن بزرگ وصحنه های آن طولانی است ومیتوان وسیع ترین وغامض ترین پدیده های زندگی اجتماعی را در آن منعکس ساخت ویك دوره کامل وطولانی تاریخی را ترسیم نمود . هم چنین درداستان طویل تعداد « اشخاص » نیز نظربه داستا ن متوسط و کوتاه بیشتر است .

درداستان کوتاه موضوع آن مختصر، صحنه های آن کوتاه واقعات آن ساده و «اشخاص» آن محدود ومتمر کز است . داستان کوتاه اکثر جهة ترسیم صحنه های تیپیك (نمونه) زندگی واقعی اتخاذ میگردد . داستان متوسط البته حد فاصل میان داستان طویل و داستان کوتاه است . ترسیم حقایق زندگی اجتماعی در آن نسبت به داستان کوتاه پیچیده تر و سیع تر و تعداد «اشخاص» آن نیز بیشتر است . زمانیکه بـاداستان طویل مقایسه شود ، صحنه های آن خیلی ها ساده است . البته بمشکل میتوان حدود معین وثابتی میان داستان طویل ، داستان متوسط وداستان کوتاه قایل شد . چنانکه بعضی ازداستان های متوسط کـه صحنه های آن طـولانی وموضوع آن بـزرگ بـاشد، شباهت زیاد به داستان طویل میرساند وهم چنین داستان کوتاهی که موضوع آن تاحدی پیچیده باشد ، به داستان متوسط تقرب می جوید .

در ادب باستانی دری داستان طو یل به کثرت وجـود دارد و هم چنین مقا مه های که درادب باستانی دری وجود دارد ، آنراشکلی ازداستان کوتاه میدانند . مگر واقعیت امراینست که داستان کوتاه ازابداعات عصر کنونی درادب مـاست وحتی دربعضی ازجهات نمیتوان ازشکل تقلیدی آن نیزانکارورزید . زیرا داستان کوتاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

که معادل آن درزبان انگلیسی (Short story) میباشد،دراثررو ابط فرهنگی وآشنا شدن روشنفکران ما باادبیات اروپایی، آهسته آهسته درادبیات دری نیزرواج یافت وتاکنون نیزدرافغانستان ومحیط های دیگردری زبان ، داستان کوتاه در مراحل ابتدایی ایجاد خود قراردارد . که‌علت آنرا باید درلابلای شرایط اجتماعی این محیط ها سراغ نمود .

ادبیات درامه یی: درام خودنوعی از هنرممزوج است ومخلوطی است از ادبیات، موسیقی ، هنرهای زیبا، رقص ومانند اینهاوهدف آن ایجاد چهره های هنری کامل‌روی صحنه (ستیج)میباشد. اگررقص نباشد، درام وجودپیدانمی کند، بنابران درام نمیتواند ازشرایط روی صحنه (ستیج) ومحدودیت های‌وقت‌نمایش برکنارباشد .

ادبیات درامه یی، نخست ازهمه متن درامی راکه مورد نمایش قرارمیگیرد تهیه میکند که مشخصه وخصوصیت درامه یی آن متن هرگزقابل انکارنیست. بعلت محدودیت شرایط ستیج ووقت نمایش، بخشها وفصول متن درام نباید طولانی وهم تعداد اشخاص نباید زیادباشد، هم چنین قصه یاموضوع درام خالی ازغموض‌و پیچیدگی‌بوده و تغییرات‌صحنه های فعالیت های(اشخاص) زیادنباشد. ادبیات درامه یی باید بصورت فشرده درخلال چند صحنه بصورت برازنده چهره های (اشخاص) راترسیم کند وتضادهای زندگی اجتماعی رابرملاسا زد. بنابران مجتمع بودن وفشردگی یکی ازخصوصیت های عمدهٔ ادبیات درامه یی بشمارمیرود. تقسیم ادبیات درامه یی‌به‌صحنه هاوپرده هاخودارائه واقعی‌مشخصهٔ فشردگی آنست.درادبیات درامه یی نمیتوان مانندداستان بصورت مسلسل‌و منظم مراحل حرکات اشخاص وحوادث‌راترسیم کرد؛ درادبیات درامه یی‌بایدخطوط اساسی موضوع وحوادث مهم تبارزداده وخطوط غیرعمده وثانوی درپرده های

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعدی گذاشته شود، یعنی درخلال بیان اشخاص داخل صحنه، حوادث غیر عمده رادرخلال پرده‌ها آهسته آهسته وضاحت بخشید.

مطابق به خصوصیت نمایشات روی ستیج درخلال ادبیات درامه یی نمیتوان به ترسیم زبان اشخاص پرداخت، بلکه این موضوع توسط مکالمهٔ طرفین و یاسخن تنهایی صورت میگیرد. درخلال ادبیات درامه یی، تکامل موضوع ، وضاحت خصوصیت (اشخاص) وهم چنین ارزیابی وروش درامه نویسی دربرابرا شخاص وحوادث معمولاً بااتکا به مکالمات (اشخاص) اکمال می یابد . بنابران اگر زبان ادبیات درامه یی بازبان انواع دیگرادبی مقایسه گردد، حایز این خصوصیت ها میباشد :

۱ـ زبان ادبیات درامه یی خواهان فردیت سازی عالی ونیروی کامل بیان است. زبان اشخاص داخل درام نه تنهاباید بصورت دقیق ودرست وانگیزنده، عواطف آنانرا منعکس گرداند، برعلاوه باوضع جسمی، مشخصات، سال ومحیطی که در تثبیت خصوصیت های آن نقش دارد، مناسبتی بهم رساند. زیرا اگرخواسته شود که اشخاص شامل درام، درروی ستیج ودرخلال نمایشات حایز ارزش هنری ونیروی تشویق کننده اجتماعی باشد، باید کلمات روی ستیج آنان حایز مشخصات خاص و نیروی انتقال دهندهٔ عواطف و احساسات باشد؛ تنهادرتحت آنگونه شرایط است که تماشاچیان ادراك میکنند، که تمام سخنان وحرکات اشخاص شامل درام همانطوریست که نویسنده تثبیت نموده وهنرمند مطابق آن اجرا کرده است .

۲ـ زبان ادبیات درامه یی بایدبطورروشن وبرازنده، خصوصیت های فکری (اشخاص) را ارائه کند و کلمات داخل صحنه وضاحت وسلاست خودراحفظ نماید وبدین ترتیب زمینهٔ تفکروتخیل کامل را به خواننده تهیه نماید. درادبیات درامه یی تمام مشخصات (اشخاص) و(حوادث) درخلال زبان وحرکات اشخاص داخل

(c) ketabton.com: The Digital Library

درام ارائه میشود، درعین زمان زبان و حرکات اشخاص باید موافق به خصوصیت‌ها ومحیط ماحول آنان باشد؛ این وضع معین میدارد که اشخاص داخل درام نباید همه چیز را بیان دارند، بلکه باید بااستفاده اززبان صیقل شده و برازنده، تکامل حوادث وجهان روحی اشخاص را تشریح کنند. تولستوی بیان داشته بود که: «درامه نویس از یك طرف آرزو دارد بداند که اشخاص ترسیم کرده اش چه باید بکنند وچه بگوید، از طرف دیگر این آرزو را نیز دارد که آنان را نگذارد چه بگویند وچه بکنند. تابدین وسیله آرمان های خوانندگان و یا بینندگان را پایمال نکرده باشند.» این بیان اشاره باین است که زبان ادبیات درامه یی حایز نیروی باشد که تخیلات و آیدیال های انسان را بیدارسازد. ونیز درراه مثبت ودرستی رهنمون سازد. ازینکه درام بیشتر ازهمه بااحساسات وعواطف عامهٔ مردم سروکار دارد، باید به زبان آنان نیز سخن بگوید وسلاست وروانی را همیشه حفظ کند:

۳ـ سومین خصوصیت ادبیات درامه یی موسیقیت وخوشایند بودن آن به‌سمع است، یعنی از یك طرف الفاظ وکلمات موافق به ادای یك هنرمند باشد واز طرف دیگرشنیدن آن به سمع تماشا کنندگان سنگینی نکند. ازهمین جاست که موسیقیت وفصاحت کلمات اهمیت خاصی درابداعات درام حایز میگردد.

ازخصوصیت‌های که دربارهٔ ادبیات درامه یی تذکر رفت، میتوان ادراك کرد که متن یك درام ازمشکل ترین اشکال ادبی است که مورد استفاده قرار میگیرد. زیرا متن یك درام ایجاب میکند که هریك از (اشخاص) بابکاربردن زبان وحرکات مخصوص بخود، مشخصات خودرا ارائه کنند. درینجاست که درامه نویس برازنده، حین ابداع متن درام، باید به صیقل نمودن و انسجام الفاظ وکلمات وبطور کلی دربارهٔ خصوصیت های زبان توجه عمیق مبذول دارد.

ازینکه ادبیات درامه یی درخلال بیان وحرکات (اشخاص) داخل درام وترسیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

وتنظیم صحنه‌های معین بصورت فشرده زندگی اجتماعی را انعکاس می بخشد، بنابران براساس تضادهای اجتماعی معین باید رابطه‌ها و برخوردهای متقابل و تکامل خصوصیت های اشخاص را تبارز بخشیده و توضیح نماید. بنابران «عدم برخوردها خود عدم درام است»، را میتوان بحیث قاعدهٔ معمولی در ادبیات درامه یی پذیرفته شود. ازیاك طرف چهره های داخل درام تنها درخلال اینگونه ویا آنگونه برخوردها وخصوصیت‌ها میتواند بطور واضح به صحنه آید و تبارز کند؛ از طرف دیگر انکشاف صحنه‌ها در درام نیز تنها در لای تصادم تضادها میتواند بصورت انگیزنده ارائه گردد. تمام ادبیات درامه یی ممتاز و برازندهٔ جهان، همیشه بصورت فشرده ومجتمع بخشی از تضادهای زندگی اجتماعی را که انتباهات مثبتی ازان بدست می آید، بمردم انعکاس داده اند.

به اساس بزرگی و کوچکی مواد ادبیات درامه یی، میتوان آنرا به یك پرده یی و یا چند پرده یی تقسیم کرد؛ هم چنین از نظر شکل نمایش، به درام واوپرا و از نگاه منعکس ساختن برخورد تضادها وبکار بردن روش ارائه و تأثیر الهامی آن به خواننده و بیننده ، میتوان آنرا به تراژیدی، کومیدی و درامه های واقعی تفکیك وطبقه بندی نمود.

نثر : نثر از جملهٔ انواع ادبی است که در تمام ادبیات های جهان وجود دارد. نثر درخلال ادبیات ، آزادترین، انحناپذیرترین ووسیع ترین نوع ادبی بشمار میرود. موضوعات غنایی ، تمثیلی ، ترسیم چهره ها ومناظر و همهٔ آنچه که درزندگی اجتماعی حایز ارزشی باشد ، تمام آنرا میتوان درقالب نثر ارائه نمود.

نثر برخلاف داستان و ادبیات درامه یی ، خواهان حالات وواقعات کامل و چهره های برازنده نیست . نثر اکثر درخلال ترسیم صحنه های مختصر زندگی احساسات واندیشه های نویسنده را ارائه میکند و ارزش اجتماعی این اشیا را شرح مینماید . بصورت عمومی نثر از یک سلسله قیودی که در شعر ، داستان و ادبیات درامه یی وجود دارد، مبری است . طبقه بندی انواع نثر در ادبیات های

گوناگون وجوه مختلف دارد. درادب دری معمولاً آنرابه نثرادبی وغیر ادبی وهمچنین کلاسیک ومعاصر تقسیم میکنند. درینجاتفکیکی که توسط پوهنوال نگهت استادمتون وآیین نگارش پوهنځی ادبیات وعلوم بشری صورت گرفته است اقتباس میشود.(۱)

انواع نثردر گذشته:

۱ــ مکتوبها ورسایل وفرمانهای رسمی ودولتی (سلطانیات)

۲ــ نگارشهای استدلالی (نشرهای علمی، فلسفی و تحقیقی)

۳ــ نثر تاریخی وتراجم احوال

٤ــ داستانهای طولانی (مثلاً «سمک عیار»، «چهار درویش» وغیره)

٥ ــ حکایتها (قصه‌های کوتاه)

٦ــ حکایتهای اخلاقی (پارابل: قصه‌ساده وکوتاهی که به غرض شرح یک نکتهٔ اخلاقی گفته شده باشد)

۷ــ مقامه (نوعی از قصهٔ کوتاه که اززبان دیگران نقل شده ویاصنایع وتکلفات لفظی ومحسنات بدیعی بیان شده باشد)

۸ ــ مناظره (دایلاگ) وسوال وجواب (که در برخی از نگارشهای علمی ودینی وادبی، از آنها استفاده می‌شده است)

۹ــ فیبل (حکایتهای که اززبان حیوانات وپرندگان گفته میشد)

۱۰ــ داستانها وحکایتهای عامیانه

۱۱ــ شرح حال خویشتن وسفرنامه

انواع نثرمعاصر:

۱ــ داستان یاناول یارومان (به مفهوم غربی آن)

۲ــ داستان کوتاه، شارت ستوری (بمفهوم غربی آن)

۱ـ مجله ادب، سال دهم (۱۳٤۱)، شماره چهارم، ص ۱۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ــ نقد و تبصره (ایسی ادبی و انتقادی)

٤ ــ درامه یا نمایشنامه (وهم رادیودرام)

٥ ــ دیالوگ (به‌صورت مستقل)

٦ــ آتوبایاگرافی و بیوگرافی (به مفهوم غربی آن)

۷ــ یادداشتها و خاطرات

۸ ــ پارچه های ادبی یا نثرهای شاعرانه

۹ــ نگارشهای عامیانه ومحاوره یی

۱۰ــ نگارشهای خنده‌آور و انتقادی دارای مفاهیم جدی

۱۱ــ نگارشهای ژورنالستیک

۱۲ــ انواع گوناگون ترجمه از زبانهای مختلف (۱)

ازتشریحات بالابرمی آید، که انواع ادبی یکی ازعوامل ساختمان شکل آثار ادبی بشمارمیرود ،وباتکامل وتطور زندگی اجتماعی وتو ارث عنعنهٔ ادبیا ت و تحقق بخشیدن تجارب ابداعی درمراحل متمادی تکامل تاریخ، آهسته آهسته تشکل می یابد وتکامل میکند . وبه اساس مشخصات اصلی انواع ادبی گونا گون وعادت عنعنی میتوان آنرا به شعر ، داستان ،ادبیا ت درامه یی ونثر تفیکك نمود . و هر یکك ازانواع فوق خود هر کدام اقسام واشکا ل متعد ی را حا یز است . هریکك از انواع ادبی بطورنسبی مشخصات ذاتی خودرا نیزدر بردارد، بنابر آن درمنعکس ساختن زندگی اجتماعی وایجاد چهره های هنری هر کدام خصو صیت ونیر وی متفاوتی را احتوا میکند .

ـپایانـ

۱ـ درتفکیك استاد پوهنوال نگهت این نکته قابل تذکر است ، که ایشان داستان و درامه را با اقسام آن درشمار نثر آورده اند . درحالیکه داستان و درامه هرکدام آن نوع ادبی جداگانه‌است ،که از این موضوع در همین مقاله به تفصیل سخن گفته شده است . مقالهٔ استاد محترم که درسال ۱۳٤۱ نگاشته آمده و این مقاله که مبین تفکیك انواع ادبی روی تحقیقات سالهای اخیر است ، بنابرآن بعدزمان عامل ایجاد این مغایرت شده‌است. زیرا امروز درتمام ادبیات های جهان ، داستان و درامه نوع جداگانه پذیرفته شده است . (مترجم)

متن انتقادی غزلیات «تحفة الصغر» امیر خسرو بلخی دهلوی

اثر باسط موسی یف

از نشرات مؤسسهٔ شرق شناسی بنام ابوریحان بیرونی ــ تاشکند ۱۹۶۹

مترجم: عبدالجلیل جمیلی

از انجا که آثار شرق شناسانی که بزبان روسی مینگارند از نظر اکثر دانشمندان دری زبان مکتوم می ماند ، درین جا ترجمهٔ مقالهٔ باسط موسی یف دانشمند جوان تاشکند را نشر میکنیم .

شاغلی عبدا لجلیل جمیلی وعده داده اند باین سلسله مقالات دیگری رااز روسی ترجمه کرده بمابفرستند . این اثر گرچه راجع به متن انتقادی یکی از قسمتهای آثار ناصر خسرو بلخی دهلوی است اما مقدمهٔ تهیه متن انتقادی ،همهٔ میراث ادبی آن شاعر نامور شده میتواند . از طرف دیگر این مقاله یك نمونهٔ برجستهٔ مقایسهٔ انتقادی نسخه های قلمی برای ترتیب متن میباشد . (ادب)

امیر خسرو بلخی دهلوی موسیقی دان معروف (که در بین سالهای ۱۲۵۳ـ ۱۳۲۵ حیات بسر می برد) ادیب کلاسیك هندی و مرشد یکه در زبان دری (خمسه) ویك تعداد اشعار (مثنوی) در موضوعات تاریخی و رساله های ادبی از آثار اوست ،غزلسرای

(c) ketabton.com: The Digital Library

برجسته ای میباشد . میرات ادبی امیرخسرو تأثیرسودمندی بر آثاربسی از شعرای شرق نمود، غزلیات وقصاید فلسفی اودرجریان چند صد سال، بحیث منبع علمی ، تقلید و کسب شوروحظ بسی ازاستادان هنرخدمت نموده است .

امیرعلی شیرنوایی مقام شامخ استادی امیر خسرو دهلوی ، حافظ شیرازی و عبدالرحمن جامی راگرامی دانسته امیرخسرو راماه آسمان عشاق می نامد .

محققین معروف ادبیات شرق مانند. کریمسکی در کتاب تاریخ ادب فارسی که درسال ۱۹۱٤ بزبان روسی نشر کرده است، یان‌ریپکا در کتاب تاریخ ادب دری که درسال ۱۹۵۹ درلیپزیك بزبان‌آلمانی نشرکرده، گٹ‌ایته در رسالهٔ زبان شناسی چاپ ستراسبورگٹ در سال ۱۸۹٦ بزبان آلمانی امیر خسرو را غزلسرای شایستهٔ عصروسلف حافظ شیرازمی شمارند .

شواهد زیادی دال برین است که حافظ شیرازی (متوفی درسال ۱۳۸۹) ، عبدالرحمن جامی (۱٤۱٤-۱٤۹۲) ، امیرعلی شیرنوایی (۱٤٤۱-۱۸۲۹) وامثال شان ازامیرخسرو دهلوی تعلیم گرفته و بانکات زرین به غنای غزلیات دلپذیرخویش افزوده‌اند .

شعرای حلقه های ادبی هرات، اکثربابرخورد به‌آثارارثی امیرخسرو دهلوی ازسبك عالی، غزلسرایی دلپسند، اسنادی وعشق آتشین آن ستایش نموده وتمجید کرده‌اند .

سلطان‌حسین بایقرا نیز به‌غزلیات امیرخسرو دهلوی ازرش زیادی قایل بود . حسب فرمان اودیوان امیرخسرو که حاوی هجده هزاربیت بود، جمع گردید .

اکثرشعراباگرفتن الهام ازاشعار امیرخسرو، جوابیهٔ تطبع خویش رادر لباس شعر (به استاد سحرآفرین) نوشتند. در کتاب(ردایف‌الاشعار) اثرفخری هراتی در قرن۱٦،دربین‌اشعارشعرای‌دیگر، ۵۸غزل‌امیرخسرو(۱)جاه‌دارد. امیرعلی شیرنوایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

غزلسرای بزرگ زبان از بکی، بیشتر از سی غزل بجواب غزلیات امیرخسرو درزبان فارسی سروده است. آثار ادبی امیرخسرو از غزل شروع شده و باساس گفتهٔ خود امیر خسرو، اوسرودن شعررا از خورد سالی «آوا نیکه دندا نها یش می افتاد(۲)»شروع نموده‌وبزرگان‌از اشعاراوحظمی بردند(۳). درتمام‌منابع، به‌غزلیات ارثی واستادی امیرخسرو ارزش زیادی داده شده وعبد الرحمن جامی د ریکی از اشعار باارزش خویش نوشت :

«امیرخسرو دهلوی . . . درشعرمتعین است، قصیده و غزل ومثنوی را . . . بکمال رسانیده . . . غزلهای وی . . .مقبول‌همه کس افتاده‌است.(٤)»باآنهم‌تاحال غزلیات ارثی امیرخسرو چه دراتحاد شوروی‌وچه در کشورهای‌خارج‌ازآن،موضوع بخصوصی برای تحصیل نبوده(٥) وغزلیات‌اودرتحصیلات عمومی، بحیث یك قلم شامل نگردیده. و هنوزبه تحقیق متن دیوانهای قلمی او در زبان فارسی، که در کتابخانهای کشورهند ودیگر کشورهاحفظ میشود، توسط شخصی اقدام نشده وحتی تعریف علمی‌راحاصل ننموده است. بنابراین‌وظیفهٔ این‌دفاع کننده رسالهٔ دکتوریست تاغزلیات بجامانده‌امیرخسرو راجمع‌ومتن انتقادی‌رابرغزلیات‌دیوان (تحفة الصغر) اوکه اساس مقنعی برای امورتحقیقات اصلی باشد، ترتیب نماید.

فصل اول

راجمع به فهرست اشعار باز ماندهٔ امیرخسرود هلوی بلخی و تعداد غزلیات دیوان (تحفة الصغر) امیرخسرومؤلف پنج‌دیوان مکمل‌و مستقل بود. درآنها قصاید غزلیات. رباعیات: قطعات، معما، مثنوی، ترجیع‌بند وغیره گنجانیده شده وهردیوان دارای مقدمهٔ از طرف‌شخص‌امیرخسرو، باداشتن‌شواهد قیمت داری‌درموردسوانح شاعرو نظریات اودربارهٔ معضلات شعری میباشد. انتخاب عناوین دیوانها، عین جریان مراحل زندگی شاعراست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـ تحفة الصغر: طوریکه امیرخسرو در مقدمهٔ دیوان خویش مینویسد، این دیوان توسط دوست او (٦)، تاج الدین زاهد جمع آوری گردیده تاج الدین زاهد آثار امیرخسرورا که بین سنین (١٦ سالگی و ١٩ سالگی (٧) سروده شده، درین دیوان درج نموده است.

۲ـ وسط الحیوة: محتوی آثار تحریریافته ای بین سنین (٢٠ـ٣٤ سالگی (٨)

۳ غرة الکمال: توسط برادرشاعر، علیشاه جمع آوری گردیده و در آن آثار نوشته شدهٔ شاعردرسنین پختگی (از ٣٤ تا ٤٠ سالگی (٩) قیدگردیده است.

٤ـ بقیهٔ نقیه: محتوی آثار تاسال ١٣١٨ مسیحی (١٠) میباشد.

٥ ـ نهایت الکمال:ـ درین جلد اشعارسالهای اخیرزندگی شاعرجمع آوری شده و دوماه قبل ازفوت امیرخسرو (١١) تدوین گردیده است.

ناگفته نباید گذاشت که تقدیم و تأخرو تقسیمات آثاردردیوانها با درنظرگرفتن سنین مختلفی که متون فوق در آن برشتهٔ تحریردرآمده، خاصهٔ امیرخسرو است (١٢) و مؤلف دیگری را سراغ نداریم که دیوانی را قبل ازامیرخسرودهلوی متکی برین اساس تألیف نموده باشد.

آشنایی باذخایرقلمی کتابخانه ها و موزیمهای مختلف مسکو؛ لیننگراد، تاشکند، باکو، دوشنبه، سمرقند وقوقندروشن ساخت که درمسکووسمرقند آثارقلمی امیرخسرو به نظرنمیرسد. اما در دیگرشهرهای مذکور پنجاه و پنج فهرست حاوی غزلیات امیرخسرورا ثبت نموده ایم. که ازآن جمله ٤٠ اثرقلمی، دیوان محسوب میشودودر آنهاغزلیات به ترتیب الفباجاداده شده است. پنج فهرست کلیات، سه فهرست قلمی (غرة الکمال) یك فهرست (وسط الحیوة) و٦ اثرقلمی بیاض حاوی اشعارشعرای دیگروجود دارد.

پس ازمطالعهٔ پرنسیب تدوین و مطالب این آثارقلمی، روشن شد که ممکن است

محض دو اثر قلمی ذیل سرچشمهٔ یك اندازهٔ معین غزلیات (تحفة‌الصغر) باشد .

۱ـ نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر۱٦۲۲ـ کلیات تاریخی ۸۱ ؛۱ع/۸۸۵ ش، که در کتابخانهٔ فاکولتهٔ شرقی یونیورستی‌دولتی لیننگراد بنام آ.ژدانوف حفظ میشود.

۲ـ وی ۱٦۹ ـ دیوان کلیاتی که درسال ۱۵۷۳ ع/۹۸۱ ش خطاطی شده ودرجملهٔ ذخایر قلمی‌شعبهٔ شرق‌شناسی انستیتوت اکادیمی‌علوم‌اتحادشوروی درشهر لیننگراد نگهداری میشود .

باآشنایی با ۱۷فهرست حفظ‌کتب شهرهای دول خارج (افغانستان،انگلستان، ایران، ترکیه، جرمنی ،جمهوریت عرب متحد،فرانسه وهندوستان) آثارقلمی ذیل برتانیه را انتخاب نمودیم:

فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷ دیوان کلیاتیکه درحدود دقرن ۱٦ به تحریر آمده است.

فهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤ کلیات تاریخی۱۵۱۷ع/۹۲۳ ش.

فهرست‌ضمیمه ۲۲۷۰۰ دیوان‌خطاطی‌شدهٔ‌تاریخی۱٤۸۵ع/۸۹۰ش (۱۳) .

برای اینکه تعداد غزلیات (تحفة‌الصغر) تثبیت‌گردد، کلیات قدیمی نسخهٔ قلمی۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ که دارای ۱۳۱ غزل (تحفة‌الصغر) میباشد اساس‌قرارداده شد . بعداً ۱۳۱غزل(تحفة‌الصغر)باآثارقلمی‌وی۱٦۹وفهرست ضمیمهٔ۲۵۷۰۷مقابله‌گردید که‌تابلوی ذیل ازآن بدست‌آمد.

کمبود است	مطابقت ندارد	مطابقت‌دارد	منابع
۱٤	۱	۱۱٦	وی۱٦۹
۱٦	۱	۱۱٤	فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷

باذکرمعلومات اجمالی فوق بایستی خاطرنشان ساخت که مطابقت کامل ۱۱٤غزل نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲ باغزلیات وی ۱٦۹ وفهرست ضمیمهٔ ۲۵۸۰۷ هیچ‌نوع تردیدی را برینکه اشعار به (تحفة الصغر)مربوط است راه نمیدهد .

علاوه بر ۱۱٤ غزل، دو غزل متن نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲ در متن قلمی وی ۱٦۹ نیز دیده میشود مگر یك غزل متن قلمی وی ۱٦۹ که در فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷ نیز قید گردیده در متن نسخه قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ (تحفة الصغر) دیده نمیشود.

بدین ترتیب تعداد غزلیاتیکه در یك زمان، در دو منبع برخورد میشود، به ۱۱۷ میرسد. اگر غزلی را که در نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ موجود نمیباشد علاوه نماییم، تعداد غزلیات نسخهٔ قلمی ۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ (تحفة الصغر) به ۱۳۲ میرسد.

باید متذکر شد آنچه مربوط به ۱۵ غزل نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ بوده و در آثار قلمی وی ۱٦۹ و فهرست ضمیمهٔ ۲۵۷۰۷ (تحفة الصغر) دیده نمیشود، همچنان در کلیات ٤ دیوان مستقل باقیمانده نیز به نظر نمی خورند.

با این سنجش میتوان استنباط کرد که (تحفة الصغر) امیر خسرو دهلوی مرکب از ۱۳۲ غزل میباشد.

ما بر علاوهٔ آثار قلمی امیر خسرو، بادو باز ماندهٔ شعری طبع شدهٔ او نیز آشنا شدیم. کلیات عناصر دواوین خسرو در سالهای ۱۸۷۱، ۱۸۷٤، ۱۹۱۰، و ۱۹۱٦ ع در کانپور بوسیلهٔ لیتو گرافی یعنی چاپ سنگی بطبع رسید. این چهار نشریه از هیچ نقطهٔ نظر با هم تفاوت ندارند. و در آنها غزلیات از روی الفبا به ترتیب حرف آخر کلمهٔ قافیه شده، قید گردیده و در پهلوی هر غزل نمبر آن و نام دیوانیکه غزل مربوط به آن میباشد، تحریر یافته است. باساس نمبر غزل آخرین، این نشریه ها حاوی ۹۲۳ غزل از ٤ دیوان میباشد. غزلیات دیوان (نهایت الکمال) در آنها نشانداده نشده است. مطالعهٔ دقیق این نشریه هاروشن ساخت که مجموعهٔ غزلیات آنها به ۹۱۲ رسیده و از آن جمله ۱۳ غزل عنوان دیوانی را که غزل به آن مربوط است، دارا نمیباشد. و حقایق ترکیب لیتو گرافی این نشریه ها با توضیح تعداد غزلیات ٤ دیوان بدین قرار است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ــ (تحفة الصغر) ۲۳۲ غزل

۲ــ (وسط الحیوة) ۲۲۳ غزل

۳ــ (غرة الکمال) ۲۲۹ غزل

٤ـ (بقیهٔ نقیه) ۲۱۵غزل

نقص اساسی این نشریهٔ چاپ سنگی این است که در آن بکـار بردن و استفادهٔ آثار قلمی تشریح و یاد نشده است . درسال ۱۳٤۳ هـ ش (۱۹٦٤ ع) م . درویش (محمود علمی) دیوان مکمل امیرخسرو دهلوی را درتهران به طبع رسانید. درین دیوان مقدمهٔ سعید نفیسی باشرح سوانح شاعرعلاوه گردیده است . ازمقدمهٔ شاعر آن، م. درویش ظاهرمیگردد که این کتاب ازروی آثارقلمی سال ۱۵۵۵ ع/۹٦۳ش بطبع رسیده است . درچاپ تهران ، اشعارازروی قافیه به ترتیب الفبا تحریـر یافته و غزلیات شماره زده شده است .

طوریکه م . درویش خاطرنشان میسازد، ارتباط بعضی ازغزلیات (باساس غزلیات نشرشده) باین وآن دیوان (بدون نهایت الکمال) نیزنشان داده شده است .

تقسیمات مجموعهٔ ۱۷۲٦غزل ، درنشریهٔ تهران بردیوانها بدین قراراست :

۱۵۸ غزل به (تحفةالصغر) راجع میشود .

۱۳۱ غزل به (وسط الحیوة) راجع میشود .

۱٤۱ غزل به (غرة الکمال) راجع میشود .

۱۳۸ غزل به (بقیهٔ نقیه) راجع میشود .

ولی دیوان ۱۱۵٤ غزل باقیمانده درج نگردیده است . ودرنتیجهٔ مقایسه روشن شد که ازجملهٔ غزلیات تثبیت شدهٔ (تحفة الصغر) یعنی ۲۳۲ غزل طبع کانپور و۱۸۵ غزل طبع تهران با ۱۳۲غزل دیوان قلمی، محض یك غزل طبع تهران و۲غزل طبع کانپوربا غزلیات نسخهٔ قلمی (تحفةالصغر) مطابقت دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درین جاسوالی عرض و جود میکند که آیا حقیقتاً ۲۳۰ غزل طبع چاپ سنگی و ۱۵۷ غزل طبع تهران که در سه کلیات (تحفة الصغر) به آن برنخورده ایم، مربوط دیوان اول است؟ تدقیقات بعدی بدین ترتیب صورت گرفت :

ابتداء ۱۵۸ غزل طبع تهران با ۲۳۲ غزل طبع هند مقابلهٔ شد ، پس از آن واضح شد که ۱٤٥ غزل طبع تهران با طبع چاپ سنگی کانپور مطابقت کامل دارد .

این وضع مارا به مفکورهٔ کشانید که شاید . م . درویش برای آماده ساختن (دیوان کامل امیر خسرو دهلوی) جهت طبع - طبع کانپور را اساس ارتباط غزل با دیوان قرارداده واین نشریه را بنام (طبع غزلیات) یاد میکند « تذکر: طی مصاحبهٔ شخص مؤلف با م . درویش در تهران بتاریخ ۲۳ اکتوبر ۱۹٦۹ این حدس ما به حقیقت مقرون شد» ۱۳ غزل باقیمانده را باساس طبع کانپور تدقیق نموده وباین نتیجه رسیدیم که ۳ غزل طبع تهران به ۳ دیوان دیگر (وسط الحیوة)، (غرة الکمال) و (بقیهٔ نقیه) مربوط بوده و ۱۰ غزل باقیمانده اصلاً وجود ندارد .

باین صورت واضح شد که ما باید ۱۳ غزل طبع تهران و ۲۳۰ غزل طبع هندرا ترتیب میکردیم . ما برای این مطلب ۲٤۳ (۱۳+۲۳۰) غزل را در تمام دیوانهای قلمی کلیاتهای وی ۱٦۹ ، نسخهٔ قلمی ۹٤ ۰ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ وفهرست ضمیمهٔ ۲۵۸۰۷ وارسی نمودیم که نتایج وارسی ما ذیلاً نگاشته میشود :

۲۳۲ غزل طبع کانپور مربوط (تحفة الصغر) در دیوان کلیات ذیل به نظر میخورد

غایب	نهایت الکمال	بقیهٔ نقیه	غرة الکمال	وسط الحیوة	تحفة الصغر	نسخهٔ قلمی
۱۰۷	۱۵	۳٦+۱+۱	٤۲+۲	۲٦	۲	وی ۱٦۹
۸٤	۱۵	۳۵+۱+۱	۳۸+۲	۵۵	۱	فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷
۲٦	به غزل این دیوان شاره نشده است	۱٤۰+۱+۱	۳۱+۲	۳۱+۲	۲	نسخهٔ قلمی ۹٤ ۰ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲

بایداشاره نمود که ۳ غزل طبع لیتوگرافی طوریکه بعد ازعلامهٔ + نوشته شده جزو قصاید ویکی آن ترجیع محسوب میشود (۱٤) .

۱۳ غزل طبع تهران مربوط (تحفة الصغر) دردیوانهای ذیل به نظر میرسد.

غایب	نهایت الکمال	بقیهٔ نقیه	غرة الکمال	وسط الحیوة	تحفة الصغر	نسخهٔ قلمی
۷	۵	۱	—	—	—	وی ۱٦۹
۲	۵	۱	—	۵	—	فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷
۵	بغزل این دیوان اشاره نشده است	٦	—	۲	—	نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲

تمام حقایق ارائه شده و توضیح نهایی باثبات میرساند که طبع کانپور و تهران را برای تثبیت کردن کرونولـوژی میعادی میراث شعری امیرخسرودهلوی بلخی نمیتوان قناعت بخش محسوب کـرد ونسخه های قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲، وی ۱٦۹ وفهرست ضمیمهٔ ۲۵۸۰۷ که درنظرما اسناد غیر قابـل مناقشه محسوب میگردید درزمان تعیین غزلیات (تحفة الصغر) ازطرف این مؤلف ردگردیده است.

در (تذکرة الشعراء) دولت شاه سمرقندی نیز اشارهٔ نادرستی (۱۵) شده که غزل دارای مطلع :

دل شد زدست وبرمژه از خون نشان بماند
جان رفت ویـار گم شده برجای جان بماند

مربوط (تحفة الصغر) میباشد. طوریکه نسخ قلمی باثبات میرساند (۱٦)، این غزل جزو دیوان سوم (غرة الکمال) است ومحض بعداز یك تعداد معین غزلیات (تحفة الصغر) راه برای ترتیب متن انتقادی غزلیات دیوان اول بازشده وشرایط ضروری استفادهٔ فهرست دیگری را ایجاب نمود ، که با ساس آن ارتباط غزلیات بـادیوان پنجم تثبیت شده نمیتوانست. مگرقبل ازمتوجه شدن باین فهرست درمورد تحقیقات متنی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

بایستی آزمایش میشد که در آنها غزلیات (تحفة الصغر) قید گردیده یا خیر؟

برای این غایه ده نسخهٔ قلمی (در آن جمله سه کلیات، فهرست۳۸٦بفهرست ۳۸۷، فهرست ضمیمهٔ ۲۱۱۰٤ ودیوان وی)وطبع تهران انتخاب گردید .

نتایج آزمایش ۱۳۲ غزل باساس یازده منبع ازین قراراست :

تعداد گنجانیده شده در (تحفة الصغر)	تعداد عمومی غزلیات	تاریخ کتابت	نمبر مسلسل آرشیف	محل حفظ آثار قلمی لیننگراد
				کتابخانهٔ عامهٔ دولتی باسم سالتیکووه شید رینه
				» » » » » » »
۱۲۲	۱۹۹۰	۹۲٤/۱۵۱۸	فهرست ۳۸٦	لندن ــ موزیم برتانیه
۱۱۲	۱۸٦٤	۹۹۱/۱۵۸۳	فهرست ۳۸۷	لیننگراد، کتابخانه عامهٔ دولتی باسم سالتیکووه شیدرینه
۱۲٤	۱۹٦۱	۹۲۳/۱۵۱۷	«ضمیمه۲۱۱۰٤	» » » » » » »
۷۰	۱۹۵۹	۸٦۹/۱٤٦۵	پیرس ۱۰٤	» » » » » » »
۲٤	۱٤۱٦	۹۳۰/۱۵۲۳	فهرست ۳۹۱	تاشکند، انستیتوت
۱۷	۱۱۷٦	۸۷۲/۱٤٦۸	پیرس ۲۵۰	شرق‌شناسی اکادیمی علوم
۲۸	۱۳۵۰	۹۰۲/۱٤۹۷	نمبر ۲۲۱۹	ازبکستان شوروی بنام
۱۱۰	۲۱٦۹	تقریباً	نمبر ۲۱۱٤	ابوریحان بیرونی
		او اخرقرن		» » » » » » »
		۱۵وشروع		
		قرن۱٦		باکو، آثارقلمی اکادیمی علوم
۱٦٤	۱۱۹۹	۸٤۰/۱٤۳٦	۱۳۸ــم	آزربایجان شوروی
			۱۵۸۵۳	
٤٤	۱٤۵۷	۸۹۰/۱٤۸۵	فهرست ضمیمه	لندن، موزیم برتانیه
۱۰۹	۱۷۲٦		۲۲۷۰۰	طبع تهران

ازجملهٔ تمام منابع فوق آثار قلمی فهرست ۳۸٦ وفهرست ۳۸۷ ، فهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤،پیرس ۱۰٤،فهرست ضمیمه ۲۲۷۰۰وطبع تهران برای ترتیب متن انتقادی مورد توجه قرار گرفته است .ازفهرست های باقیمانده به‌عمل نیآمده است زیرادرآنهایك ثلث غزلیات دیوان (تحفة الصغر) موجود نیست.

گرچه اثرقلمی نمبر۲۱۱٤ انستیتوت شرق‌شناسی بنام ابوریحان بیرونی دارای ۱۱۰ غزل (تحفة الصغر) میباشد لاکن درآن یك تعداد ابیات نادرست ، آلوده و مغشوش بدست آمده است.

درقسمت دوم این فصل فهرستی که در ترتیب متن انتقادی جلب توجه نموده ومفصلاً ذکر میابد ،شش کلیات (نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر۱٦۲۲، وی ۱٦۹، فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷ فهرست ۳۸٦،فهرست ۳۸۷ وفهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤) ۲ دیوان منتخب (پیرس ۱۰٤،فهرست ضمیمه ۲۲۷۰۰) وطبع تهران میباشد. درین جا محض به خاصیت ممتاز ساختمانی این‌فهرست ها اشاره مینماییم. دردو کلیات (وی ۱٦۹ و فهرست ضمیمه ۵۸۰۷) که حاوی پنج دیوان‌مستقل میباشد، اشعار به ترتیب الفبا گنجانیده نشده‌است.در کلیاتهای باقیمانده (فهرست ۳۸٦،فهرست ۳۸۷ وفهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤) باآثار حماسی« (خمسه) (قران‌السعدین) (۹ سپهر) (داول‌رانی و خضرخان) (مفتاح‌الفتوح) »شاعر،محض با٤دیوان آن‌روبرو میشویم. به دیوان آخرین‌پنجم یانهایت‌الکمال درین کلیات‌اشارهٔ نشده است .

غزلیات دیوانها درقسمت جداگانهٔ آثار قلمی به ترتیب الفبای حرف آخرین مقفی‌شده،جمع آوری گردیده است بدین‌لحاظ تثبیت ارتباط این ویاآن غزل کلیات به این ویاآن دیوان ممکن نیست.

کلیات نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر۱٦۲۲ تا اندازهٔ وضع جداگانه داشته ودرآن غزلیات سه دیوان (تحفة الصغر) (وسط الحیوة) و(غرة الکمال) درداخل خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیوانهامییاید،وغزلیات به اساس الفباترتیب نگردیده است. غزلیات (بقیهٔ نقیه) این کلیات تااندازهٔ به اصول الفباتحریر گردیده، امادر آخر این اصل مراعات نشده است. ناگفته نماند، موادتحقیقی واضح ساخت که اکثرغزلیات قید شده در(بقیهٔ نقیه) اصلاً باین دیوان ارتباط ندارد. به دیوان پنجم(نهایت الکمال) نیزدرین کلیات اشارهٔ نرفته است. درین کلیات علاوه بردیوانهاواشعار (خمسه) ،دیگرآثار امیرخسرودهلوی نیز قیدشده است. وبه کلیات مکملی مانند آن در ۱۷ فهرست حفظ کتب کشورهای خارجی برنخوردیم. این فهرست یکی از قدیمی ترین کلیات شاعر میباشد. اثر قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲، ۱۵۵ سال بعداز قوت امیرخسرودهلوی خطاطی شده است .

قسمت اساسی و مهم غزلیات دو دیوان منتخب (پیرس۱۰٤، فهرست ضمیمه۲۲۷۰۰) به ترتیب الفبابقید تحریردرآمده است . آنهانیز چند قصیده، قطعه ورباعیات رادارا میباشند. در وقت تشریح منابع، توجه باخصوص ولازمهٔ درموردامـلای آن شده است. بامقایسه به تعداد عمومی غزلیات پنج دیوان قلمی(فهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤، فهرست ۳۸٦، فهرست۳۸۷، پیرس۱۰٤ وفهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷) وطبع تهران تابلوی لازمهٔ آورده شده است درین تابلونتیجهٔ تعداد معین غزلیات به ترتیب الفبانشانداده شده یعنی به حرف آخرین عربی که قافیهٔ شعربر آن استوار گردیده است.

درشش مؤخذیکه غزلیات آن به ترتیب الفباگرفته شده، غزلیاتیکه به حـروف پ،ث، ح، خ، ذ، ژ، ص، ض، ط به پایان برسد، ظاهر نگردیده است. بامقایسهٔ غزلیات واضح گردید که غزلیاتیکه به حرف دال ختم میشوند(بحساب ماتا۷۰۰ غزل میرسد). درین فصل نمونهٔ فوتو کاپی آثار قلمی استفاده شده ضمیمه شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل دوم

درین فصل دفاع کنندهٔ دکتورا، ازاصلی که برای ترتیب متن انتقادی غزلیات (تحفة الصغر) درپیش گرفته، بحث میکند. وفهرست‌های استفاده شده به‌ترتیب ابجد نشانی شده است.

آ-نسخه قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر۱٦۲۲ــ ۱

ب - وی　　۱٦۹ -۲

ج - فهرست ضمیمه　　۲۵۸۰۷ -۳

د - فهرست ضمیمه　　۲۱۱۰٤ -٤

ه - فهرست　　۳۸٦ -۵

و - فهرست　　۳۸۷ -٦

ز - پیرس　　۱۰٤ -۷

ح - فهرست ضمیمه　　۲۲۷۰۰ -۸

ط - طبع تهران　　-۹

غزلیات به ترتیب الفبا قرار گرفته وبه اعداد عربی شماره گذاری شده است. (اعداد در وسط صفحه، قبل از آغاز هرغزل تحریرشده است) برای هرغزل عدد جداگانهٔ دارای اصوات علیحدهٔ استعمال شده است، و آنها بعد از آن لغت و یا ربطیهٔ که دارای مفاهیم مختلف میباشد، می‌آید. و اگر در متن لغات دارای مفاهیم مختلف زیاد بوده وپیش آوند آن بر تاریکی آن روشنی می‌آندازد پس در آن چوکات، لغت مشابه ویا متحد آن که قبل از لغات دارای مفاهیم مختلف می‌آید، جاداده میشود درچوکات (. . . این غزل را فقط . . . دارند . . . این غزل راندارد (ندارند) درمرحلهٔ اول به‌اینکه آیادرفهرست، این غزل وجوددارد یاخیر؟ اشاره شده است. ومتن ومفاهیم مختلف آن به شکل امروزی داده شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وشکل سابقهٔ لغات (نوشتن ویرانه) وامثال آن وضع آن (نبشتن ، بیرا نه) مانده است . بعداز لغاتیکه به (صامت) ختم میشود، تجدید (یای نکره)، (یای وحدت)، (یای اشارت) وختم کلمهٔ مفرد مخاطب بامطابقت مفهوم متن صورت میگیرد :

همچنان تجدید کلمات پ، چ ، گ مطابق با موضوع متن . همچنان مؤلف پابندی کاملی به اصل ضرورت مطابقت در ترتیب متن انتقادی داشته است . مگر در چوکات مفاهیم مختلف ، اشارهٔ به فرق املایی فهرستها نشده است ونافهمیده تحریفی درجریان نقل اتوماتیکی آن (فروگذاشت ، فراموشی نقطه‌ها وحروف) رخ داده وازعدم توجه کلمهٔ ربطیهٔ (است) بعضاً با (الف) و بعضاً (بدون الف) در بیت دوم وردیفهای مابعد آمده واصلاحات خودسرانهٔ ازطرف شخص کاتب محلی صورت گرفته است :

اشکال ذیل نیز ترتیب نشده است

متن انتقادی	فهرست‌ها	اشکال تثبیت نشده
طراز	و	تراز
کژ	ب ، ز ، ط	کج
ترانه	ج	طرانه
غلطیدن	ط	غلتیدن
آیین، آیینه	ط	آئین، آئینه
ازو، برو، کزو، ازین، مرین، اندرین، درین .	ط	ازاو، براو، کزاو، ازلین، مرین، اندراین، دراین .

تبصره : درنسخ قلمی تقریباً حدی برای استعمال (خاستن وخواستن) وجودندارد : بدون آن متن انتقادی غزلیات (تحفته الصغر) که در ۲۳۰ صفحه به قید تحریر درآمده است متعقیب میشود . متن فوق توسط الکتروگرافی تکثیر یافته است. درین فصل منابع استفاده شدهٔ ۱۳۲ غزل (تحفة الصغر) قید گردیده و در عین حال وزن وبحر ۱۳۲ غزل گرفته شده است .

قسمت آخر فصل وقف انتقادمتن شده ودفاع کنندهٔ دکتوررا دروقت تهیهٔ غزلیات (تحفةالصغر) بهرفهرست به نظر انتقادی پیش آمده و پرنسیب انتقادی فعال را درنظرداشته است .

نسخ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲، وی ۱٦۹، وفهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷ باساس متن انتقادی ترتیب گردیده و از آن جمله نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲ (منشأ هندی) بحیث نسخهٔ قابل اعتبار و فهرست قابل اتکایی مورداستفاده قرار داده شد .

مطالعهٔ آثار قلمی فوق الذکر واضح ساخت که متن آنها (مخصوصاً نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲) نزدیکی زیادی به اثر مؤلف داشته وحقایق ذیل درزمینه شاهد مدعا شده میتواند .

۱ ـ تخلص شاعر جوانی بنام (سلطانی) در بعضی از آثار اول او به نظر میرسد و درین اشعار محفوظ مانده است .

اندر آن آرزوست سلطانی
که شبی در برت قرار کند (۱۹)

ولی در فهرست د ،ه ،و ،ط تخلص سلطانی بقرار شعر ذیل به تخلص (خسرو) مبدل شده است:

اندر آن آرزوست خسرو نیز
که شبی در برت قرار کند

ویادرمقطع سطراول غزل ۱۰۵ :

صبحدم بوی زلف خود به سلطانی فرست
ملك افریدون وخاقان برگدایی تازه کن (۱۸۷)

درفهرست د،ه ،و ،ط چنین به نظرمیرسد :

صبحدم بویی ز زلف خود سوی خسروفرست

(c) ketabton.com: The Digital Library

درزیرمتن پنج ، تخلص خسرو نیز بعوض (سلطانی)۲۰ آورده شده‌است.

۲ ـ باستثنای نسخ قلمی آ ، ب ، ج در باقی فهرست ها ۱٤ غزل بدون تخلص به غزلیات‌دارای تخلص (خسرو) درآورده شده است ،مثلاً بیت :

د ر غمت از نـالـه وفـریـاد مـن
شب‌نخسبد هر کجـا همسایه ثیست

ویا : آیی چونزد منن چه‌خوش آید مرازتو
آن گفتن‌خوش آمدی وخه ۲۱چگونه‌یی (۲۰۸)

ا ــ ط : آمدی ای مه

گرچه درمتن انتقادی ۲۵ غزل(نمبر ٦، ۱٤، ۲۲، ۲٤، ۲٦، ۲۷، ۳۰، ۳٦، ۳۸، ۳۹، ٤۲، ۵۲، ۵۵، ٦۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸٦، ۹۱، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲٦، ۱۳۰) بدون تخلص قیدگردیده ولی درتمام فهرستهای متباقی ۱۱غزل‌بدون تخلص نیزموجودمیباشد .

۳ ـ درنسخ قلمی‌معتبر آ ،ب ، ج فروگذاشت غزلیات‌نسبت‌به فهرستهای‌دیگرتا اندازهٔزیاد ، کمتراست .

آ ـ ۱۰ بیت	د ـ ۵۹ بیت	ز ـ ۵۰ بیت
ب ـ ۲٤ بیت	ه ـ ۵۳ بیت	ح ـ ٤۳ بیت
ج ـ ۳۵ بیت	و ـ ٦٦ بیت	ط ـ ۷۹ بیت

٤ ـ ممکن‌است‌به تنا سب آوب درفهرستهای د،ه ، و، ز، ح وطبع‌تهران تباین متنی ازنفهمیدن‌متن‌اصلی و یاغلط خوانی‌عرض‌وجود نموده‌باشد . چنانچه‌این‌بیت‌نیز بهمین دلیل‌مبتلا به‌تغییر گردیده است :

هرشب‌ازدست غمت دیده ودل خون شودم
وانـگه‌از هر مژه زابت شده بیرون شودم

درمصرع دوم‌این بیت‌زابت (طوریکه‌میدانیم‌از«از آب‌تو» گرفته‌شده‌است) برای

اکثر کاتبان مشکلاتی ببار آورده و از آن لحاظ وضعی را بوجود آورده است :

زورق ـ ه ، و　　روزن ـ د　　راوق ـ ط

هرچند کاتبان اصلاحاتی به زعم خویش بعمل آورده اند، باآنهم موفقیت آمیز نبوده ومطلب را نمیرساند. بنابر آن ترجیح داده شدتادو نسخهٔ خطی آ ـ ب مطالعه شود .

۵ـ صرف و نحو خاص لسان عصر امیر خسرو دهلوی ۲۲ در نسخه های آ ـ ب ـ ج و بعضاً ز ـ ح محفوظ مانده است. در دفاعیهٔ رساله برای تجسم این خاصیت باآوردن کلمهٔ (در) که در د، ه، و و طبع تهران به (بایابر) مبدل گردیده است، مثالهای ذیل آورده شده است.

٦ـ به شهادت قدیمی تلاین کلیات (آ) غزلیات اولی امیر خسرو دهلوی از لحاظ تکرار اشکال شعری بسیار غنی میباشد . مگر در اکثر فهرستها از ین هنر مکرراً تخطی بعمل آمده است . بطور مثال :

حاجت این است که من بردر تو کشته شوم

هیچگه حاجت این کشته روا خواهدشد (۷۹)

کلمهٔ (کشته) در مصرع دوم در ب ـ ج به کلمهٔ (عاقبت) و در د ـ ه ـ و ـ ط به کلمهٔ (خسته) تبدیل شده است . درمثال زیر :

دل ببستی به جنگجویی و بس

خوگرفتی به تنگخویی وبس (۱۳۵)

که بوسیلهٔ مابه (تندخویی) تبدیل شده بود. زیرا کلمات جنگجویی ، تنگخویی صدای هم آهنگ دارند . و باین اساس بامراجعه به اثر قلمی (آ) قدرت شاعر از قبول صدمه امان یافت .

گرچه از (کلیات آ) بحیث فهرست انکایی استفاده شده است، ولی آنهم از خطأ وغلطی مبری نمیباشد :

ازروی حقیقت باید گفت که در کلیات (آ) تغییرات قصدی تقریباً وجود نداشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

ومحض اغلاط تخنیکی یعنی کمبود نقطه ها، فرو گذاشت نقطه ها، کلمات وابیات به‌نظر میرسد.

بعضاً در کلمات (آ) و همچنان ب، ج مطلبی از لحاظ بیان منطقی به شکل ناقانع کنندهٔ عرض وجود میکند.

دلم چورشتهٔ قندیل از آتش رخ خویش
بسوختی وبه محراب ابروان آویخت

در فهرست آ- ب -ج لغت (رشته) مصرع اول به کلمهٔ (شیشه) تبدیل شده که نسبت ازبین رفتن مفهوم منطقی آن، بآن موافقت شده نمیتواند.

دروقت ترتیب متن انتقادی یك بیت ۲۳ غلطی در تمام فهرست ها به نظر رسید که تهیه کنندهٔ متن انتقادی خود را مجبور به اصلاح آن دانست و آن اینکه:

هنوز از زلف اوداری پریشانی دل خسرو
ترا کاریست سهل ونیست چندان کردنی چیزی (۲۱۷)

مصرع اول این بیت (غزل ۱۲٤) باعلاوه کردن (ی) بر پریشان اصلاح گردیده است.

باین ترتیب این اشاعه کنندهٔ رساله توجه زیادی برای تهیهٔ آن مبذول داشته، تا از لحاظ شعری، مؤثق بودن، جریان منطقی شعری، هنرمندی شاعر وهمچنان از لحاظ اساسات لسانی و تاریخی، متن انتقادی شمرده شده بتواند.

پایان

دوران ما از عصر امیر خسرو دهلوی ٦ قرن از هم جدا میسازد. درین مدت تعداد کثیری کاتبان، خطاطان مشهور و شیفته گان اشعار امیر خسرو دهلوی آنقدر بر تعداد نسخ قلمی آثار او افزوده اند که این آثار در اکثر کشور ها نفوذ یافت و بهر تناسبی که آثار شاعر پاکنویس شد بهمان تناسب و باثر قصور پاکنویس کنندگان، میراث ادبی شاعر چه از لحاظ مطلب وچه از نگاه حجم صدمه دید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حتی باساس منابع قرن ۱۵ پراگندگی اشعار ارثی امیرخسرو وغایب بودن تعدادزیادی ازغزلیات او تائید میگردد . باساس دیوان دولت شاه سمرقندی (علما نمیتوانستند دیوان امیرخسرو را ترتیب دهند .

لذا سلطان سعید بایسنقر برای جمع آوری اشعار امیرخسرو توجه زیادی مبذول داشته وباین وسیله توانست درحدود ۱۲۰،۰۰۰ دوبیتی را بدست بیآورد .

بعداً درحدود ۲۰۰۰ دوبیتی را ازغزلیات امیرخسرو بدست آورده ومتیقن شد که جمع آوری غزلیات امیرخسرو دهلوی آرزو بیست ناممکن (۲٤) .

امیرعلی شیرنوایی نیز درعهد خویش اشاره نموده که گرچه (خمسه) ودیگر آثار امیرخسرو کاملاً محفوظ مانده است، مگر ٤ دیوان او موجود نمیباشد(۲۵). درحقیقت درتمام آثار قلمی، دیوان وکلمات امیرخسرو که تاعصر ما رسیده است کمبود زیادی درتعداد غزلیات وتغییر متون ومغشوشی دراشعار او به مشاهده رسیده است .

آشنائی بابزرگترین ذخایر کتب اتحاد شوروی وذخایر کتب قلمی کشورهای خارجی واضح ساخت که جمع بودن پنج دیوان مستقل امیرخسرو دریك جلد کمتر به نظر میرسد .

گرچه درفهرست جداگانهٔ چهار دیوان او وجود دارد ولی نسخهٔ قلمی جداگانهٔ (تحفة الصغر) دیده نشده است . فهرست های که درآنها غزلیات به ترتیب الفبا جاداده شده باشد ، زیاد تر به نظر میخورد .

بادر نظر داشتن انتشار دیوانی که اشعار آن به ترتیب الفبا در آن قید شده باشد ، باین نتیجه رسیدیم که درزمان زنده بودن امیرخسرو دهلوی، اصلاً چنین اصولی درشرق وجود نداشت وبرای اثبات این قول منابع قیمت دار ذیل دلیل خوبی شده میتواند :

۱ : ترتیب اشعار از روی الفبا و برابری قافیه (آخرین حرف هر بیت) از سال ۱۳۳٤ع (۸سال بعد ازفوت امیرخسرو) پس از تحریر دیوان سعدی(۲٦) درایران آغاز یافت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲: قرار تائید حمید سلیمان، ترتیب غزلیات در دیوان باساس الفبا، مخصوصاً بعد از حافظ(۲۷)شیوع یافت .

۳: درفهرست اشعار سعدی(۲۸)درسال ۱۳۲۱/۷۲۲ش ودر اثر قلمی (عمر المهاره«۲۹» مرتبهٔ سال ۱۳٤٦ ترتیب الفبا به نظر نمیخورد .

نامرتب بودن متن و تفاوت فاحش تعداد غزلیات، حاکیست که دیوانی باین پرنسیپ ازطرف مؤلف آن تحریر نیافته و محض شخص دیگری آنرا ازروی موادپنج دیوان (تحفة الصغر)، (وسط الحیوة)، (غرة الکمال)، (بقیهٔ نقیه) و (نهایت الکمال) جمع آوری نموده است .

اگر این حقیقت رادر نظر بگیریم که وزن وبحر غزلیات امیر خسرو بعداز فرمان سلطان حسین بایقراء (۳۰)شروع میشود، این را نیز تخمین کرده میتوانیم که غزلیات کلیاتی مانند (فهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤، فهرست ۳۸٦ وفهرست ۳۸۷) دارای وزن وبحر بوده وفهرست مربوط به آن درسال ۱۳٦۹ پس از برسر اقتدار آمدن سلطان حسین درهرات کتابت شده است.

مقابلهٔ غزلیات کلیات (فهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤، فهرست ۳۸٦ وفهرست ۳۸۷) دارای ترتیب الفباء باآثار قلمی وی ۱٦۹، فهرست ضمیمه ۲۵۸۰۷ که هر کدام آن حاوی پنج دیوان مستقل میباشد، واضح ساخت که بسی ازغزلیات شاعر بقید پنج دیوان (تحفة الصغر)، (وسط الحیوة)، (عزة الکمال)، (قیهٔ نقیه) و (نهایت الکمال) نیآمده است. بدین ترتیب امیرخسرو دارای دیوان ششم نیز بوده که شیوه، ترتیب و حجم آنرا درسایهٔ تحقیقات آینده میتوان تثبیت کرد.

باساس کلیاتیکه غزلیات شاعر در آن به ترتیب الفباقید گردیده ، معلوم میشود که آثار مرشد بزرگ امیرخسرو دارای ۲۰۰۰ غزل میباشد .

درجریان مطالعهٔ انتقادی ۱۳۲ غزل (تحفة الصغر) واضح گردید که تخلص

سلطانی بدون قیدی به (خسرو) تبدیل‌شده، ۱۶۳ غزل فراموش و ۱۴ دوبیتی بدیگر غزلیات ضم‌شده است.

ازجملهٔ ۱۳۲ غزل، ۸۰ آن دارای تخلص (خسرو)، ۲۰ غزل آن دارای تخلص (سلطانی) و ۲۵ آن بدون تخلص میباشد. در ۹۹ غزل تخلص درمقطع آمده و در ۸ بیت دیگر تخلص در یك بیت (قبل از آخر) قیدشده است.

تعداد ابیات درغزلیات ازین قرار است:

تعداد ابیات	ـ	تعداد غزلیات
٤	ـ	۲
۱۷	ـ	٥
۲٤	ـ	٦
٤۲	ـ	۷
۱٥	ـ	۸
۲۱	ـ	۹
٥	ـ	۱۰
٥	ـ	۱۱
۱	ـ	۱۲

باعطف توجه به نزدیکی متن فهرست‌های استفاده شده، آنهارا بدین ترتیب طبقه بندی کرده میتوانم:

۱ ـ نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمه نمبر ۱٦۲۲
فهرست ضمیمه ۲٥۸۰۷
وی ۱٦۹

۲ ـ فهرست ضمیمه ۲۱۱۰٤
فهرست ۳۸٦
فهرست ۳۸۷

۳ ـ بیرس ۱۰٤
فهرست ضمیمه ۲۲۷۰۰ طبع تهران

درخاتمه اظهار امید میکنم که متن غزلیات تهیه شدهٔ (تحفة‌الصغر) باساس آثار قلمی قرون ۱٥ و ۱٦ مشابه ترین آثاری بامتن تحریر شدهٔ مؤلف باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشریح عمومی پاورقیها

۱ ــ انستیتوت شرق شناسی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی صفحه ۲۸٦ نسخه قلمی آ. م میرزایف رودکی چاپ سال ۱۹٦۸ تحت نمبر ٤٥۹٦ آرشیف

۲ ــ یونیورستی دولتی لیننگراد بنام ژدانوف . نسخهٔ قلمی ۹٤ . ضمیمه نمبر ۱٦۲۲ لست ۳٥۰ ب

۳ ــ حکم قلمی لست ۳ ب

٤ ــ انستیتوت شرق شناسی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی نسخهٔ قلمی ٤۲۸ آ، ضمیمهٔ نمبر ۱۳۳۱

٥ ــ در مورد امیرخسرو مراجعه شود به « تزدکتورای مؤلف ــ قسمتهای از اشعار حماسی امیرخسرو دهلوی بنام (باغهای بهشت ناول سیاه) چاپ ۱۹٤٥ مسکو اثر آ . آ. ستاریکوف ــ اشعار (خسرووشیرین) نظامی گنجوی همنام امیرخسرو دهلوی چاپ ۱۹٥۷ مسکو اثر گ . ی.علیف ـ خسرو دهلوی و داستان او (دوالرانی- خضرخان) چاپ سال ۱۹٥۸ ستالین آباد اثر م . بقایف ــ اشعار (مجنون ولیلی) امیرخسرو دهلوی چاپ سال ۱۹٦٤ باکو اثرت .آ. مگیراموف ــ متن تحقیقی (اشعار شصت بهشت) امیرخسرو دهلوی چاپ سال ۱۹۲۸ تاشکند اثر ج . افتخار. حضرت امیرخسرو دهلوی ص ۱۱۰ چاپ سال ۱۹۲۷ بمبئی اثر محمد حبیب . حیات و آثار امرخسرو ص ۲٦۲ طبع د وم سال ۱۹٦۲ لاهور اثر محمد واحد میرزا . محمد ابراهیم خلیل ، شرح مختصر احوال و آثار امیرخسرو ، کابل ، سال ۱۳٤۰ ش ص ۱۰۳ »

٦ ــ بعضی از محققین آثار امیرخسرو ، بامحسوب نمودن تاج الدین زاهد بحیث برادر خورد امیرخسرو ، خاطر نشان میسازند که در آخر اشعار (مجنون ولیلی) شاعر عزادار مادر و برادر خورد خود (تاج الدین زاهد) بود که در یك هفته فوت شده

بودند . ولی این موضوع ازحقیقت دورخواهدبود ،زیرا درشروع فصل آخرین (مجنون‌ولیلی)اشارهٔ به‌اسم برادرخوردمتوفی شاعرباسم‌حسام‌الدین‌شده است (متن انتقادی ت۰آ. ماگیراموف بـر مجنون ولیلی امیر خسرو دهلوی طبع سال ۱۹٦٤ مسکو ص ۲٦۳) ۰ باساس شهادت منابعی ، امیر خسرو باسم علی‌شاه وحسام‌الدین کوتلوگ دوبرادرداشت و محض یك احتمال‌باقی‌میماند که تاج‌الدین زاهددوست امیر خسرو بوده وطوریکه معلوم میشود در شعرید طـولایـی داشته وگمان میرود ازینکه موارد ومفاهیم مختلفهٔ کلمهٔ (برادر) ازنظردورمانده‌این سهورخ داده‌است.

۷ــ نسخهٔ‌قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲

۸ ــ درنسخ قلمی که ماازآن استفاده‌کرده‌ایم اشارهٔ به‌وقت وزمان تـرتیب دیـوان دوم نشده است . اگرزمان ترتیب دیـوانهای اول ودوم را درنظر بگیریم بـایـن نتیجه میرسیم که در دیوان دوم آثاری قیدگردیده که بین سنین ۲۰ تا ۳٤ ازطرف شاعر سرایـده شده باشد .

۹ــ نسخهٔ قلمی ۰۹٤ ضمیمهٔ نمبر ۱٦۲۲ لیننگراد ۳۵۹ ب

۱۰ ــ حکم قلمی لیننگراد ٦۰٦ ب

۱۱ ــ آ۰کریمسکی حکم ص ۸٤

۱۲ـشاعر درمقدمهٔ دیوان سوم خویش مینویسدکه (تا حال هیچ یك از امرای سخن را سه دیوان نبوده است) رجوع شود به نسخهٔ قلمی۰۹٤ ضمیمه نمبر۱٦۲۲ لیننگراد ۳٤۸ ب

۱۳ ــ راجع به سه نسخهٔ قلمی : رجوع باثرریو.چ . کتالـوگ منوسکـرپس فارسی دربریتش موزیم ۱۸۸۱ ج ۲ ص ٦۱۳و٦۱٤.

۱٤ ــ درصفحهٔ (۳۳ـ ۷٤) تـزدکتورا بـه مطلع ۲٤۳ غـزل ومـوقعیت آنهـا (یعنی لست ودیوان مربوط) درمنابع اشاره شده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۵ ــ دولت شاه سمرقندی ، تذکرة‌الشعرا، بتحقیق و تصحیحی محمدعباسی، تهران ، ۱۳۳۷ ، ص ۲٦۸ ــ ۲٦۹

۱٦ــ لیتنگراد: نسخهٔ قلمی۹٤ . ضمیمه‌نمبر۱٦۲۲ ،٥۳٦ ب ــ ٥۳۷آ، وی ۱٦۹ ، ۱۷۲ ب ، دوشنبه : ادارهٔ شرق شناسی اکادیمی علوم تاجکستان شوروی ضمیمه نمبر٥۳۷ ، ۲۱۰ ــ ۲۱۱ آ

۱۷ ــ برای جلوگیری‌ازبروزسوء تفاهم نوشتن الف به عدد یك: الف‌رابه‌عدد یك‌وعلاوه کردن(مد) (آ) مینویسیم .

۱۸ ــ ازبرکت همین آثارقلمی ، غزلیات دیوان (تحفة الصغر) تثبیت‌گردیده است .

۱۹ ــ دربین قوس ، صفحهٔ متن انتقادی قید شده است .

۲۰ ــ متن انتقادی‌غزلیات تحت نمرات ۱۲ ، ۸۷ ، ۱۰۱، ۱۱۰ ، ۱۱۸ .

۲۱ ــ درطبع تهران (راجع به مهتاب)

۲۲ ــ معلومات مربوط به‌خصوصیات دورهٔ کلاسیك زبان فارسی ازمنابع ذیل بدست آورده شده :

بهارمحمد تقی ،سبك شناسی یا تاریخ تطورنثرفارسی ، چاپ دوم، جلد اول ، تهران ، ۱۳۳۷ ، ص ۳۳۳ ــ ۳٤۳ ، ۳۸۸ ــ ۳۹٤، ۳۹۷ ــ ٤۰۳

ر ۰ م علیف (گلستان) سعدی و متن انتقادی (یــاد داشتهای علمی انستیتوت شرق شناسی اکادیمی علوم اتحادشوروی ، مسکو ــجلد ۱۹ ص ۱۰۸ ــ۱۲۳) ،ج. افتخارــ متن انتقادی و تحقیقی براشعار(شصت بهشت)امیرخسرودهلوی ، ورسالهٔ مؤلف ،طبع سال ۱۹٦۸ ، ص ۲۲ ــ ۲٦

۲۳ ــ این طرزاصلاح را درین جاتحت عنوان (اصلاح قیاسی) یاد میکنیم .

۲٤ ــ دولت شاه سمرقندی ، ۰۰۰ ص ۲٦۷

۲۵ ــ علی شیر نوایی . خزائن المعانی ، ناشر حمید سلیمان تاشکند سال ۱۹۵۹ جلد اول بیت ۱۱

۲۶ ــ ر . م . علییف ـ مشکل گردآوری ارث شعری سعدی شیرازی ـ رسالهٔ دفاعیهٔ دکتورا ، باکوسال ۱۹۶۸ ص ۲۰ ــ ۲۲

۲۷ ــ حمید سلیمان ـ تحقیق متون عشقی علی شیر نوایی، رسالهٔ دفاعیهٔ دکتورا، تاشکند سال ۱۹۶۱ ص ۲۲

۲۸ ــ انستیتوت شرق‌شناسی اکادیمی علوم از بکستان شوروی، ضمیمهٔ نمبر ۲۲۱۱.

۲۹ ــ ئی . یو کراچ کوفسکی ــ آثار منتخب ، جلد ۲ ص ۱۶۹ ــ ۱۸۲ مسکو، لیننگراد سال ۱۹۵۶ نمونه ها دیده شود .

۳۰ ــ علی شیر نوایی آثارلر، تاشکند سال ۱۹۶۷ ــ جلد ۱۴ بیت ۱۳۵ ــ ۱۳۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب دری در سرزمین های دیگر

اشعاری ازشاعران ایران

جوانی برباد رفته

شکست‌جام طرب‌چون می‌شباب‌نماند — که ماه نیز نماند چو آفتاب نماند
زمانه‌دردل من جای غصه هم نگذاشت — فغان‌که‌جغد هم آخردرین‌خراب‌نماند
زچاك سینه ، دل مرده ام برون آرید — که هیچ چیز دراوغیر اضطراب نماند
ازآن زمان که‌مرا عشق کارفرمانیست — نشان‌زهستی‌من‌غیرخورد‌وخواب‌نماند
زبسکه بررخم ابواب مردمی بستند — دماغ صحبت خلقم بهیچ باب نماند
بوادی که دراین خشکسال آمده ام — چه‌جای‌آب که‌نقشی‌هم‌ازسراب نماند
قوی‌برون‌زدوعضوضعیف‌چیزی‌نیست — نماند بحر قوی پنجه‌چون حباب نماند
ازآن دمی که زسرنشهٔ جوانی رفت — فغان که‌دردسری‌بیش درشراب‌نماند
درین سرای چوآن طوطی نوآموزم — که‌باکسم‌بجزازخویشتن‌خطاب نماند
بغیرعمر که‌چون برق‌وباددرگذرست — نماند رهرودیگر که ازشتاب نماند
همین‌گناه مرابس که باهزارگناه — زبیم نفس بدم بیمی از حساب نماند

«امیر» اول عزیزان چنان زمن‌گردید
که یك رفیق شفیقم بجز کتاب نماند

«امیری فیروزکوهی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندیشهٔ باطل

درپیش بیدردان چرافریاد بیحاصل کنم ؟
گرشکوه ای دارم زدل با یارصاحبدل کنم
در پرده سوزم همچو گل درسینه جوشم همچو مل
من شمع رسوا نیستم تاگریه درمحفل کنم
اول کنم اندیشه ای تا برگزینم پیشه ای
آخربیك پیمانه می اندیشه را باطل کنم
زانرو ستانم جام را آن مایهٔ آرام را
تاخویشتن رالحظه ای ازخویشتن غافل کنم
ازگل شنیدم بوی اومستانه رفتم رسوی او
تاچون غبار کوی اودر کوی جان منزل کنم
روشنگری افلاکیم ، چون آفتاب ازپاکیم
خاکی نیم، تاخویش را، سرگرم آب وگل کنم
غرق تمنای توام ، موجی زدریای توام
من نخل سرکش نیستم، تاخانه درساحل کنم
دانم که آن سروسهی ازدل ندارد آگهی
چند ازغم دل چون رهی فریاد بیحاصل کنم

«رهی معیری»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناگفته ها

چند پرسی زچه لب بستم از گفت وشنـــود
رازدل چون نتوان گفت زگفتار چـه سـود ؟
سخن بیهده سرمایـهٔ فخـرمـن وتسـت
بس کنم کان گره از کاردل ، من نـگشـود
نکته ها دارم زآنهاکه نباید بـه بیـان
نغمه هادانم زآنهاکه نگنجد بـه سـرود
عالمی هست درآن سوی بیان سخت فـراخ
که سخنور رهی آ نجا نتوانـد پیمـود
زیروبم هاست درآن نغمه کزانجا شنـوم
که نه درپردهٔ چنگست ونـه درپـردهٔ رود
دلبرانند بدآنجا تنشـان همچـو بخـار
که برخ همچوشرارند وبـه گیسـوچون دود
سخن خاکی گردم زند آنجـا نـاگـاه
ازتـن ایشان نی تـار بمـانـد نـی پـود
انده وشادی ورنج وخوشی وخنـده واشـك
چون زبند تورهاگشت درآنـجاآ سـود
آن شکرخنده که دی برخ جانـان دیـدی
اینك افسوس کنـان رفت و درآن گوشـه غنود

و آن غم دوش که امروز از آن یادت نیست
از تو دور اکنون بنشسته در آنجا خشنود
از فلک گرم همی تا بد خورشید سخن
برزمین نرم همی بارد باران سرود

• • •

من در آن عالم گه گاه همین یابم بار
خرما آنکه همه عمر رهش زان سو بود
سخن از شوق به دامان من آویزد گاه
که مرا کاش در آن بزم توان راه نمود
نیم ره نامده آید به فغان کاین چه رهست
پایم از کار فروماند وتوانم فرسود
من ورا گرم بخوانم که فراز آی فراز
سخن آواز برا رد که فرود آی فرود
نغمه آنست که در پردهٔ این چنگ فسرد
نکته آنست که از دل سوی لب ره نگشود
ای که این جامه بخوانی وبدانی رازم
گر از آنجا خبرت هست زمن برتو درود

«دکتر خانلری»

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگاه آشنا

زچشمی که چون چشمهٔ آرزو ست
پرآشوب و افسو نگرو دلرباست ،
بسوی من آید نگاهی زدو ر
نگاهی که باجان من آشناست.

تو گویی که برپشت برق نگاه
نشانیده امواج شوق و امید.
که باز این دل مرده جانی گرفت
سراسیمه گردید و درخون تپید .

نگاهی سبکبال ترازنسیم ،
روان بخش و جان پرو ر ودلفروز.
برآرد زخاکسترعشق من
شراری که گرم است و روشن هنوز.

یکی نغمه جو شد همآغوش ناز
در آن پرفسون چشم رازآشیان
توگویی نهفته است درآن دوچشم
نواهای خاموش سرگشتگان

زچشمی که نتوانم آنراشناخت
بسویم فرستاده آید نگاه،

تو گویی که آن نغمهٔ موسیقی است
که خاموش مانده است از دیرگاه.

از آن دو رُاین یار بیگانه کیست
که دزدیده درروی من بنگرد
چو مهتاب پائیز غمگین و سرد
که بر روی زرد چمن بنگرد.

بسوی من آید نگاهی زدور
زچشمی که چون چشمهٔ آرزوست
قدم می‌نهم پیش اندیشناك،
خدایا! چه می‌بینم؟... این چشم اوست

«ه. ا. سایه»

(c) ketabton.com: The Digital Library

کودك یتیم

ای کودك یتیم! براین گور بی‌نشان
باروی زرد و دیدهٔ گریان چه میکنی ؟
خفته است مادر تو دراین خوابگاه امن
این خواب رابه ناله پریشان چه میکنی ؟

این اولین شبی‌است که آسوده خفته است
خوابش زصد خیال پریشان نمیشود
دیگر دلش زوحشت کابوسهای تلخ
دراین شب سیاه هراسان نمیشود

باظلمت آشناست که شمع حیات او
میسوخت درخموشی و تابندگی نداشت
بیند کنون به بستر گورسیاه خویش
آن خواب راحتی که دراین زندگی نداشت

اورفت و کس بغیرتوازرفتنش نسوخت
اومرد و کس بجزتوزمرگش خبرنشد
درماتم کسی که همه عمرمیگریست
چشمی بغیرچشم تو ازاشك ترنشد

غوغامکن زشیون وزاری بمرگ او
زیرا که دردلش بجزاین آرزو نبود
آن دخمه ای که عمرتباهش دراوگذشت
روشن تروفراخ تراز گوراو نبود

(c) ketabton.com: The Digital Library

چشمش باین سیاهی پر وحشت آشنا ست
چون روزگار تیرهٔ او غیر شب ندا شت
آرام اگر بسردی این گور خفته است
آنروز کی گذشت؟ که بیچاره تب ندا شت!

داری بیاد آنهمه حسرت که میکشید
تا ننگرد بتلخی حسرت کشیدنت؟
با آنکه غیر رنج ازاین زندگی ندید
اما نداشت طاقت رنجور دیدنت ؟

فریاد میزدی تو که «مادر! گرسنه‌ام»
میخواست تا زپارهٔ دل نان دهد ترا
دردی اگر بجان تو آسیب میرساند
میداد جان که بار دگر جان دهد ترا

اشك ترا زدیده کجا پاك میکند
او مرده است و بیخبر از آه و زاریت
لرزد میان گور دل نامراد او
بیند اگر بماتم خود اشکباریت

آسوده گشت خاطرش از درد زندگی
چون پا ازاین جهان به محیط فنا گذا شت
امادراین زمانهٔ پر ماجرا ترا
تنها برای درد کشیدن بجا گذاشت

برسرزدن بمرگ مصیبت کشان خطا ست
نفرین باین جهان پر از نوش و نیش کن
ای کودك یتیم اگر گریه میکنی
بر روزگار تلخ و پریشان خویش کن

«ابوالحسن ورزی»

(c) ketabton.com: The Digital Library

تالیف : کریستوفر . ار . ریسک
پوهنتون هاروارد

مترجم : پوهیالی سید خلیل الله هاشمیان

نقد درامه

-۴-

بخش دوم

ساختمان دراماتیک

مفهوم ساختمان یاترکیب به موضوع تشکیلات یاسازمان کلی یك اثر ادبی دلالت مینماید . یعنی وقتی بخواهیم ساختمان و ترکیب یك اثرادبی را توصیف نماییم درحقیقت ازطرح کامل و پلان آن اثرتلخیصی ارائه‌مینماییم. بنابرآن، تحلیل ترکیب یك اثرادبی فقط ازدوطریق میسراست : اینکه کار تحلیل را با تشریح نکات عمدهٔ روشی شروع کنیم که بقرار آن نمایشنامه ترتیب شده است و آنگهی دلایلی اقامه نماییم که چرانویسندهٔ نمایشنامه برای بهم پیوستن رویدادها وواقعات نمایشنامه روش خاصی رادرپیش گرفته است . یا اینکه ترکیب یك اثررا از لحاظ سود مندی وموثریت واقعی آن موردارزیابی قراربدهیم .

ساختمان وترکیب تراژیدی کلاسیکی (۱)

یکی ازمسلطترین تیوری هادربارهٔ ترکیب وساختمان آن کلاسیك و باستان

---

(۱) منظور از تراژیدی کلاسیکی چگونگی ساختمان وترکیب تراژیدی های یونان باستان است . مترجم

است. راجع به آثار تراژیدی ، از آنجاییکه تراژیدی با مغایرت و ناسازگاری سروکاردارد، نقاد آن باستان چنین نمایشنامه هارابه مثابهٔ بستن وگشودن گره ها و عقده ها می پنداشتند ، به این معنی که قسمت اعظم مساعی یك نمایشنامه صرف مرحلهٔ «عقده آفریدن» آن میشود؛ زیرامرحلهٔ آفریدن یك عقده (تضاد) معمولاً وقت بیشتررادربرمیگیرد، تامرحلهٔ رهایی یافتن ازآن . بهرحال منظرتراژیدی درتقسیم رویدادهای نمایشنامه به چهارقسمت وسیع ، اکثر موقف ثابتی را اختیار کرده است . این چهارقسمت قرارذیل است :

۱ـ عروج داستان ۲ـ اوج داستان ۳ـ نزول داستان ٤ـ عاقبت داستان :

۱-عروج داستان (Rising Action) :

عروج داستان اولین قسمت نمایشنامه است ودرآن عواملی توصیف و توسعه میابد که تضادومغایرت بارآورده وبرای ایجاد نوعی بد بختی یا حادثهٔ مصیبت بارتهیه وترتیب میگردد. قبل از عروج داستان اکثر مقدمه داستان اخذ موقع مینماید . درین قسمت یعنی درشروع داستان مطالبی پیرامون برخی حقایق ارائه میشود،واین مطالب معمولاً باواقعاتی سروکاردارد که قبل از شروع زمان وقوع داستان رخ دادهمیباشد . نویسنده در مقدمهٔ داستان زمان و مکان و کرکترهای داستان رابا آنچه در نظرداردازآنهابسازد معرفی مینمایدگویابدین ترتیب پلان کار خودرابیان میدارد .

آنگاه اعمال وحرکات (اکشن) تحریك آمیز بمیان می آید واینهاواقعات یامفکوره هایی را ارائه میدارندکه داستان را درصحنه عمل قرار داده و بطرف عروج میبرد . بطورمثال وقتی کرکتری میشنودیك دوست نزدیك یایکی ازاقارب اوبقتل رسیده است تحریك میشود. هنگامیکه این کرکتردرپی انتقام می برآید درحقیقت مابطرف اوج داستان رهسپارمیشویم زیرا عواملیکه هیروی داستان را

خشمگین کرده وی رابه اتخاذ تصمیم برای ایجاد یک سلسله اعمال دیگر وا داشته است واین اعمال اکثرعادی ومعمولی نمیباشد.

عروج داستان بصورت عمومی به امواجی شباهت دارد که چنانچه میدانیم به اوج میرسد برای خردشدن وپراگندن بطرف ساحل آماده‌گی میگیرد. این قسمت داستان معمولاً هیرو رابیک سلسله واقعاتی مواجه میسازد که مغایرت وتضادراتوسعه بخشیده وآنراتشدید مینماید. درینوقت است که ماازخودمیپرسیم تاچه مدت هیروی داستان خواهد توانست غصه و افسردگی خودراتحمل نماید قبل ازآنکه به نحوی ازآنحاتصمیم برای انتقام بگیرد. درین مرحلهٔ داستان عواملیکه مبارزه راتحریک مینماید بیشترازپیشتربصورت مخالفت آمیزوخصومت با ر عرض اندام می نماید وشدت آن به اندازه یی میباشد کـه احساس میشود هیروی داستان د ربین ایـن عوامل گیرمانده یاخردشده است.

۲- اوج داستان : (Climax) :

اولین اکت عمده درداستان وقتی صورت میگیرد که هیروی داستان تصمیمی اتخاذمینماید یاراجع به خودش یاشخص دیگری در داستان به کشف مهمی دست می یازد. این اکت عمده هر چیز دیگری راکه د ر داستان د ر حال وقوع باشد متوقف میسازد. بنابر آن آنرا اوج می نامند. دراینجامرحلهٔ عروج داستان بپایان میرسد زیرانقطهٔ برگشت مهمی درداستان پدید می آید. از آنجاییکه هیروی داستان آگهی جدیدی بدست آورده یاتصمیم نوی اتخاذمینماید درینوقت داستان د فعتاً بجهت کاملاً مختلفی حرکت مینماید.

۳-نزول داستان: (Falling Action) :

نزول داستان بعدازمرحلهٔ اوج داستان پدید می آید و معمولاً روش هـا یی رانشان میدهد که هیروی داستان بابکاربستن آن تدریجاًبه شکست مواجه میگردد

وبه شکل آدم بسیارمایوس وبیچاره یی درمیآید . درچنین حالت هیروی داستان ازانسانی نمایندگی میکندکه دردست قضاوقدرسخت گیرافتاده ونمیتواند خود را ازین ورطه بیرون سازد. مرحلهٔ نزول داستان معمولاً برابرباآن عروج آن دوام نمیکند . ازآنجاییکه در مرحلهٔ نزول داستان تحریك احساسات شدید بصورت عمیق وچاره ناپذیروجوددارد نویسندهٔ داستان ناگزیروقفه های خنده آور را نیز درآن میگنجاند .

۴-عاقبت داستان (Catastrophe) :

انجام یاعاقبت داستان عمل عمدهٔ آن بشماررفته اکثربمرگ هیرویاهیروئین داستان می انجامد . گاهی هم مانند داستان اوتلوهیروو هیروئین هردو بمرگ‌مواجه میشوند . عاقبت داستان یگانه مرحلهٔ داستان است که سایر واقعات داستان را مستقیم یاغیرمستقیم تحت الشعاع قرار میدهد یعنی تمام واقعات یك داستان دست بهم داده بطرف عاقبت آن میگرایند . عاقبت داستان های تراژیدی اگرچه غمگین و ملامت آوروم‌معمولاً غیرمطبوع میباشد امابابرآوردن توقعات تماشاچیان قناعت وطمانیت آنهارافراهم میسازد. عاقبت داستان تراژیدی تقریباً همیشه نتیجهٔ منطقی مراحل عروج ونزول آن میباشد زیراعاقبت داستان بمرگ می انجامد واین‌مرگ راتماشاچیان ازدیرزمانی متوقع بوده اند . بعضی اوقات درضمن یك وقفه نهایی تعلیق وبی تکلیفی تمثیل میشودو برای لحظات زودگذرچنین تصور میشود که مرگ واقعی بوقوع نخواهد پیوست اماآنگاه مرگ درجایی فرامیرسدکه وقفه مذکورآنرابشکل مهیج ومنطقی درآورده میباشد . اکثراوقات متعاقب مرحلهٔ عاقبت داستان‌گزارش بسیارمختصری‌ازداستان‌تمثیل میشود. درین‌گزارش‌نویسندهٔ داستان صرف برخی جنبه های خفیف داستان را برخ تماشاچیان میکشد تا به آنها بفهماندکه سرنوشت کرکترهای نجات یافته داستان به کجامی انجامد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترکیب وساختمان دراماتیك متضمن مراحل پنجگانهٔ ،مقدمه ،عروج ، اوج ، تزول وعاقبت داستان میباشد ؛ امابسیاری نمایشنامه ها بااین مراحل پنجگانه به ندرت مطابقت مینماید .

بطورمثال ، اوج داستان اکثراوقات تامرحلهٔ چهارم تبارز نمی نماید ونمایش آن نیز نسبت به مرحلهٔ اول چندان وقت بیشتردربر نمیگیرد ، درحالیکه مرحله اول نیز آنقدرزودگذرمیباشد که انسان بمشکل میتواند سیرزمان آنرا احساس نماید ؛ معهذا نه تنهاداستان های تراژیدی بلکه اکثر داستان های تمثیلی همان اجزای لازمی ومکمل راکه درفوق تشریح شددارامیباشند . این خصوصیت وقتی بخوبی دیده میشود که بعضی نمونه هارامورد بررسی قرارداده اعمال (اکشن) داستان های معروف رامطابق آیین رسمی (مراحل پنجگانه) طبقه بندی نماییم .

نمونه های ترکیب وساختمان دراماتیك

مرگ مرددلال(The Death of A Salesman) اگرخواسته باشیم مراحل این داستان راباساس طبقه بندی عنعنی تقسیم نماییم آنرابطریق ذیل انجام داده میتوانیم :

مرحلهٔ عروج داستان همه جهات نخستین خوش بینی کاذب ویلی لومان راتوصیف مینماید؛ غرور وی ازموجودیت دوپسرش، احساس برتری وی دربرابر همسایه اش وتوقعات وی برای آینده .

مرحله اوج داستان وقتی پدید می آید که تماشاچیان می بینند پسر ویلی لومان موسوم به بف لومان(Biff Loman)روشی بکارمیبرد که توسط آن پدرخودرادروضع خطیر ومظنونی میبابد. این کشف یگانه عامل تباهی سراسر زندگی بف بوده است. همینکه وی ملتفت میشود پدرش یك شخص ریاکار ویك شوهر فاسق وخائن بوده است دیگر نمیتواندمانند گذشته باشدویا آنطورعمل نماید. کشف چنین روابط پدر توسط بف اوج داستان راتشکیل مینماید زیرا این کشف امکانات هرگونه بهبود درمناسبات پدر و

پسررا که درشروع داستان توقع آن می رفت زایل میسازد .

مرحلهٔ نزول این‌داستان رادراحساسی‌میتوان یافت که به ویلی دست میدهد . وی‌خویشتن راغرق درچنان گردابی مهیب میبابد که هرچند برای‌نجات خودتلاش میکندبیشتربه عمق گرداب فرومیرود . ویلی‌لومان می بیند که پسرانش مانند خود او محکوم به سقوط‌میباشندو ازهمه بدتراینکه وی میداند سقوط آنهادراثرقصورخوداو به نهج خاصی پدیدمی آیدواین نتیجهٔ سلوك خودش میباشد که منجربه صلب‌حرمت دربف میگردد . بدینسان ویلی خویشتن رانهایت مایوس ومقصرمیابد واین وضع به عاقبت داستان (Catastrophe) منجرمیگردد . دردقایق اخیرداستان‌هاپی (Happy) ظاهرمیشودکه باخوش بینی تمام تقلیداز رفتارپدر راقبول میدهد . دراینجاست که مغایرت وتضاد داستان احساس میگردد زیرامامیدانیم که هاپی مانند پدرش سقوط خواهدکرد وتوسط عواملی که از کنترول اوخارج است مغلوب وخردخواهد شد . درحالیکه ما میتوانیم فهم ودرك خودرادربارهٔ داستان میلرازطریق مروروتقد تمثیل دربخش‌های عروج ونزول داستان توسعه بخشیم،ولی‌لازم می‌افتدآن جنبه های این داستان ویژه راکه ساختمان وترکیب آن راغیر معمول وغریب جلوه میدهد، مجزاقرار دهیم . مابایدسعی کنیم چگونگی ترکیب داستان رانه تنهااز مجرای رسمی آن بلکه ازراه های استثنایی آن نیزبفهمیم . بنابرآن درین داستان ویژه چگونگی ترکیب آن‌همانطوریکه‌نویسنده داستان تشریح نموده به وجهی‌تثبیت میگرددکه‌آنراویلی لومان درین‌لحظهٔ خاص وقف تفکربه زندگی خود مینماید .

هنگامیکه ویلی راجع به اعمال وواقعات درخشان گذشته می اندیشد رویداد صحنه از زمان حال‌بزمان ماضی‌تبدیل میشود . علاو تآمایوسی ویلی‌دربارهٔ مناسبات بین پدر وپسر از شروع داستان واضح ومبرهن است . وقتی مابا ویلی لومان آشنا میشویم وی رامردی‌سقوط کرده وازپادرآمده می یابیم؛ یعنی‌اگرچه برخی حقایق

(c) ketabton.com: The Digital Library

از قبیل کشف فاحشه مشربی ویلی باچهره جانگداز ومخرب آن برایمانمایان میشود، ولی خط سیر مامعلوم بوده وپیهم میدانیم بکدام سمت روان هستیم . این خصوصیت از ورای حقیقتی برمی آید که وقتی نویسنده داستان ، میلر، برای نبشتن این داستان دست بکار زد یگانه چیزی را که در آن لحظه میدانست همانا مرگ حتمی و چاره ناپذیر کرکتر عمدهٔ داستان یعنی ویلی لومان بود . بدینسان ترکیب داستان تااندازه یی از پیش مقدر شده است واین خصوصیت نیز طبعاً زادهٔ طرز تفکر ویلی لومان میباشد. این داستان گذشته راباحال مخلوط میسازد ؛ زیرا طرز تفکر ویلی همینطور است .

اگرچه داستان درعالم تصور ورؤیاسیر مینماید معهذا وحدت را حفظ میکند ؛ بدینسان ترکیت کلی این داستان توسط نویسندهٔ آن ازطریق شناخت کامل وهمه جانبهٔ هیروی داستان تثبیب میگردد . امادرعین حال بااستفاده ازموازین رسمی آیین ترکیب داستان تراژیدی، که درفوق تذکار یافت، نیزمیتوان بچگونگی وخصوصیات ترکیب یك داستان پی برد .

(ادامه دارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست موضوعات منتشره درشماره‌های

قبلی سال ۱۳٤۸ مجلهٔ ادب

تحقیقات	نویسنده	شماره
مباحث ادبی :		
۱ـ میرزا عبدالقادر بیدل و افغانستان (۲)	سناتور حسینی	۱-۲
۲ـ کاهی در آگره و دهلی	پوهاند میرحسن شاه	۱-۲
۳ـ ادب محلی هزارگی	بناغلی شاه علی اکبر شهرستانی	۱-۲
٤ـ میرزا عبدالقادر بیدل و افغانستان (۳)	سناتور حسینی	۳-٤
٥ـ دوبیتی‌های هزارگی	بناغلی شهرستانی	۳-٤
٦ـ دقیقی پیشرو فردوسی	پوهنیار قویم	۳-٤
۷ـ میرزا عبدالقادر بیدل و افغانستان (٤)	سناتور حسینی	٥
۸ـ ادب محلی هزارگی	پوهیالی شهرستانی	٥
۹ـ بحث در پیرامون اصالت تصنیفات شکسپیر	بناغلی میر آصف انصاری	٦
۱۰ـ ادب عامیانهٔ هزارگی	بناغلی شهرستانی	٦
۱۱ـ بحث در بارهٔ سند بادنامهٔ منسوب به رودکی	پوهنیار قویم	٦
مباحث تیوری ادبیات وهنر :		
۱ـ هنر اسلامی (٥)	پوهاند داکتر علمی	۱-۲
۲ـ ریالیسم وادبیات شرق (۲)	پوهنیار راعی	۱-۲
۳ـ مقدمه برداستان کوتاه (۲)	پوهنوال نگهت	۱-۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

٤ـ نقد درامه (۱)	پوهیالی هاشمیان	۱ـ۲
٥ـ هنر افغانستان (٦)	پوهاند داکترعلمی	۳ـ٤
٦ـ مقدمه برناول	پوهنوال نگهت	۳ـ٤
۷ـ نقد درامه (۲)	پوهیالی هاشمیان	۳ـ٤
۸ـ ریالیسم و ادبیات شرق (۳)	پوهنیار راعی	۳ـ٤
۹ـ انواع ادبی (۱)	پوهنیار راعی	٥
۱۰ـ هنراسلامی (۷)	پوهاند داکترعلمی	٥
۱۱ـ نقد درامه (۳)	پوهیالی‌هاشمیان	٥
۱۲ـ هنراسلامی (۸)	پوهاند داکترعلمی	٦
۱۳ـ انواع ادبی (۲)	پوهنیار راعی	٦

مباحث دستوری:

۱ـ اجزای جمله	پوهنوال نگهت	۱ـ۲
۲ـ روش نودرتحقیق دستور زبان دری	پوهندوی الهام	۱ـ۲
۳ـ بحثی انتقادی بردستور زبان دری	پوهندوی الهام	۳ـ٤
منشأ صیغهٔ ماضی درافعال پښتو	پوهندوی الهام	٤

مباحث اجتماعی وعلمی:

۱ـ چطورمیتوان ازوظایف درسی استفاده کرد؟ (۱)	پوهاند مجددی	۱ـ۲
۲ـ تأثیراشکال اجتماعی برعلم اجتماع	پوهنوال زهما	۱ـ۲
۳ـ چطورمیتوان ازوظایف درسی استفاده کرد ؟ (۲)	پوهاندمجددی	۳ـ٤
٤ـ پیدایش شیوه های خطوط دورهٔ تیموریان هرات		
بحیث‌مظاهر هنری برابنیه و درکتب	پوهاند حبیبی	۳ـ٤
٥ـ معارف و تحول‌اجتماعی	پوهندوی آیین	۳ـ٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

٦ـ راجع به روابط تفکروزبان چه میدانید ؟	پوهاند مجددی	٥
٧ـ تنمیهٔ تفکرانتقادی	پوهاندی مجددی	٦
٨ـ تحقیقات تازه درافغانستان	پوهاند انصاری	٦
٩ـ حقوق بشراز نگاه جامعه شناسی	پوهنوال زهما	٦
١٠ـتحقیق و تتبع در تعلیمات عالی	پوهندوی آیین	٦

مباحث انتقادی :

١ـ نقد کتاب فارس نامهٔ ابن بلخی	پوهنیارقویم	١ـ٢
٢ـ نقد کتاب نسخهٔخطی فرهنگ جهانگیری	ښاغلی ساتبالا یوف یعقوب جان	١ـ٢
٣ـ نقد کتاب ببلیوگرافی افغانستان	مترجم پوهنوال نگهت	٣ـ٤
٤ـ نقد کتاب تاریخ بدخشان	مترجم پوهنوال نگهت	٣ـ٤
٥ـ نقد کتاب ادبیات افغانستان	مترجم پوهنوال نگهت	٣ـ٤
٦ـ نقد کتاب نسخهٔخطی فرهنگ جهانگیری(٢)	ښاغلی ساتبالا یوف یعقوب جان	٣ـ٤
٧ـ نقد نسخهٔ خطی یك تفسیرقدیم دری قرآن	پوهنیارقویم	٥
٨ـ نقد کتاب (تحفةالصغر) امیرخسروبلخی	ښاغلی عبدالجلیل جمیلی	٦

مباحث‌عمومی ودا ستا ن

١ـ بوسه (داستان) اثرچخوف	مترجم پوهاند انصاری	٣ـ٤
٢ـ بوسه (») » (٢)	»	»
٣ـ تقریظ کتاب مطالعهٔ افغانستان ازنگاه‌عسکری	اداره	١ـ٢
٤ـدر گذشت‌هانری‌ماسه‌خدمتگذارفقیدزبان‌دری	ښاغلی‌دکتورروان‌فرهادی	٥
٥ـ استاد هانری ماسه ازجهان برفت .	ښاغلی شهرستانی	٥
٦ـ یادی ازبرتراندرسل	پوهنوال پنجشیری	٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین به انگلیسی :

1-- The Conventional classification of Persian Poetry, by : A.M.ZAHMA , 1--2

2-- AFGHAN RIDDLES, by Joan Kayeum , 1--2

3-- DARI FIGURES OF SPEECH, by Joan Kayeum, 3--4

4-- MOGHOL-DOKHTER AND ARAB-BACHA,by:Hafizulla baghban, 5

5--Asocial and Geo-Political Study of Khurasan and Herat,by:

A.M.ZAHMA, 6

6--MOGHOL-DOKHTER AND ARAB-BACHA, by:Hafizullah baqhdan, 6

(c) ketabton.com: The Digital Library

A lyric of Jami

Translated by: stephen westo (1)

To unfrequented wolds I soaring fly,

Sad is the town without thy Cheering eye,

Since thou art gone l,ve no affection known.

And tho' midst Crowds,l seem to stray alone.

No dread of Solitude my Soul assails.

Where're lgo thy imoge never fails.

Bound with Love's fetter, a distracted swain.

l Seek thee thro, the world, and wear thy chain.

Whether on silk or roses of the mead

l tread, all paths to aught but the that lead,

O' ergrown with thorns, and set with briars rude,

Retard my love, and all my hopes drlude.

I Said, alas! my life I freely give;

Depriv,d of thee I,ve no desire to live.

Some spirit whispe,d patience to my heart,

that e,en today for aye I might deprat.

1- From. A.J.Arberry, Classlcal Persian Literature London, 1967, P.435

(c) ketabton.com: The Digital Library

"Arab-Pasha's," the shepherds answered.
Arab-Bacha presented the goats to Moghol-Dokhter too.

As they passed the high mountains, wide plains attracted them. Herds of camels were around and grazed on the thornbushes.

"Whose camels are they?" Arab-Bacha asked.
"Arab-Pasha's," the herdsmen answered.
The prince offered the camels to Moghol-Dokhter.
One hundred flocks of camels,
And one hundred strong herdsmen,
By the will of the Lord,
I offer all to my Moghol.

A little father horses grazed on alfalfa. When Arab-Bacha understood that they were his father's, he presented them and whatever else he and his father might have to Moghol-Dokhter.

My gardens and my land,
My country and my crown,
Are all for my love.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

Now they were near his father's capital. A miller saw the prince and ran to the court taking the message of his arrival. The countiers, officials, and the people of the capital came out and received the prince warmly. They took him and his companions to the palace.

The prince interoduced his companions and mentioned his adopted brother's kindnesses to him. "You're my son too," the king said as he drew the prince's adopted brother into his arms and kissed him.

A week later the king held a great bridal feast. He married his daughter to Arab-Bacha's adopted brother and Moghol-Dokhter to Arab-Bacha. Lights were on for one week and as was the custom, Hindus were served uncooked food and Moslems were served cooked food.

(The End)

(c) ketabton.com: The Digital Library

Moghol-Dokhter and Arab-Bacha refused the ride, but he insisted that they should. "It's a shame that you wald in front of us and we ride your horse," they said. They talked and finally he convinced them to accept his offer. Thus, the couple on horses and the prince's adopted brother on foot in front of them, they resumed their journey.

They traveled all day and in the evening they settled by a graveyard. Arab-Bacha was tired and as soon as they'd pitched their tents, he fell asleep. His adopted brother and Moghol-Dokhter cooked pilau and when everything was ready she called Arab-Bacha singing this song,

Moghol-Dokhter has cooked pilau
But Arab-Bacha is in a deep sleep.
Hear my voice, dear.

Come, my dear Arab.

Moghol-Dokhter's voice woke up Arab-Bacha. After supper, they slept in the graveyard for the night.

At dawn, they moved on. Their destination was the border of Arab-Basha's kingdom. They traveled tirelessly and by noon they reached the border. Wide deserts continued monotonously, but everything around was familiar to the prince. He'd come hunting here and knew the place very well.

Herds of sheep were grazing on both sides. Arab-Bacha asked the shepherds whose herds they were.

"Arab-Pasha's" the shepherds replied.

Arab-Bacha presented the sheep to Moghol-Dokhter through this song.

A thousand herd of sheep,
And my soul and property
Are all for my love.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

Crossing the desert, high mountains drew the attention of the travellers. Herds of goats grazed on the grass among the rocks. Arab-Bacha asked the herdsmen whose goats they were.

(c) ketabton.com: The Digital Library

"Whom had I married that you call me widow?" she asked angrily.

"That was only to make my song rhyme," Arab-Bacha replied.

Everything was quiet after their talk. The click of the hooves of the horses was the only sound that could be heard. Suddenly a shepherd shouted, "Catch him! Catch him! Get the sheep from him!"

The princess, the prince, and his adopted brother stopped and looked around. A wolf had taken a sheep from the shepherd and he ordered his dags to save the sheep.

Arab-Bacha was a skillful hunter. Seeing the scene brought his past memories back to him. "Let me catch him," he said and spurred his horse. The wolf ran up and down the hills and the dog and the horse chased him. As they got closer to him, the wolf got frightened. He left the sheep and ran away. Being exhausted, the horse fell dead at the end of the race.

The prince had to walk back the distance he'd chased the wolf on his horse. As he got closer to his companions, he reported his horse's death through this song,

It might be a sign of my bad luck
That my horse fell dead,
Running over the mounds.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

He still had a little distance to go when he saw herds of camels grazing on the hillsides. He wanted to show the scene to Moghol-Dokhter and his adopted brother, so he sang,

From one rock to another rock,
Camels are grazing on "kenger".
Come, see Moghol-Dokhter.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

Finally he joined Moghol-Dokhter and his adopted brother. His horse's death made him very sad. However, his adopted brother consoled him saying that he would walk, and gave his horse to him.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Moghol-Dokhter has forgotten the rendez-vous,
And has gone to sleep.
Maybe she doesn't want to be my companion.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

Moghol-Dokhter heard Arab-Bacha's voice and opened the door for him. "No delay," he said as he saw her. He and his adopted brother helped her mount the horse and three of them set out for Arab-Bacha's hometown. The night was pleasant, and the sound of the horses' hooves echoed in the dark of the night. Arab-Bacha was very happy and when they were out of the city he began singing,

I left my sorrows,
And joined my love tonight,
That makes me fresh like a flower.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

Moghol-Dokhter-left at dawn,
Accompanying her love,
And deserting her enemies.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

On and on they went, and one after another beautiful scenes passed in front of them. Herds of camels grazed in the valleys and herdsmen soothed them with the sound of their flutes. Arab-Bacha felt it was the happiest moment of his life, and called Moghol-Dokhter's attention to the things around them by singing this song,

You, the newly widowed Moghol
Look at the camels,
Grazing between the branches of the river.

Come, my delicate Moghol.
Came, my harvest of flowers.

(c) ketabton.com: The Digital Library

caravan. We'll make further plans when the time comes. Your beloved."

Moghol-Dokhter's sincere letter left no doubt that she loved Arab-Bacha. "I'll follow the caravan," he said to the messenger. "You tell Moghol-Dokhter not to worry."

Early the next morning the Qajar King's caravan left and Arab-Bacha and his adopted brother moved behind it. After a few long days on the way, setting up camps in the evening and taking them down in the morning, they followed the caravan into the Qaiar Capital.

The Qajar Prince, Moghol-Dokhter's husband-to-be, was the governor of a province and he and his first wife lived there. When his father arrived prince was notified to come to the capital for his second marriage. Meanwhile Moghol-Dokhter was placed in a palace that had been built for her, and mai dens were put in her service.

Arab-Bacha had settled in a mosque in the city, and kept in contact with Moghol-Dokhter. All their plans to get married seemed in vain, but they had not lost hope and waited for a solution.

At this time the Qajar Prince was getting ready to come to the capital. His first wife was enraged by his second marriage and plotted to murder Moghol-Dokhter. She poisoned some apples and asked him to take them to her. She said the apples were her gift to his fiancee.

On his way to the capital, the prince had dinner in the shade by a spring. After dinner, he ate a few of the apples his wife had sent for Moghol-Dokhter. He thought he would replace them by better apples when he arrived.

After he'd eaten the apples, he felt weaker every minute. Finally he lost consciousness and died. Seeing his master fallen, the prince's horse went back alone. The officials traced its tracks to the spring and Saw the prince's body. They reported the tragedy to the king and queen who came to spot immediately.

The news of the prince's death spread around the city. Moghol-Dokhter and Arab-Bacha heard about it too. They were sad about the death of the prince but happy for their own success. They packed their clothes with the understanding that Arab-Bacha would call Moghol-Dokhter at midnight and they would leave. Packing had made Moghol-Dokhter tired and she had fallen asleep early in the evening. When Arab-Bacha called no one was awake to open the door for him. So, he sang this song to wake her up.

(c) ketabton.com: The Digital Library

This desert was the home of a nototious thief who slept during the day and robbed caravans at night. He ran into Arab-Bacha at midnight, and ruthlessly thrust the point of his sword into the prince's foot.

"Ahh!" groaned Arab-Bacha and started from his sleep.
"Give me your money," the thief said in a hostile voice.
"If I had any money, I wouldn't be sleepng here," the prince replied.
"Then what are you doing here?" the thief asked.

Arab-Bacha told his story, and the thief was so moved that he stopped threatening him. "Take me as your brother, and I will help you any way I can," he told the prince. The prince shook hands with him and said, "From now on we are brothers." They promised to be brothers until the end of their lives.

Arab-Bacha's adopted brother bandaged his foot with a handkerchief. "Wait here," he told the prince. "I'll bring my horse and then we'll go."

The sun had just shed its first rays when they left the crossroads. On and on they rode and the next afternoon they came near the caraven which had settled for the night.

"You should find out whether she still loves you," the prince's adopted brother said.

"How can I?" the prince asked.
"Sing. If she is familiar with your voice, she'll know you are here and will tell you what the situation is," his adopted brother said.

This suggestion seemed wise to the prince. He put this message into a song,

Moghol-Dokhter the beautiful,
I have no food or shelter,
Let me share your dinner.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

Moghol-Dokhter remembered the prince's voice and she understood the message as she heard him singing. When the dark of night covered the land, she sent her maiden with a bowl of food and a message to him.

"My faithful prince," the message said, "I wish you to understand that the things that are happening are not due to my decision. Be patient and follow the

(c) ketabton.com: The Digital Library

From the collection of
Hafizullah Baghban

This sad news filled the price with grief. "It's impossible!" he said to himself. "I can't believe she would do that. They must have forced her to do it."

He told his slaves to take the jewels to the king's palace and tell his servants that Arab-Bacha sent them. He also told them that they should let his parents know he would see them when he returned.

At this time, Arab-Bacha didn't feel he should see the Mongol King. He asked people the way the Qajar King had gone and set out after him. He drove his horse all day and at dusk he arrived at a crossroads. He couldn't tell which way the caravan had gone, so he got off his horse to spend the night there. He would find the way in the morning.

The prince was overwhelmingly sad, and the dark night and the lonely desert doubled his sadness. To express his melancholy he began singing aloud. His voice reached the mountains and echoed.

I arrived at a crossroad,
And sighed and cried
And thought of your moon-like face.

Come, my delicate Moghol.
Come, my harvest of flowers.

The prince had a good imagination. In an instant, he recalled the past, considered the present and saw into the future, sometimes dark and sometimes bright. Finally he went to sleep, his thoughts whirling in his head.

(17) H. Howorth, History of the Mongols, London, I888 A.D.' Part III, P. 543.

(18(Minhaj - ud - Din Juzjani, Tabakat - i -Nasiri, Calcutta, 1864 A.D., Vol. II, P. 1106.

(19) Barthold, Turkistan down to the Mongol invasion, London, 1928 A.D., P. 462.

(20) Abdullah b. Fazlullah, Tarikh - i -Wassaf, Bombay, 1261 A.H., P. 16 ; see also Sayfi Harawi, Tarikh, Nameh Herat, P. 94.

(21) Ala - ud Din Ata Malik Juwayni, Tarikh - i Jahan Gusha, Leyden, 1911 A.D., Vol I, PP. 94 - 5.

(22) Sayfi Harawi, Tarikh Nameh Herat, P. 94 - 95.

(23) Ibid.

(24) Ala - ud - Din Ata Malik Juwayni, Tarikh - i -Jahan Gusha, Leyden, 1911 A.D., vol. I P. 159.

(25) Ibid
The author of Tarikh - i -Wassaf, Abdullah b. Fazlullah, uses the word "Sadirat" rather differently. Under the sub - heading " Sadirat" Af, ali Sultani wa mathir 'Ahdi Ghazani" he mentions the construction of the buildings which were undertaken by King Ghazan.
(Bombay, 1261 A.H., vol. III, P.3

(26) Sayfi Harrawi, Tarikh Nameh - i -Herat, P. 95.

(27) Minhaj, Tabakat - i -Nasiri, Calcutta, 1864 A.D., PP. 104 - 1107.

(28) According to Rashid - ud - Din Fazlullah (Jam - al Tawarikh, Leyden, 1911 A.D., vol. II, P.61) and Ata Malik - i - Juwayni (Tarikh - i -Jahan Gusha, Leyden, 1911, A.D. vol . I, P. 161) the Mongols believed that if somebody during the daytime goes bare into the water it would cause a thunderbolt of which they were terribly frightened. Therefore, this act according to the Yasah, was Prohibited.

(29) Minhaj, Tabakat - i -Nasiri, Calcutta, 1864 A.D., vol. II P. 1108 - 09.

(30) Rashid - ud - Din, Jama, - al Tawarikh, Leyden, 1911 A.D., vol II, P. 89.

(31) The Noyon formed the highest aristocracy in the Mongol Empire , Barthold, London, 1928 A.D , P. 385.

(32) Sayfi Harrawi, Tarikh Nameh - i -Herat, P. 97 - 101

(c) ketabton.com: The Digital Library

REFERENCES

(1) Abdullah b Fazlullah, Tarikh - i - Wassaf, Bombay, 1261 A.H. Vol. 1V, P. 476; see also
Ata Malik, Jahan Gushay - i - Juwayni, Leyden, 1911 A.D, Vol I, P.I

(2) Sayf - i - Harawi, Tarikh Nameh - i - HERAT, P. 69.
It is possible that the source exaggerates the extent of the devastation and killing by the Mongols, but there is no doubt that it was very considerable.

(3) Khawandshah, Rawzat - ul - Safa, Tehran, 1270 A.H.' Vol V, Chapter"

(4) Ata Malik, Tarikh - i - Jahan Gushay - i - Juwayni Leyden, 1911 A.D.' Vol 1, P. 118

(5) A.U. Pope, A survey of persian Art, London, 1939, VoL II, P. 913.

(6) Ata Malik Juwayni, Tarikh - Jahan Gushayi Juwayni, Leyden, 1911, Vol. I, P. XIV.

(7) Dawlat Shah - i - Samarqandi, Tazkara, London, 1910, P. 193.

(8) Ata Malik Juwayni, Tarikh - i - Jahan Gushayni, Juwayni, Leyden, 1937, Vol. III, PP. 283 - 91.
Musta, sim billah: The title of 37 th Caliph of the house of Abbas.

(9) Abdullah b. Fatzlullah, Tarikh - i - Wassaf, Bombay, 1261 A.H., VOL. I, P. 55.

(10) Diwan - i - Harun, Rieu Persian Supple, Cat. No 254, PP 166 - 67, Brit. Mus., Mass.

(11) Saifi Harawi, Tarikh Nameh - i - Herat, M.Z. Siddiq. P. 346.

(12) Abdullah b. Fazllulah, Tarikh - i - Wassaf, Bombay, 1261 A.H., Vol. I, P.56

(13) Rashid - ud - Din, Tarikh - i - Ghazani, London, 1940 A.D. P. 70 - 80. see also Khwandamir. Habib -us- Siyar, Bombay, 1847 A.D., Part I, Vol. III, P. 85.

(14) Ghazan's gold and Base Silver Coins, British Mus., Coins department Cat. 678' Tabriz, 698 A.H.

(15) Abdullah b. Fazlullah, Tarikh - i -Wassaf, Bombay 1261 A.D.' Part I' Vol. III P. 85; see
Malik ush - Shu'ra, Bahar, Tarikh -i- Sistan, Tehran, 1314 A.H. P. 405- 406.

(16) Rashid - ud - Din, Tarikh -i- Ghazani, London I 940 A.D., P. 320 - 321.

(c) ketabton.com: The Digital Library

to that Muslim, and tell him to throw it into the pool, and to say when my brother CHAGHATAY reaches this spot and sees him and questions him that "A balash of silver of mine has fallen into the water and I have entered the pool in order to search for it, so that he may escape being put to death." OGATAY's attendants gave the "balash" of silver to the Muslim, and he threw it into the water, and OGATAY urged his horses onwards. When CHAGATAY reached the spot he saw the Muslim in the water and commanded his attendants to seize him, saying, "since it is the YASAH* (28). of the Khan that no living beings should go into the water, why you have acted to the contrary?" "We must kill you." The Muslim said that a balash of silver of his had fallen into the pool and he had gone into the water to seek it. CHAGHATAY directed one of the Mongols to enter the water and to search for the "balash". He found it and brought it up. By this kindness of OGATAY the Muslim escaped.* (29)

The difference of outlook between OGATAY and CHAGHATAY prevented friendly relations between them and indeed led to almost hatred between them. This fact has been mentioned by RASHID-ud-Din.* (30) CHAGHATAY feared that the Muslims might become strong under his brother's rule and he tried to influence his brother somehow or other, to make him suspicion of the muslims. The following story suggests a formidable conspiracy on the part of CHAGHATAY KHAN against the Muslims, though the shrewdness of OGATAY prevented it being successful.

CHAGHATAY invited a pir (any chief of any religious body or sect) who had been in his father,s service for several years and said to him that he would give him 5,000 dinars if he could convince OGATAY that he had seen CHANGIZ KHAN in dream, and that he had told him that the TAJIKS,i.e.the non-Mongols, had been planning a conspiracy to overthrow him. On the next day OGATAY summoned the Mongol Leaders (NOYON)* (31) and the Governors to give an audience to the Pir. The Pir recited the text of a mandate, which was supposed to have been told him by CHANGIZ KHAN, in a dream. The AUDIENCE placed their foreheads on the ground, out of respect to the mandate of the Khan. They unanimously said that the order of CHANGIZ KHAN had been incumbent upon them when he was alive, and that when he was dead it was also incumbent upon them.* (32)

(tobe continued)

(c) ketabton.com: The Digital Library

His conduct and justice was also praised by ALA-ud-Din ATA-Malik JUWAYNI- who says: The world was enlightened by by the shadow of his justice * (21)

SAYFI HARAWI, the author of the TarikhaNAMEH of HERAT, asserts that there was no king in CHANGIZ khan's family who showed such kindness to Muslims as OGATAY. *(22)

He was in favour of religious freedom and gave orders that everybody should be free to follow his belief and that Muslims should be held in respect. He also announced that in Khurasan and Turkistan Muslims would not be prevented from building and repairing their "Madrassahs", "Rabats", Mosques and other religious buildings. He also sent nearly a hundred thousand Dinars of gold and two thousand garments to the "Shaykhs" and 'Ulama. *(23)

Ala-ud-Din Ata Malik devoted several pages of his history to the sums of money which Ogatay devoted to these purposes. *(24)

He uses the term "SADIRAT" to denote these disbursements which did not go through the ordinary treasury channels and were not subject to the approval of the MUSTAWFI or the MUSHRIF. *(25)

At the same time it must be stated that this freedom of religion was permitted only so long as it did not transgress the limits of the YASA: Further the behaviour of OGATAY was an annoyance to his brother CHAGHATAY, whose hostlity and enmity to Muslims was well-known, his hatred of Muslims reaching such heights that if a man came to him and told him that he had killed a Muslim for some fault or other he would give him an Ignot (Balash) of gold.* (26) MINHAJ called CHAGHATAY a butcher and a tyrant and he added that CHAGHATAY constantly contemplated the shedding of Muslim blood and extermination of Muslims.* (27)

The following anecdote illustrates the difference between CHAGHATAY and his brother OGATAY. One day the two brothers, were proceeding along a track into open country. OGATAY was in front and CHAGHATAY about a quarter of a "Farsang" behind him. Suddenly, Ogatay reached the head a pool of water and was therein a Muslim who was washing himself. When the eyes of OGATAY fell upon him he turned toward his personal attendants and said: "This unfortunate Muslim will be put to death by the hand of my Brother CHAGHATAY." After that, he inquired whether any person among his attendants had an ingot (Balash) of gold or silver ready at hand. One of his attendants bowed and said," I have an ingot of silver with me." OGATAY said: "Give it

(c) ketabton.com: The Digital Library

Allah and Mohammad is his prophet" to be engraved on his coins.* (14) We can also find that the earliest public act of SULTAN AHMAD TAKUDAR, the brother of ABAQA KHAN, was to show his devotion to the religion which he adopted by addressing letters to the Doctors of BAGHDAD and QALA-UN, SULTAN OF EGYPT, in which he expressed his desire to protect and foster the religion of ISLAM.* (15)

The Mongols from the time of GHAZAN KHAN onwards began to consult 'Ulama of Islam' on the State Affairs. As a result of their influence, GHAZAN KHAN strictly prohibited wine drinking, saying "It is against the religion of MOHAMMAD.* (16)

In the years 718-719 A. H./1318-1319 A. D. a remarkable famine spread over Asia Minor and elsewhere, followed in 720 A. H./1320 A. D by a terrific hail storm. Sultan Abu Sa'id was much alarmed at this calamity and consulted the 'ULAMA' as to the cause of these disastrous happenings. The 'ULAMA' ascribed them to the laxity which prevailed due to wine drinkung, and the existence of taveran and brothels which,in many cases, were close to Mosques and Madrasas. Therefore SULTAN ABU SA'ID closed all houses of ill-repute and caused an enormous quantity of wine to be destroyed, and also dismantled the Churches.* (17) This action had probably as bad an effect on Christian Culture as had that of his Ancestors on Muslim Culture. At the same time, during the reign of the early ILKHANS, OGATY, the third son of GHENGIZ KHAN, HERAT and some other places were repaired. Among his brothers, OGALAY seems to have been the most cultivated. He was praised by very many historians. MINHAJ SIRAJ says:- "By nature OGALAY was exceedinly beneficient and of excellent disposition, and a great friend of Muslims."

During his reign the Mohammadans in his dominion were tranquil and prosperous and were treated with respect. He exerted himself greatly in showing honour to the Muslim people and in keeping them flourishing and contented.(18)

It was probably because of his Statesmanlike quality that CHANGIZ KHAN held him in regard. (19)

When OGATAY in 658 A.H./ 1256 A.D ascended the throne he began to repair and restore the cities which had been destroyed by his relatives and ancestors. He strove to treat all his subjects equally and to lessen to a certain extent, the privileges which the Mongols enjoyed and which at that time was marked. For instance, OGATAY laid down that if a non-Muslim caused an injury to a Muslim he was to be punished and fined. (20)

(c) ketabton.com: The Digital Library

The Mongols found themselves unable to run their affairs without the help of experienced administors from Khurasan. The Mongols, generally speaking, were themselves in turn conquered by the superior civilisation of their subjects, the Khurasanians. For instance, the Juwayni family took over the administrative machinery of the government. The reason for this was that the Mongol rulers, as mentioned above, lacked administrative ability. Therefore, quite naturally, the so called defeated Khurasan gradually and steadily imposed its culture on the Conquerors, the Mongols. They, on the other hand, profited materially from the efficient and wise administration of the people of Khurasan in general, and the JUWAYNI in particular, who were famous in Khuraan. The JUWAYNIS were as important in the administrative machine of the Mongols as the BARMAKIDS were in that of the ABBASIDS. The most important members of the family were Shams-ud-Din Sahib Diwan, his brother Ala-ud-Din Malik and his son Baha-ud din.

Sahib Diwan held the office of Chief Minister (Wazir-al-Wzzara) for ten years under HULAGU KHAN and retained this position under Abaga Khan. (9)

His brother, Ala-ud-Din Ata Malik, a fine historian and great administrator, was Governor of Baghdad for twenty years, and his son Baha-ud-Din was Governor of Persian Iraq and Fars. Another son of Sahib Diwan, Sharaf-d-Din Harun, was a poet and patron of poets.* (10). Sahib Diwan apart from being a good Administrator, steadily and cautiously strove to prevent the Mongols from destructive actions. When Buraq Khan, for instance, was welcomed by Malik Shams-ud-Din Kurt as a guest, Abaqa Khan, displeased at his subordinate establishing friendly relations with his enemy, decided to send an army in order to destroy Herat. (665 A. H./1257 A. D.)

When Sahib Diwan heard of this decision he prevented Abaqa Khan from great contribution towards the preservation of Culture in Khurasan. It was probably because of services to the well being of the country that the authors of the TARIKH-I-WASSAF praised him.*(12)

One of the principal triumphs of the Muslims of KHURASAN was the influence which their faith exercised over the Mongols The influence of Islam on the minds of the Mongols from GHAZAN KHAN onwards was so strong that after their conversion they made rigorous efforts to establish a MUSLIM STATE. With GHAZAN KHAN'S conversion to Islam in 694 A. D. the Mongol oppression of the Muslim population was halted. GHAZAN KHAN sternly repressed those who opposed his conversion and wanted to revolt against him. In the course of one month several princes and "AMIRS" of the Mongols were put to death by him. * (13) GHAZAN KHAN ordered these words "There is no God but

(c) ketabton.com: The Digital Library

the Mongols on the writing of history. The following are the main histories which were written during the Mongol period:

I. TARIKH-i-JAHAN GUSHAY-i-JUWAYNI by ATA MALIK JUWAYNI in 658 A. H./1259 A. D.

II. JAM' a-al--TAWARIKH by RASHID-ud-Din.

III. TARIKH-i-WASSAF by ABDULLAH b. FAZLALLAH of SHIRAZ in 788 A. H./1327 A. D.

IV. TARIKH-i-GUZIDA by HAMDULLAH MUSTAWFE of Qazwin in 730 A. H./1329 A. D.

V. Zafar Nameh by the same author, a history in verse as a continuation of Shah Namah of Firdawsi, which sets forth the history of Persia from the Arab conquest in Seventh Century of the Christian era down to the Author's time, 735 A. H.(1334 A. D.

VI. Nizam-ut-Tawarikh by Al-Baydhawi in 674 A. H. /1275 A. D.

VII. Majmal-al-Ansab by Mohammad b. 'Ali' of SHABANKARA.* (6)

It is also remarkable that Persian literature flourished during the period of the Mongols. The most prominent of the numerous poets who appeared were Hafiz, Sadi of Shiraz and Mawlana Jalal-ud-Din Balkhi (Rumi)* (7). The two last mentioned had relations with Hulagu's Minister, Sahib Diwan and his brother Ata Malik Juwayni.

The overthrow of the Caliphate of Baghdad by Hulagu in 625 A. H./1276 A. D. delivered a mortal blow to the prestige of Arabic literature in Khurasan. This attack of Hulagu on Baghdad was a terrible shock to the Muslim world, as even Ata Malik himself who was a contemporary historian confessed.* (8). Sa'di in one of his eloquent Qasidas refers to those dreadful events in the following words:

"The heavens would be entitled to shed tears of blood on the earth over the fall of the rule of MUSTA'SIOM, the Commander of the faithful.* (4)

At all events, the period of Mongul ascendency from the death of Hulagu in 664 A. H./1265 A. D. until the death of the last Ilkhan of Persia, Musa, in 738 A. H./1337 A. D. was astonishingly rich in literary achievements.

(c) ketabton.com: The Digital Library

A SOCIAL AND GEO-POLITICAL STUDY OF KHURASAN AND HERAT

by: A. M. ZAHMA

The Mongol invasion of 7th Century A. H.(13th Century A. D.) profoundly affected the greater part of Asia, and within a space of thirty or forty years the Mongol hordes, leaving behind them the trail of devastation, had spread from the China Sea to the Mediteranean and from Southern Russia, Poland and Hungary to the Persian Gulf and the Sea of 'UMAN (1).

During the course of the Mongol invasion scores of towns and villages were razed to the ground, and hundreds of theousands of their inhabitants were slain. After Tulay Khan, the son of Changiz Khan, defeated Shams-ud-Din Mohammad, the chief of Herat, and on his orders the soldiers massacred the whole population* (2). According to the Rauzat-al-Safa, 12,000 persons were killed.* (3)

It was not only Herat which suffered devastation: there were widespread devastation and depopulation throughout the whole of Khurasan. According to JUWAYNI, very many of the population and the cultivated lands became dead lands,* (4).

Arthur Upham Pope, in his book "A SURVEY OF PERSIAN ART" mentions the unfavourable effect of the Mongol invasion on Iranian architecture. (5). Mosques, Madrassas, libraries and other cultural centres were destroyed. Before Ghazan Khan, the Mongols cared little for theology and philosophy: But they attached considerable importance to medicine, astronomy and other natural sciences. They were especially desirous that these achievements should be fully recorded by the historians.

It is worth noticing that many histories were also written in the century succeeding the Mongol invasion, because the education of the historians concerned to pre-Mongol days. Nevertheless, we cannot completely ignore the influence of

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
مؤسس: پوهاند میرامان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ــ علی آباد ــ کابل
افغانستان.
شماره های تیلفون مرکز پوهنتون
۴۰۳۴۱ـ ۴۲ ـ ۴۳ـ ادارهٔ مجلهٔ ادب
آمریت نشرات، پوهنځی ادبیات
وعلوم بشری

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز ــ ۲۰ افغانی
مشترکان مرکز ــ ۲۵ »
مشترکان ولایات ــ ۳۰ »
مشترکان خارجی ــ ۲ دالر

مقالات وارده یی که از نشر باز ماند، مسترد می شود. نقل و اقتباس مضامین ادب با ذکر نام مجلهٔ ادب مجاز است.

یگانه وسیله ای که مشخصات ادبیات و هنر مارا روشن میکند و نیز ادب و هنر امروز مارا به تکامل اندر میسازد، همانا آزمودن همهٔ آثار ادبی و هنری به محک انتقاد است. بنابر آن مجلهٔ ادب بحث نقد آثار را بصورت منظم ادامه میدهد و از عموم نویسندگان با صلاحیت آرزومند است، تا نظر انتقادی خود را به آثار منظوم و منثور گذشته و حال زبان دری جهة نشر به ادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند.

مدیریت مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مهتمم: عبدالله (امیری)

دپوهنی مطبعه

قیمت این شماره (۵) افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY **DARI MAGAZINE**

Of The

Faculty of Letters And Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XVII , No 6 MARCH - APRIL 1969 70

Editor

Qiamuddin Rayi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library